



با سپاس از جناب آقای سیامک ستوده که علاوه بر مدت کوتاهی که از چاپ و پخش این کتاب گذشته، نسخه الکترونیک آن را در اختیار [وبلاگ آزادی ایران](#) گذاشتند

www.azadieiran2.wordpress.com

هممیهنان گرامی :

در صورت دسترسی و امکان خرید نسخه چاپی این کتاب، برای حمایت از خالق این اثر، لطفاً نسخه اصلی این کتاب ارزشمند را تهیه و مطالعه کنید.

www.azadieiran2.wordpress.com

www.azadieiran2.wordpress.com

نشانی برای سفارش کتاب

www.siamacsotudeh.com

۹۰۵-۲۳۷-۶۶۶۱

۵۰ Weybright crt. Suit # ۴۶
Toronto On. M۱S-۵A۸
Canada

بیراهه های انقلاب

تحلیل هائی در مورد بهار عربی و انقلاب ایران

سیامک ستوده

بیراهه های انقلاب، تحلیل هائی در مورد بهار عربی و انقلاب ایران

سیامک ستوده

طرح روی جلد شکوفه راد

چاپ اول (آمریکا، ۲۰۱۱)

کلیه حقوق برای نویسنده محفوظ است

Deviations in Revolution, Comments on Arab Spring & Iranian Revolution

Siamac Sotudeh

Cover design: Shokoofe Raad

First print : USA, ۲۰۱۱

All the rights are reserved.

نشانی برای سفارش کتاب

www.siamacsotudeh.com

۹۰۵-۲۳۷-۶۶۶۱

۵۰ Weybright crt. Suit # ۴۶
Toronto On. M۱S-۵A۸
Canada

فهرست مطالب

پیش گفتار

۱	فصل اول - دمکراسی و نیروی مسلح نوده ای
۱۹	فصل دوم - شورائی کردن نیروهای مسلح
۲۵	فصل سوم - تداوم انقلاب
۴۵	فصل چهارم - انقلاب دمکراتیک و انقلاب بورژوایی
۶۱	فصل پنجم - کدام راه حل؟ دمکراسی؟
۸۳	فصل ششم - در شرایط بحرانی نباید به خانه های خود بازگشت
۱۰۵	فصل هفتم - دمکراسی بورژوایی و دمکراسی انقلابی (۱)
۱۲۳	فصل هشتم - دمکراسی بورژوایی و دمکراسی انقلابی (۲)
۱۳۹	فصل نهم - دمکراسی بورژوایی و دمکراسی انقلابی (۳)
۱۵۷	فصل دهم - آینده را دریابید
۱۷۹	فصل یازدهم - سه آلترناتیو در تاریخ
۱۹۳	فصل دوازدهم - دمکراسی پارلمانی، دمکراسی شورائی و تفاوت میان آن دو
۲۱۱	فصل سیزدهم - ملاک انقلابی بودن، دوستان و دشمنان انقلاب کیانند

www.azadieiran2.wordpress.com

پیش گفتار

اغلب، توده های مردم بهمان اندازه که نسبت به خواست ها و آرزوهای خام و قلبی خود روشن و خوشبین هستند، در مورد اشکال و نظام های سیاسی و اقتصادی که می توانند محقق کننده ی خواست ها و آرزوهای مزبور باشند، ناآگاه و بد بین اند. بهمین دلیل بسیاری از انقلابات در طول تاریخ ناکام مانده اند. واقعیت اینست که در بسیاری از انقلابات، توده های سرنگون کننده ی نظام های فاسد ضد مردمی، از روی ناآگاهی، عاجز از درک و تشخیص نظام مناسب برای تحقق خواست های خود بوده اند.

با اینحال، در طول تاریخ، با آنکه اغلب انقلابات شکست خورده، یا در صورت پیروزی از مسیر واقعی خود منحرف و گاهی حتی به چیزی خلاف خواست اولیه خود تبدیل شده اند، با این وجود، همین انقلابات شکست خورده، به مدد نتایج جنبی خود، و همچنین بخاطر آنکه برپائی مجدد نظام سرنگون شده ی قبلی، حداقل بهمان شکل گذشته اش، نا ممکن می نموده است، توانسته اند تاریخ بشری را قدم به قدم، به پیش برده، انسان کاملاً برده ی آغاز عصر تمدن را به موقعیت کارگر نیمه آزاد جامعه سرمایه داری ارتقاء دهند.

البته، باید توجه داشت که در طول تاریخ، انقلاباتی نیز، هر چند نادر و استثنائی، بوده اند که توانسته اند دقیقاً در جهت خواست های واقعی توده ها مردم حرکت کرده و گام های پیروزمندانه ای به

جلو بردارند. بهمین دلیل نیز این انقلابات انقلاباتی تاریخ ساز بوده اند. با اینحال، نباید فراموش کرد که در این موارد استثنائی نیز، چنین امری تنها به مدد این ممکن گشته است که قبلا و یا در حین انقلاب، این فاصله، فاصله بین خواست ها و آرزوهای خام و اولیه توده ی انقلاب کننده و نظاماتی که می توانسته اند این آرزوها را محقق نمایند، به مدد کار آگاهگرانه، کم و بیش رفع، و رابطه ی بین این دو به توده ی مردم، یا حداقل قشر پیشروان و رهبران عملی آنها شناسانده شده بوده است.

با جنبش خزنده بهار عربی که خود بخشی از جنبش ضد سرمایه در سطح جهان بوده و در نتیجه ی بحران اقتصادی جهانی بوجود آمده است، توده های در گیر در این جنبش، همچنان که خود ما از مدتی پیش از آن، یکبار دیگر در معرض چنین آزمایشی قرار گرفته اند. نوشته حاضر به تحلیل همین نکته، البته در سطحی محدود، یعنی در سطح روشنگری در مورد گام های بلافاصله بعدی که باید در جریان این جنبش ها برداشته شوند، و البته بزبانی بسیار ساده و عامه فهم، پرداخته است.

لازم به یادآوری این نکته نیز می باشد که نوشته حاضر از رونویسی متن گفتارهای تلویزیونی من در کانال ماهواره ای پیام افغان در فاصله ماه های ژانویه و آوریل ۲۰۱۰، همزمان با جنبش بهار عربی، حاصل و در اختیار خوانندگان قرار گرفته است که در اینجا لازم است از خانم هما فرید که زحمت اینکار را متقبل شده اند نیز نهایت تشکر را بعمل آورم.. سیامک ستوده نوامبر ۲۰۱۱

فصل اول

دمکراسی و نیروی مسلح توده ای

شما اطلاع دارید که طی یک ماه گذشته چگونه دولت سرمایه دار و چپاولگر تونس که سرتاپا فاسد و دزد بود، در شرایطی که بیکاری بیداد می کرد، مورد تعرض و اعتراض توده مردم قرار می گیرد و در برابر این اعتراض مقاومت می کند و دست به سرکوب می زند و بعد از بقتل رساندن صد تن، برای اینکه اوضاع وخیم تر نشود دست به یک عقب نشینی مختصر می زند و وعده می دهد که قیمت ها را پایین خواهد آورد.

با اینحال، تعرض مردم متوقف نمی شود. در نتیجه، دست به یک عقب نشینی دیگر می زند و اینبار قول می دهد که از ارتش می خواهد که به مردم تیراندازی نکند. باز هم مردم عقب نمی نشینند و سرانجام رئیس جمهور مجبور به ترک کشور و فرار می شود و نخست وزیر، در مقام ریاست جمهور، امور را به دست می گیرد.

امروز هم خبردار شدیم که رئیس مجلس به عنوان رئیس جمهور موقت عهده دار امور شده و قرار است اعلام حکومت نظامی نموده، ارتش و پلیس خیابان ها را قرق کرده، مردم به خانه های خود

باز گردند. تا این لحظه نیز جز گزارشاتی از حمله به سوپرمارکت ها و مصادره مواد غذایی، اخبار جدیدی به دست ما نرسیده است. تا این جای قضیه ما متوجه می شویم وقتی مردم تعرض خودشان را بر علیه حکومت ها و نظامات فاسد و سرمایه دار شروع می کنند، اگر به تعرض خود ادامه بدهند، این حکومت ها ناچار به عقب نشینی می شوند و گرنه آنها تعرض متقابل خود را آغاز می کنند.

در مورد ایران، اگر بخواهیم آن را با تونس مقایسه کنیم، می بینیم که این عقب نشینی هنوز اتفاق نیافتاده است. از طرف جمهوری اسلامی، به دلیل سرسختی اش، و از جانب مردم، به خاطر این که به قدر کافی توده های وسیع بخصوص طبقه کارگر و اقشار پایین جامعه به این جنبش نپیوسته اند.

ما البته نمی دانیم در تونس چه اتفاقاتی رخ خواهد داد. آیا توده مردم به همین اندازه از عقب نشینی هیئت حاکمه رضایت خواهند داد و منتظر اصلاحاتی که حول قانون اساسی قول آن داده شده، خواهند ماند، یا به تعرضات خویش ادامه خواهند داد.

آنچه که برای ما مهم است اینست که از تجربه تونس برای آنچه که خود در پیش داریم استفاده کنیم و ذهن خودمان را در مورد گام هایی که در آینده می بایست برداریم روشن نمائیم: این که روشن کنیم این نوع جنبش ها، چه در ایران، چه در تونس یا الجزایر، اردن و نقاط دیگر، در نهایت به کجا خواهند رسید و مردم می بایست چه

مسیری را طی بکنند. چون همان طور که من بارها در گذشته برای شما گفته ام، مسئله اساسی سرنگونی نظاماتی مثل جمهوری اسلامی و حکومت تونس نیست. نه اینکه این ها مسائل مهمی نیستند، بلکه آن چه که گره کور سرنوشت ما را تشکیل می دهد این است که مردم نمی دانند پس از سرنگون کردن این حکومت ها چه چیزی را جایگزین آن کنند.

توده مردم نیروی کافی برای سرنگونی را دارند و این را بارها در تاریخ به اثبات رسانده اند. حالا ممکن است یک حکومتی مثل جمهوری اسلامی سرسختی نشان دهد و این سرنگونی برای مدتی به تعویق بیفتد ولی به قول معروف دیر و یا زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. اما آنچه که ما همواره در انقلابات گذشته در حل آن وا مانده ایم این بوده است که نمی دانسته ایم که پس از سرنگونی این حکومت های فاسد چه نظام و مناسباتی را جایگزین آن ها بکنیم. بنابراین، دائم از چاله در آمده در چاه افتاده ایم .

همین مسئله در مورد مردم تونس صادق است. یعنی آن چه که ذهن ما را در درجه اول به خود معطوف می کند این است که سرنوشت این جنبش وسیعی که در تونس شروع شده، در الجزایر و اردن در مقیاس کوچکتری جریان دارد، و در نقاط دیگری هم مانند بولیوی جریان دارد، به کجا ختم خواهد شد..

بنابراین، من فکر می کنم، قبل از هر چیز، باید بدانیم مسیر آتی مان کدام است، چه گام هایی را باید برداریم، و اصولا هدف ما

چیست.

تا ما این مسائل را برای خودمان روشن نکنیم، در پیچ و خم تحولات انقلابی قادر نخواهیم بود گام های درستی به جلو برداریم و باز اسیر دست مشتی عناصر ارتجاعی می شویم و بعد از مدتی آش همان آش و کاسه همان. این چیزی است که دائما برای ما اتفاق افتاده است و حالا هم می تواند دوباره بیافتد. پس اجازه دهید بحث خودمان را از همین جا شروع کنیم.

برای همه ما روشن و مبرهن است که برای این که یک جامعه انسانی و آزاد و درخور زندگی بشری را بسازیم قبل از همه نیاز به یک محیط دمکراتیکی داریم که در آن همه احاد جامعه، همه گروه ها و احزاب بتوانند طرح ها و نظرات خودشان را مطرح بکنند، در مورد آن توضیح بدهند، مردم را آگاه بکنند، و بعد در یک انتخابات آزاد، توده مردم تصمیم بگیرند که از میان این طرح ها و نظرات احزاب و گروه ها، چه طرحی را برای آینده جامعه انتخاب کنند.

به هر حال این تنها طریقی است که در برابر ملتی که نمی خواهد سرنوشت خودش را به دست یک دیکتاتور یا یک اقلیت سلطه گر بدهد، بلکه می خواهد خود آن را به دست بگیرد، قرار دارد. یعنی راه همفکری و همدلی، بحث و گفتگو و تصمیم گیری در یک محیط آزاد و دمکراتیک.

در یک چنین جامعه ای حتی اگر هم اشتباهی رخ دهد، تا زمانی که شرایط دمکراتیک وجود دارد، این اشتباهات می توانند

ردیابی شده، رفع گردند و سرانجام جامعه می تواند به طرح ایده آل و نقشه ای که خوشبختی او را تأمین کند برسد.

برای همین است که در اکثر این جنبش ها مسئله اساسی یا یکی از مسائل اساسی که جزو مطالبات مردم قرار می گیرد دمکراسی است. زیرا وقتی در جامعه ای دمکراسی وجود ندارد معنایش این است که تمام کنترل و تسلط و ابزار قدرت در دست یک اقلیت، یک دسته سرمایه دار و پولدارمی افتد که به تنها چیزی که فکر نمی کنند منافع مردم است.

همین ها هستند که با چپاول جامعه و پر کردن جیب خودشان شرایط را به جای انفجاز آمیزی می رسانند که ما هر لحظه، در اینجا و آنجا، در نقاط مختلف جهان شاهد آن هستیم.

بنابر این، اولین مسئله ای که در برابر ما قرار می گیرد، در قدم اول، ایجاد چنین شرایط دمکراتیک در جامعه خودمان است.

اکنون این مسئله مطرح می شود که این شرایط دمکراتیک چگونه می تواند به وجود بیاید. پاسخ روشن است. اگر ما معلوم کنیم که در گذشته چگونه شرایط دمکراتیک از بین رفته و دیکتاتوری های فردی جایگزین آن شده اند، آنگاه پاسخ سؤال خودمان را پیدا خواهیم کرد.

دیکتاتوری فردی در هر جامعه ای عبارت از این است که یک قدرت مطلقه، متکی به یک اقلیت محدود، می تواند با تکیه به ابزار سرکوب، قدرت خودش را به دیگران تحمیل بکند. بنا بر این آنچه که

به این اقلیت اجازه حفظ سلطه و اعمال دیکتاتوری اش را می دهد نیروهای سرکوبگر، مثل سپاه پاسداران، لباس شخصی ها، ارتش، و پلیس می باشد.

بنابراین، واضح است که اگر قرار است در جامعه، بخشی از آن به صورت ارتش و پلیس مسلح بشوند، اسلحه به کمر داشته باشند، قمه در دست بگیرند، تانک و توپ و بی سیم و پول داشته باشند، و در برابر آن اکثریت جامعه خلع سلاح شده باشند، صحبتی از دمکراسی نمی توان کرد.

برقراری یک جامعه دمکراتیک در قدم اول به معنای انحلال و در هم شکستن قوای نظامی و سرکوبگر، و پایان دادن به تقسیم جامعه به دو بخش مسلح و غیر مسلح است. تا وقتی که یک گروه مسلحی در جامعه تحت عنوان ارتش و پلیس و غیره وجود دارد که کنترلش نه در دست مردم بلکه در دست دولت یا یک اقلیتی از جامعه است، طبیعتاً صحبتی از دمکراسی نمی شود کرد.

الآن شما در تونس ببینید، به محض فرار رئیس جمهور، ارتش بلافاصله خیابان ها را قرق کرد. الآن تانک ها و سربازها همه در خیابان ها مستقر هستند. هیئت حاکمه ای که عقب نشینی کرده بود حالا نیروی مسلح خودش را به خیابان ها آورده و منتظر است ببیند نتیجه چه می شود. اگر حکومت این نیروی مسلح را نداشت طبیعتاً نمی توانست پس از فرار بوعلی سلطه خودش را برقرار کند. حالا گیرم که مردم باز به خیابان ها بیایند و این رئیس جمهور موقت را

هم کنار بگذارند. بعد هم در انتخابات شرکت کرده، دولت جدیدی را هم انتخاب کردند. این دولت جدید تا زمانی که این ابزار سرکوب را در دست دارد مجدداً می تواند همه ی دست آوردهای مردم را پس بگیرد و دیکتاتوری اقلیت را دوباره برقرار کند.

ما انقلاب ۵۷ را در برابر چشمان خودمان داریم. توده های مردم، هرچند با یک رهبری ارتجاعی، رژیم سلطنت را سرنگون کردند و حتی قوای مسلحش را در هم دریدند، به پادگان ها حمله کردند و تقریباً این قوا منحل شد. حتی اگر کامل هم منحل می شد و مردم یک دولت جدید انتخاب می کردند، ولی اجازه می دادند که این دولت دوباره برای خودش ارتش و نیروی مسلح و سرکوبگر سازمان دهد، این دولت جدید، گیرم که دولت انقلابی، گیرم که دولت موقت، می توانست برگردد و با تکیه بر نیروهای مسلح اش تمام این دست آوردها را از مردم پس بگیرد. چون مردم وقتی به خواست های خودشان و حتی بخشی از آنها می رسند، معمولاً به خانه های خودشان بر می گردند، پراکنده می شوند و در این موقع است که تعرض مجدد از طرف آن اقلیت شروع می شود و باز آتش همان و کاسه همان.

این چیزی است که در تونس هم اگر توده مردم به مطالبات بعدی خودشان آگاه نباشند، و ندانند که گام بعدی شان چیست، اتفاق خواهد افتاد. ما هم در انقلاب و تحول بعدی جامعه مان با این مسئله مواجه خواهیم شد. به این جهت است که می بایست این

انقلابات را دائماً بررسی کنیم و از آنها درس بگیریم. بنابر این، وقتی صحبت از دمکراسی می کنیم باید معنای این دمکراسی را بفهمیم، بفهمیم که شرط اول هر دمکراسی، شرط اول جامعه ای که در آن همه افراد بتوانند آزادانه نظر بدهند و آزادانه انتخاب کنند و تصمیم بگیرند این است که قبل از همه قوای سرکوبگر آن منحل شوند.

اگر جنبشی که یک سال قبل در جامعه ما شروع شد به پیشروی های خودش ادامه می داد، بعد از شعارهایی مثل رأی من کجاست و مرگ بر خامنه ای، یکی از مطالباتی که می بایست در صدر خواست هایش قرار می گرفت انحلال همه قوای سرکوبگر بود.

بنابراین، بدون انحلال قوای سرکوبگر در یک جامعه صحبتی از دمکراسی نمی توان کرد. شرط اول برقراری آن شرایط دمکراتیکی که ما بتوانیم در آن برای آینده جامعه تصمیم بگیریم، این است که قوای مسلح منحل شوند و از میان بروند. ولی خب، معمولاً چنین چیزی به راحتی اتفاق نمی افتد. حتی اگر در این انقلابات مردم پیشروی بکنند و مثل آنچه که در تونس دیدیم هیئت حاکمه را وادار به عقب نشینی بکنند، این هیئت حاکمه، بلافاصله شخصیت های جدیدی را که بدنام و حد اقل به بدنامی دیگران نیستند سر کار می آورد، قوای مسلح را، حتی اگر در جریان انقلاب لطمه هم دیده باشد، تجدید سازمان می کند و توسط آن، وقتی اوضاع آرام شد، مجدداً شروع به تعرض می کند و تمام دستاوردهای گذشته را پس می گیرد.

ما این را در انقلاب ۵۷ دیدیم. در همان گرماگرم قیام، بعد از این که مردم به پادگان ها حمله کردند و عملاً این قوا را منحل نمودند، خمینی از مردم خواست که اسلحه هائی را که از پادگان ها مصادره کرده بودند پس بدهند. اول نفراتش را به خیابان ها فرستاد که به پادگان ها حمله نکنید، چون به این نیروی سرکوبگر احتیاج داشت. می دانست که بعداً چه می خواهد بکند. بعد وقتی که سلاح های زیادی به دست مردم افتاد از همه خواست که سلاح ها را برگردانند، مردم را خلع سلاح کرد، و بعد در شرایطی که مردم از روی ناآگاهی فکر می کردند حکومت عدل الهی برقرار شده و به خواست خود رسیده اند، شروع به دستگیری و سرکوب هر صدای مخالفی، از زنان گرفته، تا اتحادیه های کارگری و شوراها کرد، و قدم به قدم مردم را به آن جایی عقب راند که امروز شاهد آن هستیم.

پس اصل اول جامعه دمکراتیک، انحلال نیروهای سرکوبگر است. ولی خب، همان طور که گفتم، دولت ها معمولاً به چنین چیزی تن در نمی دهند. بنابر این چاره کار چیست؟ چاره کار این است که توده مردم وقتی رژیم ها را وادار به عقب نشینی می کنند، در شرایط نیمه دمکراتیکی که باین طریق بوجود می آید، مثل آنچه که احتمالاً در تونس ممکن است بوجود آمده باشد، یا برای خود ما در انقلاب ۵۷ بوجود آمده بود، باید بلافاصله خود را سازمان بدهند، متشکل کنند، نیروی خود را از حالت پراکنده در بیاورد، کارگران، اتحادیه ها، سندیکاها و مجمع عمومی های خود و کارمندان

شوراهای خودشان را تشکیل بدهند، زنان تشکل های خودشان را بوجود بیاورند.

همان طوری که طبقه حاکم یک گام عقب می نشیند تا خودش را تجدید سازمان کند تا دوباره به مردم تعرض نماید، همانطور هم می بایست توده مردم از قبل این آگاهی را داشته باشند که وقتی دشمن را به عقب می نشانند، وقتی با این عقب نشینی، زنجیرهای دیکتاتوری و سرکوب کمی سست می شود و یک محیط نسبتاً آزاد به وجود می آید، بلافاصله باید از این محیط نسبتاً آزاد که آغاز پیدایش جامعه دمکراتیک می باشد، بهره برداری کنند و آن ها هم نیروهای خودشان را سازماندهی کنند. مبارزه چیزی نیست که در جامعه متوقف بشود. همین که متوقف شد و مردم به خانه های خودشان رفتند، بازنده اند. چرا که بلافاصله تعرضات دشمن شروع می شود.

شما ببینید که بعد از جنبش سبز که حالا به هر دلیلی که نمی خواهم صحبتش را بکنم، به پایان خودش رسید، رژیم شروع به تعرض کرده است. با دستگیری ها، با اعدام ها، و حالا حتی رهبران جنبش سبز را هم احتمالاً می خواهد دستگیر کنند. در نتیجه، اگر مردم در مقابل این ها مقاومت نکنند آنها به تعرض خودشان ادامه می دهند. خوشبختانه مردم ایران مقاومت کردند. با کمپین بین المللی و وسیعی که در برابر اعدام ها راه انداخته اند توانسته اند جلوی بعضی از اعدام ها را بگیرند و به هر حال راه را برای پیشروی

دشمن سخت و دشوار و ناهموار کنند. ولی به محض این که این مقاومت متوقف شود، دشمن تعرضات خودش را بیشتر می کند. بنابراین، ما در آینده که جنبش دوباره از جایی سر در خواهد آورد، در اولین فرصتی که رژیم را به عقب رانندیم، بلافاصله باید از آن برای سازماندهی و تشکل یابی نیروهای خودمان استفاده کنیم. چون در حال حاضر نمی توانیم تشکلات توده ای خود را بوجود بیاوریم. ببینید سندیکای شرکت واحد و هفت تپه و هر تشکل دیگری با چه سختی امکان پذیر است.

در چنین شرایطی است که عقب نشاندن دشمن و ایجاد شرایط دمکراتیک به یک خواست و مطالبه اساسی تبدیل می شود. چون به محض اینکه چنین شرایطی بوجود بیاید این امکان پیش می آید که زنان، کارگران، کارمندان، و دهقانان، همه خودشان را سازمان بدهند و متشکل شوند. یعنی در هر نبردی که دشمن با دادن یک امتیاز عقب نشینی بکند، این آتش بست و توافق، به معنای ختم مبارزه نخواهد بود، بلکه به معنای این است که نیروهای متخاصم از این فرصت و آتش بست برای سازماندهی و تعرض بعدی خود استفاده خواهند کرد. این کاریست که مسلما بورژوازی و طبقات حاکم و جمهوری اسلامی می کنند و اگر ما نکنیم، اگر مردم نکنند، اگر مردم تونس در حال حاضر انجام ندهند، بازنده خواهند بود. مثل جنگی که در آن ما فرصت را برای آماده کردن خودمان برای جنگ بعدی از دست بدهیم و طبیعتاً در چنین حالتی چیزی جز شکست

نصیب ما نخواهد شد.

پس همین که در یک جنبش همگانی، توده مردم قادر می شوند رژیم را به عقب بنشانند، در سایه ضعف سلطه هیئت حاکمه و آزادی های نسبی که بوجود می آید، بلافاصله باید خودشان را سازماندهی کنند. و مهمتر از همه این که شوراها را بوجود بیاورند، چون اگر مردم نمی خواهند سرنوشت خودشان را به یک اقلیت چپاولگر بدهند، بلکه می خواهند سرنوشت خود را در دست خودشان بگیرند، تنها راهی که ممکن است، از طریق شوراها است. یعنی از طریق تجمعاتی که همه توده مردم از زن و مرد، از کارگر و غیر کارگر، در آن حق شرکت و تصمیم گیری داشته باشند. خب، همان طور که گفتم، وقتی که رژیم های سرکوب گر در اثر جنبش و مبارزه مردم، مثل آنچه که در تونس رخ داد، یک گام عقب نشینی می کنند تا خودشان را برای تعرض بعدی سازماندهی بکنند، در مقابل هم توده مردم می بایست از این عقب نشینی استفاده بکنند و از این نسیم آزادی که وزیدن گرفته است استفاده ببرند و خودشان را در شوراها و در اتحادیه ها و در تشکلات متفاوتی که مایل هستند سازماندهی کنند. رهبران این تشکلات است که می توانند گرد هم جمع بشوند و نیروی مقاوم واحدی را در برابر رژیم شکل بدهند. نیروی مقاومی که متشکل است، نیروی مقاومی که مرکزیتی دارد، نیروی مقاومی که می تواند در شوراها تصمیم بگیرد، و هر تصمیمی را برای عمل به رهبران خود ابلاغ کند.

ولی باز اینجا کمبودی وجود دارد. فرض بگیریم توده مردم خودشان را متشکل کرده اند و شوراهاى خودشان را تشکیل داده اند، فرض بگیريد تانک ها هم ديگر در خیابان ها نيستند، مردم يورش آورده اند و اين تانک ها هم به پادگان ها و سربازخانه ها رفته اند و يك محيط كاملا آزاد بوجود آمده است. خيلى خوب، ولی تا وقتى كه اين شوراها مسلح نيستند، ارتش و نيروهاى سرکوبگر مى توانند از پادگان ها بيرون بيايند و دوباره تعرض كنند. براى اين كه توده ي خلع سلاح شده، حتى مسلح هم كه باشد، نمى تواند در برابر يك نيروى مسلح مقاومت كند. مى تواند نيروى مسلح را به عقب بنشاند، ولی باز بعد از مدتى نيروى مسلح مزاحمش مى شود، دوباره ميايد و آن را سرکوب مى كند. چرا اين دندان لق را نبايد از بيخ كند و از بين برد و بجای آن نيروى مسلحى را كه در خدمت جامعه و تحت كنترل آنست قرار داد؟

بنا بر اين، مى بينيد، اولين درسى كه ما از اين جنبش ها و تغيير و تحولات ناشى از آنها مى گيريم اين است كه اگر ما مى خواهيم يك محيط دمكراتيكي را در جامعه ايران و جوامع ديگر به وجود بياوريم، محيطى كه در سايه آن، احزاب و گروه ها و توده مردم، بتوانند طرح ها و نظرات خودشان را مطرح و بحث بكنند، و در يك انتخابات آزاد در مورد آن ها تصميم بگيرند، علاوه بر اينكه بايد قواى سرکوبگر را منحل كنند، علاوه بر اينكه بايد خودشان را متشکل نمايند، مهم تر از همه اين ها، بايد خود را نيز مسلح كنند، يعنى

تشکلات مسلح خود را در برابر دولتی که عقب نشینی کرده، ولی هنوز مسلح است و دارد خود را برای تعرض بعدی سازمان می دهد، بوجود بیاورد، یعنی در برابر قدرت دولتی قدرت دیگری، قدرت دوگانه ای را بوجود آورد.

در انقلاب ۵۷ وقتی رژیم شاه سرنگون شد، دار و دسته خمینی بلافاصله شروع به سازماندهی مسلح خودشان کردند. از یک طرف، باقیمانده ارتش به خدمت خمینی در آمد. حقله های گل را نمایندگان خمینی به گردن سران ارتش انداختند، و این عقد نامبارک بین این دو بسته شد و بعد با ایجاد سپاه پاسداران که نیروی وفادارتری بحساب می آمد، دست آورد های مردم را یکی یکی از دست آنها در آوردند. واضح است که بدون ارتش و سپاه پاسداران این ها نمی توانستند مردم را عقب بنشانند و از خیابان ها به خانه برگردانند.

خب، در آن موقع مردم خودشان را در شوراها تا حدودی متشکل کرده بودند. در هر کارخانه ای شورا وجود داشت. در هر اداره ای شورا بود، در محلات هم کم و بیش شوراهائی بوجود آمده بود، بخصوص در کردستان و ترکمن صحرا شوراها در سطح بزرگتری تشکیل شده بودند. خلاصه کارگران، کارمندان، زنان و حتی در مواردی دهقانان، خودشان را سازماندهی کرده بودند. ولی در اینکار دو نقض اساسی وجود داشت. یکی این بود که هر شورایی سرش در لاک خودش بود و کار خودش را می کرد. این ها با هم جز در موارد

استثنائی تماس نگرفتند تا در برابر دولت خمینی یک قدرت یکپارچه و متمرکزی را بوجود بیاورند. اگر هم گرفتند موفق به اینکار نشدند.

وقتی که پالایشگاه نفت اعتصاب کرد و در واقع کمر رژیم شاه را شکست، این پالایشگاه، این کارگران و این رهبران، این شورای کارگری، با آن قدرت و عظمتی که داشت، بعد از مدت کوتاهی که در برابر خمینی مقاومت کرد، تسلیم شد و دوباره شیرهای نفت را باز کرد و به جای اینکه متحد با شوراهاى دیگر یک قدرت یکپارچه مستقل، یک نیروی دوگانه ای را در برابر رژیم خمینی بوجود بیاورند، دست از مقاومت برداشت. خب، اگر این شوراها متحد شده بودند و نیروی واحدی را در برابر دولت بازرگان و بعد دولت منتصب خمینی برپا کرده بودند و خودشان را مسلح کرده بودند، یعنی آن موقعی که خمینی آمد اسلحه ها را جمع کرد آنها را حفظ می کردند، آن وقت پاسدار و سپاه پاسداران به راحتی نمی توانستند بیایند و این اتحادیه ها و سازمان ها را ظرف یکی دو روز منحل بکنند و از بین ببرند.

بنابر این، گام سومى که ما در حرکت آینده بعد از عقب راندن جمهوری اسلامی باید برداریم این است که تشکلات خودمان را در شکل یک شورای عمومی مسلح کنیم، یعنی در برابر دولت موجودی که بعد از انقلاب یا بعد از عقب نشینی طبقات حاکم و اقلیت چپاولگر، برای تعرض مجدد به ما، به وجود آمده، ما هم یک دولت مردمی را که نوعی دولتی مسلح توده ایست، تشکیل دهیم. به این می گویند قدرت دوگانه. یعنی شما دشمن را با تظاهرات توده ای

عقب می رانید، دشمن بعضی از مطالبات شما را قبول می کند تا شما تعرضتان را متوقف کنید تا او بتواند خودش را برای تعرض مجدد به شما سازمان دهد.

بنابراین، شما هم اگر هوشیار باشید، باید از این فرصت استفاده کنید، نیروهای خود را متشکل و مسلح کنید تا فردا به محض اینکه آن حکومت چپاولگر و سرکوبگر تجدید سازمان یافته، برای سرکوب شما حرکت کرد، خود را در برابر مقاومت مسلح شما ببیند. تا بتوانید اگر تسلیم نشد، در آینده نزدیکی که بحران در جامعه شدت می یابد و توده های مردم به نقطه ای که باید دست به یک اقدام نهایی و قاطعانه بزنند نزدیک شدند، کلک آنرا برای همیشه بکنید و حکومت مردمی را برقرار نمائید.

بنابر این فرض کنید در آینده با جنبش توده ای که راه می افتد، رژیم جمهوری اسلامی عقب نشینی می کند، حتی ولایت فقیه منحل می شود و بورژوازی دست به تشکیل حکومت جدیدی می زند. اسمش را هم می گذارد حکومت موقت، یا سکولار، و از مردم می خواهد که بسیار خب، حالا که ولایت فقیه از بین رفته و سران جمهوری اسلامی برای محاکمه دستگیر شده اند، به خانه های خودتان برگردید، همه چیز آرام است. اگر مردم هوشیار نباشند و به خانه های خود بازگردند، دوباره این دولت حتی اگر نیروهای مسلح اش را هم منحل کرده باشید، دوباره آنها را تجدید سازمان می کند و سر فرصت دست به تعرض می زند.

ولی اگر مردم هوشیار باشند، از این فرصتی که در آن نیروهای مسلح منحل شده اند، و دیگر کسی نیست که بیاید در خانه دستگیرشان کند، استفاده و شروع به تشکیل شوراهای و متشکل کردن و مسلح کردن خودشان می کنند و یک قدرت مردمی، دولت غیر رسمی ولی توده ای را در برابر دولت موقت "انقلابی" سازمان می دهند و با این قدرت مسلح توده ای از دمکراسی و آزادی به معنای واقعی آن پاسداری می کند، یعنی هر جا که نیروهای مسلح دولت جدید آمد و خواست کسی را دستگیر بکند، چاپ خانه ای را ببندد، روزنامه ای را توقیف کند، جلوی تظاهرات و تشکل زنان را بگیرد، در برابر آن می ایستند و بعد، از آنجا که اوضاع به همین شکل باقی نمی ماند و بقول سعدی، دو ملک در یک ملک نمی گنجد، یکی از این دو دولت می بایست به نفع دیگری از بین برود. باین ترتیب که در یک تعرض عمومی، آن دولتی که نمی خواهد زیر بار دمکراسی و خواست های مردم برود، توسط دیگری سرنگون می شود و در یک انتخابات آزاد قانون اساسی و حکومت جدید بر پا می شود.

اگر پس از هر انقلابی قرار است یک حکومت موقت تشکیل بشود، و انتخابات برای تعیین قانون اساسی جدید برگزار شود، یکی از مطالبات اساسی مردم باید این باشد که قبل از انتخابات نیروهای مسلح دولتی منحل بشوند، نیروی مسلح جدا از مردمی وجود نداشته باشد که بیاید من و شما را دستگیر کند. چون تحت چنین شرایطی، آزادی و دمکراسی بمعنای واقعی آن نمی تواند وجود داشته باشد.

طبقات سرمایه دار و سرکوبگر و چپاولگر که قدرتشان به خطر افتاده در انتخابات دخالت می کنند، آزادی را از بعضی گروه ها سلب می نمایند و در مورد بقیه محدود می کنند، و اصولاً این امکان را به جامعه نمی دهند که در شرایط آزاد و بطور آگاهانه راجع به آینده خود تصمیم بگیرد. ما این را بارها و بارها در تاریخمان شاهد بوده ایم.

در انقلاب مشروطه هم وقتی که انقلاب در قدم اول پیروز می شود و محمد علیشاه را کنار می زند، می بینیم که چگونه تنها نیروی انقلابی مردمی، نیروی مسلحی که در تبریز تحت رهبری ستارخان و کمونیستها وجود داشت را به تهران کشیده، و در آن جا محاصره و خلع سلاح کردند. ستارخان را هم به قتل رساندند. چون بدون از بین بردن نیروهای مسلح توده ای نمی توانستند دم و دستگاه های خودشان را مجدداً برقرار کنند،

بنابراین، اگر دمکراسی اولین نیاز هر جامعه برای تصمیم گیری دمکراتیک و برداشتن قدم های بعدی، و برپایی یک حکومت مردمی و یک نظام انسانی باشد، شرط اساسی آن این است که نیروهای مسلحی که در کنترل اقلیت سرمایه دار و نه مردم است منحل شود، تا توده مردم در یک شرایط کاملاً امن و آزاد بتوانند به تبادل نظر بپردازند و مسائل خودشان را مطرح کرده و در مورد آینده خود به معنی واقعی آن تصمیم گیری کنند.

فصل دوم

شورائی کردن نیروهای مسلح

در بحث گذشته من گفتم که اگر ما واقعاً در پی ایجاد یک شرایط کاملاً دموکراتیک هستیم، این امر بدون در هم شکستن و انحلال قوای مسلح سرکوبگر در جامعه امکان پذیر نیست؛ و این نیست که فقط این قوا منحل بشوند. چون اگر قرار باشد پس از منحل شدن دوباره توسط دولت جدید، ایجاد گردند، در واقع، هیچ چیز عوض نشده است. رژیم همان رژیم است و فقط عناصر و افراد اجرایی آن عوض شده اند.

شما در تونس ملاحظه می کنید که حتی اتحادیه کارگری که در اپوزیسیون قرار دارد اعلام کرده است که خواستار دولت نجات ملی است. گیرم که این دولت نجات ملی هم تشکیل شد. گیرم که اصلاً انتخابات هم برگزار شد و مردم در آزادی کامل دولت جدیدی را انتخاب کردند، حتی فرض بگیرید ارتش و پلیس هم منحل شدند. ولی اگر قرار باشد این دولت جدید مجدداً بیاید و شروع به عضو گیری جدید برای تشکیل یک ارتش ملی بکند، در واقع هیچ کاری انجام نشده است. برای اینکه این دولت جدید وقتی که مردم از

جوش و خروش انقلابی افتادند و به خانه های خود رفتند، با تکیه به این ارتش دوباره شروع به سرکوبی آزادی ها می کند و آن چه را که در جریان انقلاب برای آرام کردن مردم به آن ها داده، از آنها پس می گیرد. امروز زندانی های سیاسی و احزاب را آزاد می کند، ولی همین که جوش و خروش انقلابی مردم فرو نشست و حضورشان در خیابان ها کاهش یافت، با همان ارتش جدید، به بهانه ها و مستمسک هایی، دوباره احزاب را منحل و دوباره شروع به دستگیری مخالفین و به زندان انداختن آنها می کند.

من در بحث هایم گفتم، تنها چیزی که می تواند یک دمکراسی واقعی و پایدار را بوجود بیاورد این است که جامعه به دو بخش مسلح و غیر مسلح تبدیل نشود؛ بلکه به جای ارتش مسلح حرفه ای جدا از مردم، ما توده مسلح داشته باشیم. خب در این جا می رسیم به سئوالی که دوست عزیز کردید. اینکه اگر یک کشور همسایه به ما حمله و تجاوز کرد، ما با این توده ی مسلح چگونه جلوی آن را بگیریم. ما نیاز به یک ارتش حرفه ای داریم.

اولاً اگر انقلاب ما تا آنجایی پیش برود که قوای مسلح را هم در هم بشکند، که توده مردم را مسلح بکند و حتی گام های جلوتری بردارد و بخواهد از اقلیت سرمایه داری که صاحب همه ثروت های جامعه است، خلع ید کند، مسلماً سرمایه داری جهانی بیکار و ساکت نخواهد نشست. و دست به سرکوب این انقلاب خواهد زد. و این

انقلاب چاره ای ندارد جز آن که به کشورهای دیگر گسترش پیدا بکند، مثل آن که آن چه که در سال ۱۹۱۷ در خارج از روسیه اتفاق افتاد.

وقتی که انقلاب روسیه رخ داد ، تمام کشورهای امپریالیستی از اطراف، دست به کار شدند و آن را مورد حمله قرار دادند. ولی در همان حال کارگران و مردم کشورهای متجاوز نیز بر علیه این تجاوزات شروع به تظاهرات کردند. شوراهاى خودشان را تشکیل دادند و در کشورهای اروپایی مثل آلمان نیز شرایط نزدیک به شرایط انقلابی بوجود آمد و می رفت که در این کشورها هم طبقات زحمتکش و توده مردم، سرمایه داران را سرنگون کنند و قدرت را به دست بگیرند و در واقع یک انقلاب جهانی رخ بدهد.

خب انقلاب ایران یا هر انقلاب دیگر هم، می تواند در زیر هجوم سرمایه داری جهانی به چنین شرایطی بسط پیدا بکند. می تواند هم نکند. می تواند در خودش بماند و سرنوشت خودش را با تکیه به توان خودش تعیین نماید. ولی تا زمانی که این انقلاب به کشورهای دیگر گسترش پیدا نکند و به یک انقلاب جهانی تبدیل نشود، ما به آن شرایطی که داریم از آن صحبت می کنیم؛ یعنی به آن شرایط ایده آل که در یک جامعه سوسیالیستی و یک نظام شورایی به جای ارتش ما توده مسلح را داشته باشیم، و دیگر همسایه متجاوزى وجود نداشته باشد که بخواهد به ما حمله بکند که ما نیاز به ارتش منظم

داشته باشیم بطور کامل و خالصی دست پیدا نمی کنیم.

ولی بلافاصله شما این سؤال را می کنید که یک چنین انقلاب جهانی که یک روزه و دو روزه اتفاق نمی افتد؟ طی یک پروسه اتفاق می افتد. در این پروسه اگر ما مورد حمله کشورهای خارجی قرار گرفتیم تکلیف مان چیست؟

اولاً، برای جلوگیری از یک تجاوز خارجی، ما لزوماً احتیاج به یک ارتش منظم از نوع رایج آن نداریم. مگر تجاوز آمریکایی ها در ویتنام را یک ارتش منظم عقب نشانند؟ در ویتنام توده مسلح و مقاومت مسلحانه توده ای بود که آمریکایی ها را شکست داد.

بعلاوه، مگر وقتی که ما از توده مسلح صحبت می کنیم معنی اش این نیست که منظم نیست و هر کس که در خیابان قدم می زند یک تفنگ روی دوشش است و به ابتکار خودش عمل می کند؟ چنین چیزی نیست. این توده مسلح آموزش دیده است، جایش در گروهان، گردان و دسته معینی که از قبل تعیین شده، قرار دارد، بطوری که به محض این که جامعه مورد حمله خارجی قرار گرفت، با یک زنگ خطر، تمام این افراد در جایگاه های تعیین شده ی خودشان قرار می گیرند و این توده مسلح ظاهراً بی شکل در یک لحظه تبدیل به یک ارتش منظم و سازمان یافته می شود و به دفاع از خود می پردازد.

ثانیاً، بحث ما اصلاً بر سر ارتش منظم و غیر منظم نیست. بحث

بر سر اینست که نیروی مسلح جامعه باید مانند سایر بخش های جامعه دمکراتیزه شود. یعنی از طریق شوراها کنترل اش بدست خود افراد باشد، و این از طریق شوراهای سربازان که در مورد مسائل آن و حتی انتخاب فرماندهان تصمیم می گیرند انجام پذیرد. در نتیجه، جناب سرهنگ و سرلشگر نمی تواند از بالا و سر خود تصمیم بگیرد که هنگ و لشگر خودش را روانه ی سرکوب مردم کند، در چنین شرایطی تکلیف خود وی را هم شورای سربازان است که تعیین می کند.

بنابر این بحث ما همچنان برجای خودش باقیست که اگر ما خواستار یک جامعه دمکراتیک به معنای واقعی آن هستیم، یک اصل را نباید فراموش کنیم، و آن این که می بایست قوای مسلح سرکوبگر را منحل نموده، به جای آن نیروی مسلح دمکراتیکی که اختیار آن در دست خود سربازان و شوراهای مردمی است بنشیند. یعنی ما از نظام شورایی در ارتش حمایت می کنیم. این تنها راهی است که می تواند قدرت را در دست مردم حفظ نموده، به تداوم دمکراسی کمک بکند.

ما امروزه در تونس هم با همین مسئله مواجه هستیم، به نظر من آنچه که مردم تونس و نیروها و احزاب دمکراتیک آن باید مطرح بکنند، تشکیل دولت نجات ملی نیست، بلکه شورائی و دمکراتیزه کردن نیروهای مسلح، و بازنویسی قانون اساسی و بحث و گفتگو و

تصمیم گیری در مورد آن در یک محیط کاملاً آزاد است. برای اینکه هر دولتی طبق قانون اساسی عمل می کند. تا وقتی که قانون اساسی موجود که مبنای عمل دولت سرکوبگر گذشته بوده است وجود دارد، هر دولتی که بیاید همین حالت را خواهد داشت و چیزی عوض نمی شود.

فصل سوم

تداوم انقلاب

جنبش توده ای در تونس و امواج آن به سرعت به کشورهای همسایه عربی منتقل شد و طی مدت کوتاهی تقریباً تمام سرزمین های عربی را در بر گرفت. هم اکنون به الجزیره، مصر، یمن، اردن، و لیبی گسترش یافته و بزودی به سایر کشورهای عربی نیز سرایت خواهد کرد. شاید در تاریخ، ما تنها دو مورد از گسترش این چینی ی جنبش توده ای از یک کشور به کشورهای دیگر سراغ داشته باشیم، یک بار در ۱۸۴۸ در اروپا که زلزله انقلابی تقریباً تمام اروپا را در بر گرفت و همه کشورهای اروپا گرفتار امواج آن شدند و مورد دوم، انقلاب اکتبر بود، که بلافاصله به کشورهای اروپایی، به آلمان، انگلیس، وین و مجارستان، و سایر کشورها سرایت کرد و این در تاریخ، شاید سومین بار است که یک جنبش توده ای و انقلابی این چنین سریع و همه جا گیر از یک کشور به کشورهای دیگر منتقل می شود. ابتدا تونس و در حال حاضر مصر میدان نبرد میان حکومت های دیکتاتورو سرمایه دار و توده های مردم شده است.

در مصر، دور اول این نبرد دیروز با شکست پلیس و عقب نشینی آن در برابر مردم به پایان رسید. همان طور که می دانید رژیم

های حاکمه، رژیم های حاکمه سرمایه داری، دستگاه های متفاوت سرکوب دارند و وقتی که موج جنبش توده ای شروع می شود، این ارگان های سرکوب را یک به یک به میدان می آورند و وقتی که یکی از این ها از عهده سرکوب بر نیامد، نیروی بزرگتر و عمده تر را به میدان می فرستند. در مورد ایران با لباس شخصی ها و بسیجی ها شروع کردند و بعد وقتی که اینها از عهده کار بر نیامدند، سپاه پاسداران را وارد کردند و در مواردی هم بخشا از ارتش استفاده نمودند.

در تقسیم کاری که سرمایه داری بین نیروهای سرکوب خودش به وجود آورده، از آنجایی که ارتش یعنی ارگان اصلی سرکوب را در ضمن مأمور دفاع از مرزها کرده، عملاً آن را در جنبش ها و شورش های شهری، در مراحل اولیه آن شرکت نمی دهد. این دستگاه پلیس و سازمان سرکوب پلیس است که در ابتدا و تقریباً به طور روزمره با مردم سر و کار دارد و به همین لحاظ بیش از همه مورد تنفر مردم است.

در انقلاب و جنبش مصر هم ما شاهد این مسئله بودیم که درگیری های اولیه بین مردم و دستگاه پلیس رخ داد و بعد وقتی که پلیس از عهده این جنبش وسیع توده ای بر نیامد و از وحشت این که مبادا تمام یا بخش اعظم این دستگاه به مردم بپیوندند، نیروهای خودش را عقب کشید، و باین ترتیب، اولین پیروزی مردم مصر با در

هم شکستن و عقب نشینی نیروی پلیس، یکی از قوای ماشین دولتی، رقم خورد و مردم با حمله به پاسگاه‌های پلیس آن‌ها را در هم کوفتند و آخرین جایی که امروز تحت محاصره قرار گرفته و هنوز هم در محاصره قرار دارد، تا آنجایی که من اطلاع دارم، وزارت کشور یعنی مرکز فرماندهی نیروی پلیس است. این همان نیروی پلیسی است که دستگیر می‌کرد، شکنجه می‌داد و در واقع بیش از همه برای حفظ کنترل مردم توسط طبقه حاکمه بکار می‌رفت.

آنچه که بعد از عقب نشینی پلیس و شکست پلیس رخ داد این بود که این واقعه اعتماد به نفس زیادی به توده مردم داد، چون در اولین نبرد با پلیس پیروز شدند. در نتیجه، رژیم، قوای ارتش، یعنی نیروی اصلی سرکوب خود را وارد میدان کرد، ولی با یک طرح نقشه بسیار دقیق. به این معنا که قبل از این که حسنی مبارک نطق خودش را مبنی بر تغییر کابینه بکند، نیروهای ارتش خود را در خیابان‌های قاهره و شهرهای دیگر مستقر کردند.

درواقع، نیروی ارتش مشت آهنین رژیم بود که نشان داده می‌شد و برای ایجاد ترس در دل مردم به خیابان‌ها می‌آمد. ولی در عین حال دیدیم که ارتش با یک چهره دوستانه و مهربانانه وارد شهر شد. یعنی در عین حال که به عنوان مشت آهنین رژیم وارد شهرها شد، در عین حال بدون این که شلیک بکند، بدون این که دست به سرکوب بزند، پیام آور این پیام برای مردم بود که بسیار خوب،

حسنى مبارك دست به تغيير كابينه و يك عقب نشينى زده و حالا ارتش، با مشت آهنين خودش، به خيابان ها آمده تا نظم را برقرار بکند. اين اتفاقى بود که امروز رخ داد.

هميشه توجه بکنيد، همان طور که گفتم، ارتش، از آن جايی که در درگيری های مردم دخالت مستقيم اوليه ندارد، نسبت به دستگاه های سرکوب ديگر کمتر مورد تنفر مردم است. درضمن، با تبليغاتی که رژيم ها در مورد ارتش می کنند تا آن را مدافع مرزها و محبوب القلوب مردم کنند، ارتش معمولاً وجهه ای ملی و مردمی بخود می گيرد تا بتواند در وقت لازم در ميان دعوا و درگيری های بين مردم و حکومت حاضر شود و خود را ميانجی آنها نمايد. هر موقع ارتش به عنوان دوست و رفيق مردم به خيابان می آيد، معمولاً بعد از يك عقب نشينی است که رژيم می کند.

رژيم وقتی که مجبور به عقب نشينی می شود از يك طرف با فرستادن ارتش قدرت و مشت آهنين خودش را هم به مردم نشان می دهد، يعنی به آنها می گويد بسيار خب من يك قدم عقب رفتم و حالا اگر حاضر به سازش و سکوت نيستيد اين گوی و اين ميدان. اگر مردم دست در دست ارتش بگذارند و به اين عقب نشينی رژيم قانع بشوند که خب، رژيم توانسته با يك عقب نشينی، نظم را دوباره برقرار کند، ولی اگر مردم حاضر به اين سازش نشوند، دور بعدی مبارزه که معمولاً سخت تر خواهد بود، بين مردم و ارتش شروع می

شود. این چیزی است که ما در مصر منتظر آن هستیم.

ولی در مصر یک اتفاق جالب دیگر هم افتاد. بعد از آن عقب نشینی حسنی مبارک، مردم این ژست دوستانه را که ظاهراً آتش بسی بود بین رژیم و آنها قبول کردند. یعنی وقتی ارتش وارد خیابان ها شد مردم به طرف ارتش رفتند، با سربازها دست دادند، و آن ها را تشویق کردند که به مردم بپیوندند و شلیک نکنند. باین ترتیب که از این فرصت استفاده کردند و عظیم ترین بسیج توده ای را ممکن ساختند.

همان طور که من بارها گفته ام، هر انقلابی دو مرحله دارد. مرحله تکامل مسالمت آمیز و مرحله قیام. هر چه مرحله تکامل مسالمت آمیز طولانی تر بشود دوران قیام و سرنگونی رژیم سریعتر انجام می پذیرد. دوران تکامل مسالمت آمیز انقلاب دورانی است که رژیم جرات سرکوب ندارد یا بهر دلیلی در مصلحت خود نمی بیند که خشونت بخرج دهد و بناچار تظاهرات مردم را تحمل می کند. در نتیجه، بخش عظیمی از توده ها که قبلاً جرأت آمدن به خیابان را نداشتند به جنبش می پیوندند. این همان اتفاقی بود که امروز رخ داد.

امروز وقتی که پلیس میدان را خالی کرد و ارتش با یک ژست دوستانه وارد خیابان ها شد، وهیچ درگیری و شلیکی رخ نداد، دیدیم که بزرگترین تظاهرات و عظیم ترین تجمعات توده ای در مصر طی

دو هفته اخیر براه افتاد و این بسیار اهمیت دارد. برای اینکه در انقلاب هر چه توده های وسیع تری از مردم وارد میدان مبارزه و سیاست بشوند، نه تنها تأثیرات آتی و دراز مدت آن، چه فرهنگی و چه سیاسی، پایدارتر و بیشتر خواهد بود، بلکه توقف و سرکوب جنبش نیز سخت تر خواهد شد.

شما امروز اگر تصاویر را دیده باشید، متوجه شده اید که در واقع تانک های ارتش در میان توده عظیم جمعیتی که در خیابان ها جمع شده بودند، محاصره و محو گشته بود.

نکته دیگر این که مردم در عین حال که با برخورد دوستانه با ارتش، به ارتش این پیام را دادند که تا زمانی که تو دست به سرکوب زنی، ما هم اقدامی بر علیه تو نمی کنیم، و از این عقب نشینی و آتش بست موقت برای بمیدان آوردن وسیع ترین بخش توده ها استفاده کردند، در عین حال، بر سر شعار و خواست خودشان هم که برکناری مبارک بود ایستادند و در کنار تانک ها با قدرت و قاطعیت تمام، شعار مرگ بر مبارک را سر دادند.

مهم تر از آن این که وزارت کشور، یعنی جایی که مرکز فرماندهی قوای پلیس شکست خورده بود، یعنی تنها جای باقیمانده از دستگاه سرکوبگر پلیس را به محاصره خود در آوردند. چون تمام پاسگاه های پلیس را قبلاً مورد حمله قرار داده و درب و داغان کرده بودند. بعبارت دیگر، با عقب نشینی مبارک، جنبش را متوقف نکردند.

بنابراین، باید ببینیم که این آتش بست بین ارتش و مردم تا چه زمانی طول خواهد کشید که من فکر نکنم تا ابد طول بکشد و به هر حال جایی احتمالا درگیری ها شروع می شود و جایی مردم تعرض می کنند و ما وارد دور دوم انقلاب مصر که احتمالا خونین تر و پر کش مکش تر خواهد بود، خواهیم شد. این را نمی دانیم باید منتظر نتیجه بشویم.

به هر حال، اولین درسی که ما از این وقایع می گیریم، بخصوص برای انقلاب خودمان، این است که همانطور که گفتم، همواره این رژیم ها وقتی که در برابر جنبش توده ها عقب نشینی می کنند، بلافاصله ارتش را به عنوان مشت آهنین خود وارد خیابان می کنند تا ببینند آیا مردم این عقب نشینی را می پذیرند و خاموش می شوند یا نه. اگر خاموش بشوند که نظم بر قرار می شود و انقلاب در همان نقطه متوقف می گردد و اگر مردم به پیش روی خودشان ادامه بدهند و تعرض کنند، انقلاب ادامه پیدا می کند و ارگان مهم تر سرکوب، که ارتش باشد نیز زیر ضربات جنبش توده ای قرار می گیرد.

ما همین را در تونس هم دیدیم. در آنجا هم بعد از آنکه بدنبال فرار بن علی دولت جدیدی تشکیل شد، ارتش، خود را میانجی پلیس و مردم قرار داد و منتظر عکس العمل مردم شد. ولی خوشبختانه در تونس تظاهرات تا واداشتن رژیم به یک عقب نشینی دیگر و بیرون

کردن تمام افراد شناخته شده ی وابسته به رژیم قبلی در دولت جدید ادامه پیدا کرد.

همانطور که من قبلا هم برای شما گفته ام، انقلاب مثل یک قطار است که سرنشینان آن مردم، و توسط لکوموتیو انقلاب به جلو کشیده می شود. هر دسته از مردم، به لحاظ وضعیت طبقاتی، آگاهی و مطالبات خود مقصد خاصی را دنبال می کنند. بعبارت دیگر، هر گروه قصد پیاده شدن در ایستگاه معینی را دارد. وقتی که قطار به ایستگاه اول که نزدیک ترین ایستگاه است، می رسد، اگر همه پیاده شوند انقلاب در همان گام اول سقط جنین شده، با مطالبه مختصری که تحقق می یابد به سازش رسیده، متوقف می شود. مثل آن چه که تقریبا در قرقیزستان اتفاق افتاد. یک شورش شد و یک حکومتی عوض شد و باز خودش را بازتولید کرد و دوباره نظم برقرار شد و همه به خانه های خودشان برگشتند.

ولی اگر مردم آگاه و مطالبات بیشتری داشته باشند، بطوریکه در پرتو این آگاهی مطالبات بیشتری را پی گیری کنند و دنبال رفم ها و تغییرات ریشه ای تری باشند، در ایستگاه اول پیاده نمی شوند و با رژیم سازش نمی کنند. هرچه راننده قطار داد بزند که انقلاب تمام شده، من شما را به مقصدتان رسانده ام، دولت عوض شده و آزادی برقرار، کسی این را قبول نمی کند و پیاده نمی شود.

همین واقعه در ایستگاه های بعدی و بعدی رخ می دهد. به

عبارت دیگر، تا زمانی که جنبش توده ای ادامه دارد و مردم فشار می آورند، رژیم مرتبا و در مقاطع مختلف عقب نشینی می کند تا ببیند آیا می تواند بر اساس تعادل قوای جدیدی رضایت مردم را کسب کند؟ آنها را آرام نموده، به خانه های خودشان باز گرداند و دوباره نظم را برقرار کند؟ این جا است که درجه آگاهی مردم به مطالبات خودشان، این که چقدر می خواهند دست به ریشه ها ببرند و تغییرات اساسی ایجاد بکنند، مقصد نهائی و سرنوشت انقلاب را تعیین می کند. این آگاه گری ها ئی که قبل از انقلاب و در شرایط صلح انجام می گیرند بسیار اهمیت دارند، زیرا با بالا رفتن این آگاهی ها، وقتی که دور بعدی مبارزه و انقلاب شروع بشود- که مطمئنا شروع می شود، امکان فریب مردم توسط رژیم با یک سلسله امتیازات و عقب نشینی های سطحی کاهش می یابد و در نتیجه انقلاب تعمیق بیشتری پیدا می کند، رفرم ها و تغییرات اساسی تری را در دستور کار خود قرار می دهد تا آن که بتواند خود را به جایی برساند که اصولا نه تنها رژیم را سرنگون کند، بلکه ریشه نظام سرمایه داری و نظام نا عادلانه ای که منجر به چنین تسلط وحشیانه و قاصد یک اقلیت مفت خور بر توده های عظیم مردم شده است را از جا بکند و معطلات جامعه را به طور اساسی حل بکند.

خب این آنچه بود که مراحل اولیه آن در مصر اتفاق افتاد و ما می بایست منتظر باشیم و ببینیم که این وضعیت تا کی ادامه پیدا

می کند و به کجا کشیده می شود. اکنون اجازه دهید دوباره به تونس برگردیم.

تونس همچنان پیشرو جنبش انقلابی و توده ای در منطقه عربی زبان در شمال آفریقا و خاورمیانه است. چرا؟ برای اینکه آن چه که در تونس انجام گرفته، یعنی نه تنها فرار دادن رئیس جمهور، بلکه همچنین واداشتن رژیم به اخراج همه وزرا و عوامل رژیم گذشته. هنوز در مصر و نقاط دیگر بوقوع نپیوسته. در مصر هنوز حسنی مبارک برسر قدرت است.

بنابر این پیش آهنگی تونس در جنبش انقلابی و توده ای مردم عرب از این جهت است که آن چه که الآن در تونس در حال رخ دادن است، در سایر کشورهای عربی هنوز رخ نداده است.

ببینیم چه چیزی در تونس در حال رخ دادن است که هنوز در مصر، الجزیره و یمن رخ نداده است. در تونس، در جریان جنبش توده ای، و در خلاء قدرتی که به وجود آمد، مردم، کمیته های محله را در همه جا بر پا کردند. یعنی در همه جا جوان ها و مردم کمیته هایی تشکیل دادند که مسلح به چوب و چماق، وظیفه امنیت محله را به عهده گرفتند. همیشه توجه داشته باشید همین که قدرت سرکوبگر رژیم شکست خورده، وادار به عقب نشینی می شود، خلاء قدرتی به وجود می آید که توده مردم بلافاصله آن را پر می کنند. این در تمام انقلابات دیده شده است. مردم همیشه در این مرحله

بسیار خردمندان و سازمان یافته سعی می کنند. ارگان های توده ای خودشان، مثل همین کمیته های محله را، جایگزین ارگان های سرکوبگر رژیم می کنند.

در همینجا نیز می بینیم همین که نیروهای سرکوب از صحنه خارج می شوند میدان برای دخالتگری توده مردم، و ایجاد ارگان های جدیدی که می بایست به دستگاه دولتی مردمی و توده ای بعدی تبدیل و جایگزین دستگاه حکومتی سرکوبگر قبلی گردند، خالی می شود. این کمیته ها در تونس، بلافاصله بعد از عقب نشینی رژیم حاکم و فرار بن علی شکل گرفتند. ولی فقط به همین جا خلاصه نشدند.

. امروز در مصر هم از طریق رادیو تلویزیون اعلام شده که در مناطق نیمه مرفه یک عده افراد مسلح که باید توسط خود دولت از میان زندانیان جنایتکار دستچین و برای ایجاد ناامنی آزاد شده باشند، در محلات شروع به دزدی اموال مردم و ایجاد ناامنی کرده اند. مردم هم، مانند مورد تونس، برای حفظ امنیت محله هایشان، با چوب و چماق و اسلحه، به پاسداری از خانه های خود پرداخته اند. حتی گفته شده است موزه مصر که در محاصره ارتش بوده مورد دستبرد قرار گرفته است.

حقیقت اینست که خود رژیم با آزاد کردن زندانیان جنایتکار یا فرستادن یک دسته از عوامل خودش، تحت عنوان جنایتکار و دزد،

دارد وضعیتی را به وجود می آورد که به بهانه ایجاد امنیت بتواند ارتش را که تاکنون ظاهراً نقش بی طرفی داشته، وارد میدان نموده، هر حرکتی را تحت عنوان دزد و اخلاک‌گر سرکوب نماید.

در تونس هم کمیته های محلات در واقع و در ابتدا، برای مقابله با گارد ریاست جمهوری که وفادارترین ارگان به ریاست جمهوری بود و پس از فرار بن علی، شروع به خرابکاری و ایجاد ناامنی برای بهانه دادن به ارتش برای دخالت کرده بود تشکیل شدند.

بنابر این، می بینیم، چگونه به محض این که رژیم عقب نشینی می کند، در خلاء قدرتی که بوجود می آید، مردم شروع به سازمان دادن خودشان می کنند. ما تجربه سال ۵۷ را نیز داریم که مردم منظم و سازمان یافته عمل می کردند و من یادم هست که در همان یکی دو هفته بعد از سرنگونی رژیم شاه، درواقع آمار جنایات و بزهکاری ها به حداقل رسیده بود و مردم در خیابان ها و سر چهار راه ها، کار راهنمایی و همه چیز را بدست گرفته بودند و خیلی خوب سازماندهی می کردند.

گفتم که در تونس که تا لحظه کنونی جنبش آن پیشرفته تر از نقاط دیگر است، در شهرها و نقاط مختلف آن، شوراها و مجامع عمومی مردمی برپا شدند. یکی از این ها شهر سیدی بوعلی بود که قریب به ده هزار نفر جمعیت و در ایالت شوسه قرار دارد. بعد از فرار بن علی و تشکیل کابینه محمد غنوشی، مردم در میدان شهر جمع

شدند و قطعنامه ای را به تصویب رساندند. بینیم مواد این قطع نامه چیست و چگونه مردم شروع به سازمان یابی خودشان کردند.

خب، در این قطع نامه اولاً گفته شده است که ما حکومت غنوشی را قبول نداریم. برای این که این دولت متکی به یک قانون اساسی ارتجاعی، همان قانون اساسی قبلی است. یعنی در واقع خواستار یک قانون اساسی جدید شدند. دوم اینکه گفته اند تا وقتی که حزب حاکم سلطه دارد، مهم نیست کدام نفراتش در کابینه باشند، ما حاضر به قبول کابینه و دولت نیستیم. بعد اعلام کرده اند که به زودی باید انتخابات برای تشکیل شوراهای محله، شهر، و کشور را برای اداره امور تا تصویب قانون اساسی براه بیندازند. یعنی که اولاً باید قانون اساسی جدیدی برقرار شود که بر اساس آن دولت جدید انتخاب شود. ثانیاً ما تا آن موقع اختیار کارها را به دست ارتش و پلیس و این دولت نمی دهیم، بلکه در هر محله، شهر، و در سطح کشور باید شوراهایی تشکیل شوند و امور مردم را در دست گیرند.

وظیفه این شوراها در این قطعنامه چیست؟ در این قطع نامه آمده است که وظیفه این شوراها یکی این است که کمیته های محله را برای حفظ امنیت محله تشکیل دهد. همان کمیته های محلی که به شما گفتم. این شوراها، غیر از این که کمیته های محل را تشکیل می دهند، باید زندگی اقتصادی مردم را تجدید کنند. یعنی نیازهای روزمره مردم را تأمین نمایند، یعنی کمک می کنند که بیمارستان

ها، بانک ها، و همه دستگاه های از این نوع کار معمولی شان را از سر بگیرند تا زندگی مردم مختل نشود. مثلا کمیته ها از اموال عمومی در برابر هر نوع خراب کاری حمایت می کنند، و یک وظیفه دیگری که این شوراها به عهده دارند این است که با ارتش به عنوان تنها نیروی مسلح موجود در جامعه تماس می گیرند.

در این قطع نامه آمده است که ما کمیته های زیر را برای انجام اهدافی که برشمردیم، مثل تجدید زندگی، تجدید کار، حمایت از اموال عمومی، و غیره تشکیل می دهیم. کمیته ارتباط با وسائل ارتباط جمعی، کمیته ارتباط با ارتش، کمیته دفاع از محلات، کمیته تهیه مایحتاج و کالاهای ضروری مردم، و سرانجام یک کمیته هم برای روشنگری و رهبری امور فرهنگی.

ببینید چقدر جالب و زیباست. یعنی همان مردم به ظاهر بی

سواد

و عامی که بورژوازی آنقدر دیگران را از آنارشی گری آنها می ترساند، و آن ها را تحقیر می کند که نمی توانند خودشان را اداره بکنند، می بینید چقدر به سرعت در میدان شهر جمع می شوند، قطع نامه می دهند و ارگان های مختلف برای اداره امور خود را ایجاد می کنند. این شوراها و ارگان های مختلف وقتی که یکی و متمرکز شوند، همان قدرت دوگانه ای را تشکیل می دهند که من قبلا صحبت اش را کردم. یعنی وقتی که دولت موقت تشکیل می شود، و

مردم هم پیشنهاد نوشتن یک قانون اساسی جدید را می کنند، پیشنهاد انتخابات برای مجلس مؤسسان را می کنند، ولی دولت موقت به حرف آنها گوش نمی دهد یا می خواهد اینکارها را به دلخواه خودش، نه به نحوی که مردم می خواهند، انجام دهد. آنوقت مردم هم منتظر نمی نشینند. فوری دولت و ارگان های خودشان را به شکل شوراها برپا می کنند، و اگر هوشیار باشند این شوراها را مسلح می کنند. ضعف این قطعنامه هم در همین، یعنی در بندیست که در رابطه با ارتش و در توهمی است که راجع به آن دارد.

درواقع اگر ارتش وظیفه ای دارد، این وظیفه همانا در هم

کوبیدن

این شوراها و استقرار نظم در دفاع از حکومت موقت است و نه تامین امنیت جامعه برای مردم.. این توهم ناسیونالیستی که گویا ارتش وظیفه اش دفاع از جامعه و امنیت مردم و لذا وجودش لازم است توهم بسیار خطرناک در لحظه انقلاب است. برای همین هم هست که اگر ما این توهمات را از قبل از ذهن مردم پاک نکنیم و آن ها را به این مسائل آگاه نمائیم، آنها به گام هایی که باید درانقلاب آتی به پیش بردارند تا بتوانند لکوموتیو انقلاب را هر چه جلوتر برده، در میانه راه دچار فریب و سازش نشوند، پی نخواهند برد.

اگر مردم این آگاهی را داشته باشند که به هیچ وجه به این دولت های موقت، به همین عناصری که امروز در تونس سعی می

کنند دوباره مردم را آرام کرده، دم و دستگاه های برچیده شده خودشان را دوباره برپا کنند، اعتماد نکنند و بجای دنباله روی از آنها شورا های خودشان را تشکیل دهند، شانس بیشتری برای پیروزی انقلاب وجود خواهد داشت، و گر نه همانطور که تا کنون بوده، با صد انقلاب هم تغییر اساسی در اوضاع بوجود نخواهد آمد.

در جامعه ای که یک نیروی مسلح به نام ارتش یا پلیس وجود داشته باشد، هیچ سازمانی، هیچ گروه، هیچ مردمی بدون اینکه مسلح باشند نمی توانند از حقوقشان دفاع بکنند. در جامعه طبقاتی همیشه قدرت سیاسی از لوله تفنگ در می آید. این درسی است که ما باید همیشه به گوش داشته باشیم. اگر انقلاب مصر و تونس را دنبال کنیم این مسائل را بالعینه در آن ها خواهیم دید و از آن ها درس های لازم را خواهیم گرفت.

البته باید دانست که کار سازماندهی مردمی در تونس تنها به تشکیل شوراهای محله و شهر محدود نشده. طبق اطلاعاتی که رسیده در تلویزیون ها، رادیوها و روزنامه های دولتی هم کارکنان کنترل را به دست گرفته اند. منجمله در "لا پرسا" (La Presa) و یک روزنامه مهم دیگر کارکنان دست به انتخاب یک هیئت تحریریه جدید زده و آن را جایگزین تحریریه مزدور و سر سپرده قبلی کرده اند و به صاحب لاپرسا هم گفته اند که تو فقط می توانی به عنوان صاحب روزنامه در این جا بمانی و امور مالی و دخل و خرج آن را به

 عهده بگیری.

در کمپانی های متعلق به عوامل رژیم هم شوراهاى کارگرى تشکیل شده و این شوراها کنترل این کمپانى ها را به دست گرفته اند. از جمله کمپانى بیمه استار، بانک ملی کشاورزى، و تله کام تونس. در منطقه "دجاء" هم دهقانان زمین ها را اشغال کرده اند و از تصرف مالکین در آورده اند. این ها همان نطفه های حکومت و قدرت دوگانه اند که من به آن اشاره کردم.

اجازه بدهید بیانیه یکی از احزاب سوسیالیست تونس را هم در این رابطه برای شما بخوانم. در تونس یک حزب کمونیست وجود دارد که مثل حزب توده خودمان است. یک حزب سازشکار و رفرمیست. حزب رادیکالترى نیز وجود دارد به اسم حزب کارگران کمونیست تونس. این حزب یک قطعنامه ۹ ماده ای داده که دربند پنجم آن بدرستی اعلام کرده باید دولت موقتى از همه سازمان ها و ارگان های توده ای و مردمى تشکیل بشود تا برای تغییر قانون اساسى انتخابات را راه بیاندازد. خب تا اینجا همه خوب است. مردم و سازمان های توده ای تنها منبع تصمیم گیری هستند. ولی، در بند هفتم مى گوید که نماینده نیروهای دمکراتیک و توده ای، یعنی سازمان ها و ارگان های توده ای و احزاب سیاسى مردمى، همه این ها باید جمع بشوند و نمایندگانی انتخاب کنند و این نمایندگان برای انتقال مسالمت آمیز قدرت با مقامات کنونى یعنی با غنوشى مذاکره

کنند. می بینید که این رهنمود کاملاً علطی است که این حزب داده. برای اینکه انتقال مسالمت آمیز قدرت یعنی اینکه نمایندگان مردم، دولت را تشکیل بدهند ولی ارتش دست نخورده در پادگان هایش بماند. خب این ارتش وقتی که مردم به خانه های خودشان رفتند بر می گردد و قدرت را به دست می گیرد. تا وقتی شما یک ارتش تا دندان مسلح را در آنجا نگه داشته اید، مردم در سازمان های توده ای خودشان هم متشکل باشند، تا وقتی که مسلح نباشند، در برابر ارتش مسلح کاری از دستشان بر نمی آید، مگر اینکه دوباره به خیابان ها بریزند و با ارتش درگیر شوند، یعنی دوباره از نو انقلاب را آغاز کنند.

باید یکبار این مسئله را برای همیشه روشن ساخت، مردم تا زمانی که تمام دستگاه سرکوبگر، فاسد و جنایتکار جمهوری اسلامی در هم نشکنند، و حکومت مردمی با نیروهای مسلح خودشان سازمان ندهند، حتی یک شرایط شش ماهه دمکراتیک هم در جامعه نمی تواند به وجود بیاید، جامعه ای که در آن همه آزاد باشند نظرات خودشان را بگویند، و اکثریت جامعه تصمیم بگیرد چه نظام سیاسی و اقتصادی را می خواهد انتخاب بکند و جایگزین نظام قبلی بنماید. تا این کار انجام نشود، همه موفقیت های بدست آمده در انقلاب باز پس گرفتنی است. چون بخشی از جامعه مسلح است.

بعد، بدتر از همه اینکه در این بند هفتم، حزب مزبور از نیروهای مسلح خواسته است که امنیت مردم را حفظ بکنند. این دیگر غیر

قابل تحمل است که شما بیائید بعنوان یک حزب کمونیست از نیروهای سرکوب ، نیروهائی که خودشان عامل خفقان و سرکوب آزادی ها بوده اند، بخواهید بیابند امنیت مردم را حفظ بکنند. می بینید که این بیانیه، علیرغم عبارت پردازی های ظاهر فریبانه و مردمی اش چه بیانیه سازشکارانه و فریبنده ایست و چگونه بجای راهنمایی مردم در بحبوه انقلاب آنها را به دام ارتش و به گمراهی می اندازد. اینها چیزهائیست که باید برای انقلاب آتی خودمان از آنها درس بگیریم و گرنه همه تلاش های مان در انقلاب آتی، مانند دیگران، بی ثمر می ماند.

فصل چهارم

انقلاب دموکراتیک و انقلاب بورژوازی

همان طوری که می دانید آنچه که در کشورهای عربی در جریان است در حال حاضر، بیشتر حالت جنبش های همگانی را دارد. معمولاً جنبش های انقلابی با این جنبش های همگانی شروع می شوند. البته گاهی هم با اعتصابات کارگری و گسترش این اعتصابات آغاز می شوند. ولی به هر حال در جایی حتی اگر به شکل اعتصابات کارگری هم شروع شوند، باید خود را به خواست های همگانی متصل کنند تا بتواند وسیع ترین نیروها را برای سرنگونی و عقب راندن رژیم های حاکم جمع آوری کنند.

جنبش های همگانی جنبش هایی هستند که حول شعارهای همگانی شکل می گیرند. شعارهایی که طبقات مختلف اجتماعی در آن ها مشترک اند.

در مصر، جنبش همگانی حول برکناری حسنی مبارک که مورد درخواست طبقات مختلف، حتی بخشی از طبقه سرمایه دار می

باشد شکل گرفت و بعد حتی کم و بیش به خواست کشورهای که قبلا شریک و همکار وی بودند ولی با گسترش جنبش اعتراضی ماندنش را در قدرت به نفع نظام نمی دانستند، تبدیل شد

بنابر این می بینید که جنبش های همگانی که حول خواست های عمومی شکل می گیرند، می توانند نیروی وسیعی را بسیج کنند. نیرویی که برای اولین حرکت انقلابی و اولین تغییر در ساختار سیاسی که معمولا کار بسیار دشواری است ضروری می باشد.

ولی این جنبش ها همین که خواست شان بر آورده می شود وارد مرحله جدیدی می گردند. این مرحله عبارت از این است که بین نیروهای متشکله این جنبش های همگانی شکاف ایجاد می شود و این امر هم بسیار طبیعی و حتی ضروری است.

شما توجه بکنید که مثلا اگر در مصر، حسنی مبارک از اریکه قدرت کنار گذاشته بشود و یا پایین بیاید چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اولاً بخش هایی از معترضین از جنبش همگانی جدا خواهند شد. همان بخش هایی که خواستار هیچگونه تغییری در ساختار نظام نمی باشند و بالعکس برای حفظ این نظام است که خواستار تغییرات جزئی و منجمله کنار گذاشته شدن حسنی مبارک شده اند. این ها در همین نقطه متوقف شده و دیگر با جنبش همراهی نمی کنند و حتی در برابر پیشروی بیشتر آن می ایستند.

البته، در فردای روزی که این اتفاق بی افتد طبیعتاً بخشی از

مردم هم باشتباه فکر می کنند که بسیار خوب اگر حسنی مبارک عامل این جنایات و خفقان و دیکتاتوری بوده، پس با کنار رفتن او به هدف خود رسیده اند و بهتر است به خانه های خود بروند. این در حالیکه بخش هایی از جنبش هم همچنان با خواست های فراتر به مبارزه و مقاومت ادامه می دهند.

بهر حال یک شق اینست که وقتی حسنی مبارک از قدرت کنار رفت، دولتی را معرفی بکنند و این دولت ارتش را به خیابان ها بفرستد و به مردم بگویند، بسیار خوب، شما می خواستید حسنی مبارک برود، حالا برگردید به خانه های خودتان و هر کسی هم که مقاومتی بکند، ارتش دست به سرکوب او می زند، و بعد هم بگیر و ببندد شروع و قال قضیه کنده شود.

این یک حالت، که حالت غیر محتملی نیست، هرچند که خیلی بعید است که اتفاق بیافتد. شما اگر به تونس توجه بکنید، آنچه که در حال حاضر اتفاق افتاد، کما بیش، بیست و سه سال پیش هم اتفاق افتاده بود. در زمان حبیب بورقیبه، بیست و سه سال قبل، شورش و قیامی برپا می شود بنام انتفاضیه ی نان که اتفاقاً مردم به همین دلیل بیکاری و گرانی، و در عکس العمل به رایانه های قطع شده و قیمت های بالا بود که شورش می کنند، و بعد حبیب بورقیبه. سفیر خودش را که همین بن علی بود، از ورشو فرا می خواند و او را مأمور برقراری امنیت می نماید. او هم در مقام وزیر کشور، با مشت

آهنین، دست به سرکوب اتحادیه ها و فعالین و جنبش می زند و وقتی که در جریان سرکوبی این جنبش ها صاحب قدرتی می شود، خود بر علیه حبیب بورقبیه. کودتا و قدرت را به دست می گیرد.

ابتدا برای خواباندن جنبش دست به اصلاحاتی هم می زند، زندانیان سیاسی را آزاد می کند، شکنجه را ممنوع می نماید و خلاصه، به زور سرکوب و اصلاحات، جنبش را متوقف می نماید و مردم حالا به زور یا با اختیار به خانه های خودشان باز می گردند.

می خواهم بگویم که این امکان پذیر است، ولی آنچه که معمولا اتفاق می افتد اینست که بعد از این که خواست اولیه جنبش همگانی محقق می شود، یعنی مثلا در تونس بن علی کنار می رود و یا در مصر چند روز دیگر ممکن است حسنی مبارک کنار برود، شکافی بین نیروهای متشکله جنبش بوجود می آید. بین آنها که از جنبش کنار می کشند و آنهایی که می خواهند ادامه بدهند.

مثلا، در مصر بخشی خاموش نمی شوند و خواستار این می شوند که سران ارتش و تمام همکاران حسنی مبارک دستگیر و یک سلسله اصلاحات انجام بگیرد. از جمله خواستار تغییر نظام سیاسی و ساختار قدرت در مصر می شوند و به عنوان بخش انقلابی و سرنگونی طلب جنبش در برابر بخش دیگر که خواستار توقف جنبش است قرار می گیرند.

این شکاف در هر جنبش اعتراضی پس از برآورده شدن

خواست های اولیه اش رخ می دهد و شکافی ضروری و مثبت است. کسانی که این قواعد و مسائل را در نظر نمی گیرند و صحبت از این می کنند که آپوزیسیون باید متحد و همه با ید با هم یکی بشوند کسانی اند که درک درستی از قواعد انقلاب ندارند. واقف بر این اصل نیستند که هر پدیده ای بر اساس تضادهای درونی خودش حرکت می کند.

در جنبش سبز هم موسوی و کروبی بصورت عناصر ارتجاعی که متعلق به خود طبقه حاکم و نظام سیاسی حاکم هستند، به خاطر اختلافاتی که با آن پیدا کردند، به جنبش آپوزیسیون پیوستند. حالا فرض بگیرید اگر در ایران جنبش سبز موفق می شد که ولایت فقیه را به عقب بنشاند که انتخابات مجدد برقرار کند و یا رژیم را مجبور نماید موسوی را برنده اعلام کند و در نتیجه احمدی نژاد کنار می رفت و موسوی سر کار می آمد، مسلما بخشی از جنبش همگانی، یعنی موسوی و کروبی و هوادارانشان از جنبش خارج می شدند و در برابر آن قرار می گرفتند. ولی بخش سرنگونی طلب جنبش به مبارزه اش ادامه می داد.

بنابراین می بینیم که این شکاف به وجود می آید. برای پیش روی جنبش باید هم بوجود بیاید. این شکاف ها و تضادها جزو ضروری هر پدیده ای و لازمه تحول و پیشروی آن هستند. حالا کسی که این ها را در نظر نمی گیرد و صحبت از این می کند که

اپوزیسیون باید یکی بشود، دست از اختلافاتش بردارد و وحدت پیدا بکند، باید گفت که در تخیلات شیرین خودش زندگی می کند.

بعد از برآورده شدن خواست هر جنبش همگانی، در جنبش شکاف بوجود می آمد. تضاد جزو ذاتی جنبش است. نمی توان به آن بی اعتنا بود و نادیده اش گرفت. این تضاد اینست که بخش هایی از جنبش می خواهند آن را متوقف کنند و بخش هایی می خواهند که آن را به جلو برانند. این قانون تضاد است که در این جنبش ها عمل می کند.

این که آیا بخش انقلابی و متضاد جنبش قادر به پیش بردن این جنبش است، قادر به ادامه آن است یا جنبش متوقف می شود این دقیقا بستگی به آگاهی مردم و درجه نفوذ عناصر و احزاب پیشرو در جنبش دارد، یعنی اگر توده مردم ندانند که گام های بعدی در انقلاب چیست، اگر توده مردم در مصر در این سطح پایین آگاهی باشند که فکر بکنند که معضل اصلی فقط حسنی مبارک است و با کنار رفتن آن جامعه در مسیر درستی قرار می گیرد، خب طبیعی است که این جنبش پس از کنار رفتن حسنی متوقف می شود. و اگر یکی دو نفر هم مطرح بکنند که مسئله فقط حسنی مبارک نیست بلکه ساختار نظام سیاسی باید عوض بشود این ها مورد حمایت قرار نمی گیرند و مردم دنبال جریانات سازشکار می روند و ارتش هم می آید به خیابان ها و نظم را برقرار و هر مقاومتی را خنثی می کند.

بنابر این، اهمیت آگاهی بخشی هایی که امثال ما انجام می دهیم، در همین است. سرنوشت انقلابات به مقدار زیادی قبل از آن ها تعیین می شود. یعنی به درجه ای که ما قبل از وقوع انقلابات و قبل از شروع حوادث پی در پی و سرگیجه آور انقلابی بتوانیم آگاهی به توده مردم بدهیم و برای آنها مسیر گام های بعدی را روشن بکنیم، این آگاهی است که در لحظات مشخصی برای پیش روی انقلاب تعیین کننده می شود.

شما الآن در تونس دقت بکنید. قسمت اعظم این فعالیت هایی که انجام گرفت توسط اتحادیه کارگری معروف تونس بود. این اتحادیه در حال حاضر دارای سه جناح است. جناح راست، جناح میانه، و جناح چپ. این اتحادیه نقش مهمی در استقلال تونس داشته، با این حال در طی دوران بن علی، یک عده از کمونیست ها و افراد رادیکال هم بطور ناشناخته در پیرامون آن فعالیت می کردند که در حال حاضر جناح چپ آنرا تشکیل می دهند.

این اتحادیه در حال حاضر، دچار همان شکافی است که من گفتم هر جنبشی پس از تحقق خواسته های اولیه اش دچار آن می شود. جناح راست اتحادیه که رهبران اتحادیه هستند، و قبلا هم عضو حزب حاکم بن علی بودند و دست در دست او داشتند، بلافاصله پس از تشکیل دولت موقت، وزرای خودشان را که سه چهار نفر بودند، وارد آن کردند. منتها زیر فشار بدنه اتحادیه که خواستار

بیرون رفتن همه همکاران بن علی از دولت موقت بود و با ائتلافی که بین جناح میانه و چپ رخ داد، ناچار شدند وزرای خودشان را بیرون بکشند.

گفتم که جناح راست رهبران اتحادیه هستند که اصولاً از متحدین بن علی بودند و سه یا چهار وزیر را وارد کابینه دولت موقت کرده بودند. جناح میانه، سندیکالیست هایی هستند که اصولاً علاقه ای ندارند که اتحادیه وارد مسائل سیاسی بشود و خواستار این هستند که اتحادیه صرفاً به خواست اقتصادی کارگران، به خواست هایی مانند افزایش مزد کارگران بپردازد و به صورت نیروی سیاسی وارد صحنه نشود و جناح چپ این اتحادیه ها که بیشتر کمونیست ها و افراد انقلابی و سیاسی هستند، عقیده دارند که نه، اتحادیه باید با تمام وزن خودش بعنوان یک نیروی سیاسی وارد معرکه شده، از جنبش زنان و جنبش های دیگر حمایت کند و نقش رهبری سیاسی را ایفا بنماید.

این سه جناح دارای سه برنامه متفاوت که کاملاً از هم متمایزند می باشند. در جریانات اخیر هم همان طور که گفتم جناح چپ و میانه توانستند بر سر بیرون کشیدن نیروهای خودشان از کابینه اتفاق نظر پیدا بکنند و جناح راست را به عقب بنشانند که نتیجه اش بیرون آمدن وزرای اتحادیه از کابینه و بعد زیر فشار مردم، خارج شدن همه همکاران بن علی از مقامات دولتی شد. پس بنیید

که این شکاف ها چگونه بعد از هر جنبش همگانی بوجود می آید، و این که در این شکاف ها نیروها و گرایشات سیاسی برنامه های خودشان را برای گام های بعدی انقلاب مطرح می کنند،

پیروزی جناح های رادیکال که خواستار پیشبرد انقلاب و اصلاحات رادیکال تر هستند به مقدار زیادی بستگی به آگاهی توده مردم دارد. یعنی اگر توده کارگران تونس در این سطح نا آگاهی باشند که فکر کنند با رفتن بن علی همه چیز درست می شود طبیعتاً اعتلاف جناح میانه و چپ هم نمی تواند کاری از پیش ببرد. چون کارگران اکثراً به دنبال جناح راست می روند، بالعکس اگر یک کارگر، در اثر افشاگری و آگاه گری قبلی این مسائل را تشخیص بدهد، و درک درستی از گام های بعدی انقلاب و اوضاع و احوال جامعه داشته باشد، این جناح رادیکال است که می تواند نقش آفرین باشد و دولت موقت را به عقب براند و تغییرات اساسی تری در ساختار جامعه به وجود بیاورد.

شما همین بحثی را که ما طی چند جلسه قبل آنقدر بر آن تأکید کردیم و گفتیم که این حساب دو دوتا چهارتا است که تا زمانی که در جامعه نیروی مسلح خارج از کنترل جامعه وجود داشته باشد، چیزی به نام دمکراسی معنا ندارد را در نظر بگیرید. یعنی اگر شما در جامعه ای همه آزادی های سیاسی را هم برقرار نکنند، یعنی دمکراتیک ترین جامعه باشد، ولی تا زمانی که نیروی ارتش در

پادگان ها لم داده است، حتی اگر از جنبش حمایت هم بکنند، این دمکراسی پیشیزی ارزش ندارد. چون هر آینه در آینده، این ارتش می تواند حرکت کند و تمام دست آورد های دمکراتیک را پس بگیرد.

این چیزی است که ما آنقدر روی آن تأکید می کنیم. یعنی مسئله دمکراسی را به نیروی مسلح ربط می دهیم و در این مورد تمام تاریخ را هم به شهادت می کشیم. از جمله اینکه ما در نظام قبيله ای، همان طور که من قبلا هم گفته ام، چیزی به نام دیکتاتوری و سرکوب نداشته ایم. چرا؟ برای اینکه ما نیرو و قوای مسلح جدا از مردم نداشتیم. همه اعضای قبيله مسلح به شمشیر بودند. ولی همین که مالکیت خصوصی بوجود می آید و انباشت ثروت شکل می گیرد و افرادی این توان اقتصادی را پیدا می کنند که برای خودشان ارتش مزدور اجیر بکنند، می توانند این ارتش مزدور را بر علیه دیگران به کار ببرند و دیکتاتوری خودشان را برقرار کنند.

بنابر این، از این دوران به بعد، از دورانی که جامعه طبقاتی شکل می گیرد، هر جا که آزادی های مردم از میان می رود و مردم برای کسب این آزادی ها قیام می کنند، با این نیروی سرکوبگر پاسدار، بسیج، لباس شخصی و ارتش مواجه می شوند و تا این نیرو را در هم نشکنند، نمی توانند رژیم را عقب بنشانند چون این نیروها نیروهای دفاعی طبقات دارا هستند. و تازه وقتی که نیروها را در هم

می شکنند، چه اتفاقی می افتد؟ این اتفاق می افتد که اگر نیروها منحل هم بشوند و بعدش دولت جدیدی هم سر کار بیاید، اگر این دولت دوباره بخواهد ارتش را سازمان بدهد و آن را آماده سرکوب نگه دارد، خب، وقتی انقلاب تمام شد و مردم فکر کردند که به خواست های خودشان رسیدند و به خانه های خود رفتند، این نیروی مسلح می آید و دوباره شروع به دستگیری و سرکوب مخالفین می کند.. اول فعالین را می گیرد. بعد اتحادیه ها و شوراها را منحل می کند، بعد تشکل زنان را و بعد هم شما را، که دیگر کسی نمانده که از شما دفاع بکند و باین ترتیب خفقان اولیه دوباره برقرار می شود.

همان طور که گفتم این چیزی است که دقیقا در تونس بیست و سه سال قبل رخ داد و در حال حاضر هم در هر کدام از این کشورها می تواند دوباره اتفاق بیافتد. در تونس، تلاش های جناح های چپ و انقلابی برای ادامه انقلاب و پیشروی بیشتر آن اگر با حمایت توده مردم مواجه نشود، با شکست مواجه خواهد شد و دوباره دیکتاتوری باز خواهد گشت.

در حال حاضر همین جناح چپ در اعتراض به حمله به دفتر اتحادیه در ۱۵ ژانویه در استان قفصه توسط عناصر رژیم بن علی که هنوز خرابکاری می کنند، در بیست و شش ژانویه در استان الکاف، برای چهار روز اعلام اعتصاب می کند که ما از نتیجه آن مطلع نیستیم. ولی مسلم است که اگر این تلاش های جناح های انقلابی و

چپ مورد حمایت مردم قرار نگیرد، تلاش برای عقب راندن بیشتر حکومت موقت که همان ادامه حکومت بن علی به کمک وزرای ناشناس و باصطلاح خوشنام می باشد، به نتیجه نخواهد رسید و متوقف خواهد شد. ولی اینکه این اعتصاب رخ بدهد و اینکه چه تعداد از کارگران از این فراخوان دفاع بکنند، دقیقاً بستگی به این دارد که تا چه اندازه از این قوانین مطلع باشند، یعنی مطلع باشند که با رفتن تنها بن علی کار از پیش نمی رود، و رفتن بن علی باید مقدمه تغییر کل نظام سیاسی باشد. اگر یک جامعه دمکراتیک می خواهند، باید قوای مسلح را منحل بکنند و قوای مسلحی را که تحت کنترل خود مردم است بوجود بیاورند و قص

علی هذا.

آن چه که من می گویم اینست که در حال حاضر در تونس مبارزه شدیدی بین جناح های متفاوتی که هر کدام می خواهند مسیر انقلاب را به عقب و جلو ببرند، در جریان است. در زندان های تونس، طبق خبر لیبراسیون، یک قتل عام صد نفره انجام گرفته، از چندین هزار زندانی در تونس فقط ۱۸۰۰ نفر آن ها آزاد شده اند و سه هزار نفر از آنان هنوز تحت عنوان تروریست حفظ شده اند. بنابر این خواست های آزادی همه زندانیان سیاسی هنوز محقق نشده است.

خلاصه، آنچه که می خواهم بگویم این است که در هر جنبش

همگانی پس از تحقق شعارهای اولیه، بین جنبش شکاف می افتد. بین جناح هایی که می خواهند به جنبش ضربه بزنند و آن را متوقف کنند و جناح هایی که می خواهند آن را به پیش ببرند. اما اینکه این جناح ها آیا موفق به این کار بشوند یا نشوند، دقیقاً بستگی به میزان آگاهی و شناخت مردم دارد.

باز اجازه دهید به سراغ مصر برویم. ما در مصر، یک حزبی داریم به نام اخوان المسلمین. این حزب ۸۳ سال پیش تأسیس شده بود، با ایده های افراطی و سیاست هایی که ما در ایران با آن آشنا هستیم. این حزب در سال های ۵۰ و ۶۰ به شدت توسط حکومت، بخصوص بعد از این که متهم به ترور انورسادات شد، مورد قلع و قمع قرار گرفت و سرکوب شد. بعد در همان سال های ۵۰ و ۶۰ این حزب نه تنها در اثر این قلع و قمع ها، بلکه در اثر انشعابات داخلی نیز تضعیف شد.

در حال حاضر این حزب، همان طور که در اخبار می بینیم، در تظاهرات ها و جنبش های و تجمعات میدان التحریر خودش را بروز نمی دهد. این دو دلیل ممکن است داشته باشد، یکی این که هنوز مطمئن به پایان کار حسنی مبارک نیستند و برای این که دوباره قلع و قمع نشوند، نیروهای خودشان را آشکار نمی کنند. ولی مسلماً بعد از کنار رفتن حسنی مبارک و گسستن قید و بندهای نظام حاکم آن ها با تمام نیرویشان به حرکت در خواهند آمد.

دومین دلیل می تواند این باشد که اینها به خاطر این ضربات و انشعابات تغییر سیاست داده، دیگر آن حزب قبلی نیستند و اصولاً با عدم حضور و نمایش خودش در این حرکت ها و جنبش ها می خواهد راه را برای سازش با باقی مانده های رژیم حسنی مبارک باز بکند. در مصاحبه ای که اخیراً سی ان ان، با سخنگوی این حزب انجام داد، کاملاً روشن بود که این حزب از نظر سیاسی با آن چه که ما از جریانات اسلامی در کشور خودمان و جریان خمینی می شناسیم و آشنایی داریم متفاوت است. سخنگوی این حزب اعلام کرد که ما خواستار تغییر قانون اساسی نیستیم، جز بند هایی از آن، بر اساس همین قانون اساسی می شود انتقال نظام به قدرت را انجام داد.

البته آنها هم مثل بقیه قبل از هر چیز خواستار آن هستند که حسنی مبارک کنار برود ولی اعلام کردند که طبق همین قانون اساسی، وقتی خلع قدرتی به عمل می آید، این دادگاه عالی مصر است که وظیفه دارد بجای رئیس جمهور هیئت دولت جدیدی را معرفی کند که این هیئت دولت جدید با یک انتخابات، دولت منتخب مردم را بر سر کار می آورد و به بحران خاتمه می دهد. این سیاستی است که مورد تأیید اخوان المسلمین است و این همان سیاستی است که آمریکا دنبال آن هست. یعنی انتقال نظام مند قدرت. اجازه بدهید که من توضیح بدهم این انتقال نظام مند قدرت چیست؟

در جامعه سرمایه داری یک نظمى وجود دارد که این نظم با تکیه به سه قوه موجود در حاکمیت برقرار می شود. قوه مقننه که یک سلسه قوانین را در دفاع از نظام موجود و نظام سرمایه داری وضع می کند، قوه قضائیه که هر کس که از این قوانین تخلف کند او را محکوم و مجازات می کند، و قوه مجریه که مجازات را اجرا می نماید. این نظمى است که در هر جامعه سرمایه داری وجود دارد. قوه قضائیه، قوه مقننه و قوه اجرائیه. مجری این نظم نیروی ارتش و پلیس است. بدون آن همه نظم ها به هم می خورد. درست؟ بنابر این وقتی که دولت آمریکا صحبت از انتقال نظام مند قدرت می کند، صحبت از انتقال مسالمت آمیز را می کند، یعنی ارتش که ستون فقرات و مجری نظم است، باقی بماند، و بدون این که این نظم و استراکچر به هم بخورد، یک دولتی برود و دولت دیگری سر کار بیاید. یعنی در واقع هیچ چیز تغییر نکند. چرا اخوان المسلمین باید چنین سیاستی را اتخاذ بکنند؟ برای اینکه مسئله اش رسیدن به قدرت است و اتفاقاً دولت مصر که مسلماً با تأیید و فتوای آمریکا عمل می کند هم دعوت کرده است از اخوان المسلمین برای این مذاکره که آنها نپذیرفتند. زیرا که شرط اول شان این است که حسنى مبارک کنار برود.

بنابر این همان طور که می دانید این اخوان المسلمین، آن اخوان المسلمین اولیه نیست. سیاست های آن بسیار متفاوت شده است و در واقع اکنون به موازات سیاست های ارتجاعی حاکمه و

امپریالیستی حرکت می کند که این مایه خوشبختی است. برای این که یکی از دلائل موفقیت خمینی این بود که توانست با ضدیت های هرچند ارتجاعی ولی تند و ضد حاکمیت اش خود را با رادیکالیزم جنبش هماهنگ کند و در رأس آن قرار بدهد. در حالی که جنبش مصر، با آن شرکت و دخالت عظیم توده ای، ممکن است چنین سیاست هایی را که اخوان المسلمین پیش گرفته، کنار بزند و این باعث رسوایی اخوان المسلمین بشود.

ولی خب در مصر جریانات رادیکال اسلامی مثل حزب التحریر هم وجود دارند که دنبال همان سیاست های تند و ارتجاعی هستند و معتقدند که تمام دنیا باید تحت نظام خلافت عمل بکند. همین هفته پیش هم در اسکندریه اعلامیه های خودشان را پخش کردند و خیلی هم فعال هستند.

بهرحال، غرضم از طرح این مسائل این است که بعد از این که جنبش همگانی محقق می شود، تازه شکاف ها خودشان را نشان می دهند، احزاب و گروه ها شکل می گیرند و بیرون می آیند و برای گام های بعدی نظر و برنامه می دهند. با اینحال، این که گام بعدی که عملاً توده ها بر میدارند کدام است، دقیقاً بستگی به این دارد که توده جامعه، توده کارگران، چقدر آگاهی دارند و از کدام یک از این جریانات حمایت می کنند.

من در جلسات قبل برای شما گفتم، در تونس وقتی که نیروی

پلیس یعنی سپر دفاعی مقدم طبقه حاکمه در هم شکست و عقب نشینی کرد، خلاء قدرتی به وجود آمد که در سایه آن، شوراهای کارگری و شوراهای محله و شهر در نقاط مختلف شکل گرفتند.

این شوراها در مصر هم در حال شکل گرفتن هستند. چون در مصر هم جنبش مردم نیروی مسلح پلیس را به عقب رانده، و در خلاء قدرتی که به وجود آمده ما شاهد پیدایش یک سلسله تشکلات توده ای ابتدایی و نطفه ای هستیم، مثل کمیته های محله که اداره محلات را به عهده گرفته اند. برای اینکه آن نظمی که من صحبتش را کردم همین که خدشه دار می شود، همین که طبقات حاکمه نمی توانند در اداره سرکوبگرانه جامعه نقش ایفا کنند، خلاء قدرتی به وجود می آید که بلافاصله توده مردم این خلاء را پر می کنند و با ابتکارات ویژه خودشان، با تشکیل سازمان ها و نهادهای مردمی، سعی می کنند اداره و مدیریت خودشان را جایگزین آن کنند، ولی در این شوراهایی که به وجود می آید، طبیعتاً گرایش های مختلف به صورت خط مشی ها و برنامه های متفاوت وارد مبارزه با یکدیگر می شوند و این مبارزه یک امر طبیعی است. این شکاف یک امر طبیعی است. این شکاف ضرورت هر جامعه ای است که می خواهد با تصمیم آزاد خودش یک گام به جلو بگذارد و راه درست را انتخاب کند.

در شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ هم ما این را بچشم خود دیدیم. دیدیم که حزب الهی ها یک گرایش بودند، کمونیست ها یک

گرایش دیگر. این گرایش‌های مختلف در برابر هم قرار می‌گرفتند. این اتفاق در اینجا، در مصر، هم اتفاق خواهد افتاد. در حال اتفاق افتادن است.

بنابر این اگر در مصر ما شاهد این عقب‌نشینی و سپس شکل‌گیری این شوراها باشیم، مسلماً یکی از جناح‌های این شوراها اسلامی‌ها خواهند بود، حالا چه حزب التحریر باشد، چه اخوان المسلمین. به‌رحال، درجه روی آوری مردم به این احزاب ارتجاعی و انقلابی مسیر بعدی را تعیین می‌کند. اگر مثل آن‌چه که در سال ۵۷ اتفاق افتاد، که در شورای کارکنان پالایشگاه نفت بزور حزب الله‌ها شیر نفت را به درخواست خمینی باز کردند، در مصر هم چنین خواهد شد. چون در این شورا اولاً یک جناح حزب الهی بود و یک جناح کمونیست. منتها کمونیست‌ها بیشتر هواداران چریک‌های فدایی و نسبت به خمینی متوهم بودند. برای همین سرانجام با این‌ها و اون‌ها کردن سرانجام خواست او را پذیرفتند و شیرهای نفت را باز کردند و در نتیجه، آن‌چه را که دیدیم اتفاق افتاد.

آنچه مسلم است در مصر هم با کنار رفتن حسنی مبارک و ایجاد فضای باز سیاسی، در تشکلات توده‌ای، در پارلمان، و در شوراها گرایش‌های مختلف در برابر هم قرار خواهند گرفت و این درجه‌آگاهی مردم است که تعیین می‌کند کدام گرایش قادر خواهد بود جنبش را به مسیر مورد دلخواه خود ببرد.

فصل پنجم

کدام راه حل؟ دموکراسی؟

همانطور که شاهد بودید، امروز مردم مصر، بدنبال پایکوبی ها و جشن و سروری که بدنبال پیروزی بزرگشان برپا داشته بودند، سنگرهای خیابانی خودشان را برچیدند و در حال حاضر مشغول پاک کردن میدان التحریر از باقیمانده های تجمع و جنبش خودشان هستند، غافل از اینکه اگر بخواهند بر سر مطالبات اصلی و واقعی خودشان، یعنی از میان بردن فقر، بیکاری و گرسنگی بایستند، ناچارند دوباره این سنگرها را برپا کنند و به مبارزه خود ادامه دهند، زیرا که فقر و بیکاری که این جنبش در اصل بخاطر آن شکل گرفت هنوز برقرار بوده و از محصولات فرعی و اجتناب ناپذیر نظامی است که با رفتن حسنی مبارک هم همچنان باقیست. یعنی نظام سرمایه داری. طبیعی است که بدون از بین رفتن این نظام فقر و گرسنگی و بیکاری هم گریبان مردم مصر را رها نخواهد کرد .

اجازه بدهید یک مروری بکنیم بر آنچه که در مصر طی این

یکی دو سال اخیر اتفاق افتاد، نطفه آغاز وقایعی که منجر به این جنبش عظیم اعتراضی و برکناری حسنی مبارک از مصدر قدرت شد، به سال ۲۰۰۸ باز می‌گردد که در این سال در یکی از مناطق مصر به نام محله، یک سلسله اعتصابات کارگری رخ می‌دهد. این اعتصابات کارگری که مورد حمایت ساکنین محله و دانشجویان و جوانان قرار می‌گیرد به یک اعتصاب عمومی تبدیل می‌شود که بشدت توسط پلیس سرکوب می‌گردد و در جریان این سرکوب یکی از اعتصابیون به نام خالد سعید به قتل میرسد.

در جریان همین اعتصابات است که گروه شش آپریل که نقش مهمی در به راه انداختن این جنبش و تاحدودی هدایت آن داشته، شکل می‌گیرد. موسس این گروه، شخصی است به نام احمد ماهر که یک مهندس بیست و هشت ساله است که این گروه اینترنتی را با فیس بوکی که در جریان انقلاب حدود هشتاد هزار نفر عضو داشته، براه می‌اندازد.

غرض از این بازگشت تاریخی به سال ۲۰۰۸ این است که ما همه می‌دانیم که جنبشی که در مصر و تونس رخ داد درواقع جنبشی بود برعلیه بیکاری، گرسنگی و فقر. رجوع من به اعتصابات محله هم درواقع این است که نشان بدهم که این جنبش در اساس حول چه مطالباتی شکل گرفت و شروع شد. گروه "ششم آپریل" که در جریان همین اعتصابات شکل گرفت، به خاطر شهرتی که در این

اعتصابات بدست آورد بود که در جنبش اخیر توانست نقش ایفا کند و تجمعات میدان التحریر و تظاهرات را سازماندهی کند.

گروه دیگری که در همین اعتصابات شکل گرفت گروهی بود که پس از کشته شدن خالد سعید تشکیل شد و نام آن "ما همه خالد سعید هستیم" بود.

این گروه ها را جوانان، وکلا و اصولاً کسانی تشکیل می دادند که دست اندر کار رسانه های اجتماعی و اینترنت و در ضمن حامی جنبش کارگری بودند. آنها از کارگرانی که در این اعتصابات شرکت نمودند حمایت می کردند، گروه هایی که سکولار و در پی برقراری یک نظام دموکراتیک در مصر بودند.

بعداً این گروه شش آپریل سعی کرد خود را گسترش بدهد و در جریانات اخیر مصر با ایجاد یک کمیته ده نفری که در آن اخوان المسلمین، هواداران البرادعی و گروه های مدنی و وکلا و بعضی جریانات اپوزیسیون همگی نمایندگی داشتند تلاش کرد این جنبش را تحت رهبری خود قرار دهد و در آن تأثیرات موثری هم گذاشت.

نکته ای که من خیلی بر آن تأکید دارم همان نکته ایست که در ابتدای بحث مطرح کردم و آن این است که جنبش های مصر، تونس و کشورهای عربی در اساس به خاطر بیکاری و فقر و گرسنگی و گرانی بود که بر پا شدند، و این بیکاری و فقر یکی از تبعات اجتناب ناپذیر نظامی بود که برقرار بود. حتی قبل از شروع جنبش،

این بیکاری ها در تونس، مصر و کشورهای عربی رقم بالایی داشت و بخصوص با بحرانی که در کشورهای اروپایی شروع شد، شدت یافت. یعنی حتی در یک چهارچوب وسیعتر می بینیم که این اعتراضات ناشی از معضلاتی بود که محدود به کشورهای عربی نمی شد و با بحران سرمایه‌داری در آمریکا و اروپا ارتباط داشت و در واقع، همانطور که می دانید، در خود کشورهای اروپایی و بخصوص یونان نیز منجر به درگیری های طبقاتی و مبارزات و جنبش های خیلی قوی و توده ای شده بود.

این جنبش ها که به نوعی جنبش های اعتراضی بر علیه نظام سرمایه داری بودند، وقتی که با قوای سرکوبگر پلیس مواجه شدند، به تدریج به جنبش های سیاسی و جنبش هایی برای سرنگونی تبدیل گشتند. و بعد دیدیم که در تونس و بعد مصر چه رخ داد.

ولی در این میان مسئله اساسی این است که آیا مردم مصر که امروز سنگرها را برچیدند، میدان التحریر را تمیز کردند، و به قول گوینده "سی.ان.ان" به سر کسب و کارهای خود رفتند تا نظام سرمایه داری را دوباره به حرکت در آورند، چقدر واقف به این امر هستند، چقدر آگاه هستند به اینکه اگر بخواهند مطالبات خودشان را دنبال بکنند، اگر بخواهند فقر و بیکاری را از بین ببرند، باید نظام سرمایه‌داری را که به قیمت پر کردن جیب سرمایه‌داران دائماً این مصائب را تولید و بازتولید میکند، از بین ببرند.

من همواره گفته ام در جنبش ها، بین آنچه که توده های مردم در عمق قلب و روح خود خواستار آندند، و شعارهایی که بر زبان می آورند یک تفاوت اساسی وجود دارد. به این معنا که وقتی شعار برکناری حسنی مبارک را می دهند، در ذهن خودشان فکر می کنند که با این برکناری همه فقر و بدبختی هایشان برطرف می شود. در حالی که خیلی روشن است که با کنار رفتن حسنی مبارک در مصر هیچ چیز عوض نشده است. دستگاه بوروکراسی و سرکوب، سر جای خودش است، سرمایه داران و صاحبان قدرت در موقعیت خودشان قرار دارند و هیچ تغییری در اوضاع بوجود نیامده است و فقط رژیم حاکم بر مصر زیر فشار جنبش توده ای و جنبش اعتراضی، حسنی مبارک را قربانی و برکنار کرده است .

همانطور که میدانید در تمام مدت ارتش کنترل اوضاع را در دست داشت. حتی زمانی که گروه اوباشان و جانیان را که از زندان آزاد کرده بودند به میدان التحریر فرستادند و با کوکتل مولوتف به جان مردم افتادند که شاید بتوانند آنها را وحشت زده و از میدان به درکنند . واضح است که این گروه ها، بدون اطلاع دولت نظامی مصر سازماندهی نشده بودند. بنابر این همان ارتشی که به عنوان دوست و حامی مردم کنار آنها قرار گرفته بود، به شکل توطئه آمیزی این گروه ها را سازمان می داد تا شاید به بهانه درگیری ها بتواند دخالت کند و جنبش مردم را سرکوب نماید.

امروز هم، این همان دولت و همان ارتش است که کنترل اوضاع را به دست گرفته و به این امید که با کنار رفتن حسنی مبارک مردم مصر به خانه های خودشان بازگردند، دارد میدان التحریر، قاهره و شهرهای دیگر را از علائم انقلاب پاکسازی می کند .

بنابر این، مسئله اصلی در مصر این است که آیا مصر باید از سمبل ها، علائم انقلاب، و سنگرها، پاک بشود یا از عوامل ضد انقلابی مانند ارتش، دولت نظامی و سرمایه داران که هنوز در مصرو وجود دارند. این، همان مسئله اساسی است که همچنان در مصر لاینحل مانده .

ما در انقلاب ایران هم این را دیدیم. انقلاب ۵۷ در واقع از شورش حلبی آبادها که شورش مردم گرسنه و کارگران فقیر و بدون شغل بود شروع و بعد به انقلاب اسلامی ختم شد. یعنی به آنجایی ختم شد که با کنار رفتن شاه از میدان، مبارزه متوقف شد. انقلاب از حرکت باز ایستاد و ضد انقلاب اسلامی قدم به قدم شروع به سرکوب انقلاب کرد. تازه اگر ما انقلاب ۵۷ را با انقلاب مصر مقایسه کنیم می بینیم در ۵۷ ، انقلاب ایران، قدم های بیشتری را به جلو برداشت. برای اینکه مصر تا لحظه حاضر فقط حسنی مبارک را قربانی گرفته. یعنی تنها امتیازی که طبقه حاکم به مردم داده این است که تن به کنار رفتن و برکناری او داده است. در حالی که انقلاب در ایران تا مرحله قیام و حمله به پادگان های ارتش جلو

رفته بود. انقلاب مصر هر چند به حمله به پاسگاه های پلیس هم منتهی شده، ولی هنوز بهیچوجه تا حد قیام و حمله به پادگان های ارتش جلو نرفته است.

همانطور که گفتم پیشروی بیشتر این انقلاب بستگی به این دارد که توده مردم و بخصوص طبقات پایین تا چه حد مطالبات خود را دنبال کنند و تا چه حد این آگاهی را داشته باشند که با کنار رفتن حسنی مبارک، مسئله اساسی جنبش شان که بیکاری و فقر و گرسنگی است، حل نمی شود. این مسئله اساسی جامعه مصر است .

همانطور که در جلسه گذشته هم گفتم معمولا بعد از اینکه خواست و مطالبه جنبش همگانی برآورده می شود، جنبش وارد مرحله بعدی می گردد . مرحله شکاف میان جنبش. مسلماً در مصر هم با عقب نشینی رژیم و سست شدن بندهای سرکوب، یک فضای سیاسی مساعدی پیش خواهد آمد و هم اکنون پیش آمده است که در این فضا ما شاهد این هستیم و خواهیم بود که طبقات و گروههای اجتماعی مختلفی که در طی دوران دیکتاتوری حسنی مبارک سرکوب می شدند و قدرت ابراز وجود نداشتند، وارد میدان می شوند و خود را متشکل می کنند.

ما شاهد این خواهیم بود که کارگران برای بهبود زندگیشان دست به مبارزه و اعتصاب بزنند. شوراهای کارگری خودشان را تشکیل بدهند. زنان سازمان های خودشان را بوجود بیآورند و

معلمین و اقشار مختلف سعی کنند به مدد آزادی های نسبی که به دست آمده است، خود را متشکل کنند و از حقوق خودشان دفاع بکنند. این آنچه است که ما از این پس در مصر خواهیم دید چرا؟ برای اینکه با کنار رفتن حسنی مبارک درواقع هیچ یک از مطالبات اصلی مردم مصر برآورده نشده است. بیکاری از بین نخواهد رفت. نه تنها گرانی از بین نخواهد رفت، بلکه تشدید هم خواهد شد. این توهم توده های نا آگاه است که فکر می کنند علت اصلی فقر و گرانی و بیکاری و مسائل دیگر که دارند دیکتاتوری است. دیکتاتوری تنها یک شکل از نظام سرمایداری است که در آن سرمایه داران سعی میکنند با تحمیل مزد ارزان، و با کنترل و سرکوب شدید طبقه کارگر، به منظور استثمار شدید آن، جیب خود را پر کنند .

بنابر این، حتی اگر دیکتاتوری هم از بین برود و یک نظام دمکراتیک سرمایه داری بوجود بیاید، باز این بیکاری و فقر همچنان ادامه می یابد. زیرا که انباشت و تجمع سرمایه، خود به خود فقر را در کنار خودش می آفریند و بیکاری یکی از ملزومات جامعه سرمایه داری است .

الآن اگر ما به جنبشی که در مصر در جریان است نگاه بکنیم، می بینیم که بعد از کنار رفتن حسنی مبارک، نیروهای و آلترناتیوهای متفاوتی در پیش رو قرار دارند. یکی از این آلترناتیوها دیکتاتوری مطلقه بوده است که حسنی مبارک سمبل آن بوده و

حالا عقب نشینی کرده است و باز می تواند اگر مردم به خانه های خود بروند و دست از مبارزه بکشند دوباره برقرار شود. همانطور که قبلا برای شما گفتم جنبشی که در تونس راه افتاد، بیست و سه سال پیش هم بر علیه بیکاری و فقر براه افتاده بود. این جنبش منجر به قدرت گیری بن علی شد. بن علی یک سری اصلاحات انجام داد و بعد دوباره، با مشت آهنین دیکتاتوری خودش را برقرار کرد .

دیکتاتوری ها همین که کارآیی خو را از دست می دهند موقتاً دست به عقب نشینی هایی میزنند و بعد آرام آرام وقتی که جنبش از شور و شوق افتاد و مردم به خانه های خودشان باز گشتند، دوباره برای سرکوب مردم، خودشان را سازمان می دهند و دوباره بساط گذشته شان را پهن می کنند .

در مصر هم این یکی از سناریوهایی است که ممکن است اتفاق بیافتد. یعنی در حال حاضر ارتش دارد به مردم می گوید که بسیار خوب، خواست شما رفتن حسنی مبارک بود که کنار رفت، بروید سر زندگی خودتان و بعد کم کم شروع می کند پلیس را دوباره به همان شکل سابق و یا به شکل جدید تجدید سازمان کردن و به راه انداختن و کم کم شروع می کند فعالین را دستگیر کردن و بعد از پنج یا شش سال خواهید دید که بساط دیکتاتوری دوباره برقرار شده، بی آنکه مسائل مردم حل شده باشد.

دیکتاتوری مطلقه فردی، همانطور که گفتم، یکی از آلترناتیو

هایی است که در این کشورها به عنوان شکلی از مدیریت سرمایه داری به کار گرفته می شود. در ایران هم، این آلترناتیو بصورت دیکتاتوری ولی فقیه و دیکتاتوری شاه بود که در سال ۵۷ در هم شکسته شد، خودنمایی کرده و می کند.

آلترناتیو دیگر این است که در مصر و کشورهای دیگر ادعا می شود که اگر ما یک نظام هر چند سرمایه داری ولی دمکراتیک، مثل کشورهای غرب، برقرار کنیم، یعنی انتخابات، آزادی بیان، و حق تشکل داشته باشیم تمام مسائل و مشکلاتمان، مانند بیکاری، فقر و گرسنگی از بین می روند. خب جالب اینست که در کشورهای غربی مثل آمریکا و اروپا که آزادی بیان وجود دارد، و مردم آزادانه می روند رأی خودشان را می دهند و دولت های مطلوب خود را انتخاب می کنند، و کسی به عنوان زندان سیاسی در زندان ها وجود ندارد و خلاصه دمکراسی بطور کامل آنطوری که خواست نظام سرمایه داری است برقرار است، ولی باز هم بیکاری و بحران وجود دارد. اصلا بحران کنونی از همین کشورها شروع شد و به نقاط دیگر سرایت کرد.

فی المثل، در تونس و مصر، حتی قبل از بحران سرمایه داری در اروپا هم، رقم بیکاری بالا بود. ولی از آنجایی که یکی از منابع مهم درآمد این کشورها صدور منسوجات به کشورهای اروپایی و جلب توریست از این کشورها بود، منسوجاتی که توسط خود کمپانی های اروپایی مثل شرکت های فرانسه و ایتالیا، در تونس و مصر به مدد

کار ارزان در آنجا، تولید می شد. بنابراین، وقتی که بدنبال بحران سرمایه داری در اروپا بازار منسوجات در آنجا محدود شد، تأثیرات ویران کننده خودش را در تونس و مصر بجا گذاشت و بحران بیکاری در این کشورها را که قبلا هم وجود داشت تشدید کرد و منجر به جنبشی شد که به فرار بن علی منتهی گردید. یعنی این را می خواهم بگویم که اگر قرار بود دولت کنونی مصر آنطور که ادعا میکند بتواند با برگزاری انتخابات و با آزاد کردن زندانیان سیاسی و یا حتی تغییر قانون اساسی و ایجاد یک جامعه کاملا دموکراتیک سرمایه داری بیکاری و فقر یعنی مطالبه اصلی مردم مصر، مطالبه ای که جنبش مصر حول آن راه افتاد، را حل کند، خب پس چرا این معضلات در کشورهای اروپایی هنوز حل نشده است؟ پاسخ روشن است. برای این که با وجود همه این آزادی ها، در این کشورها هنوز یک نظام سرمایه داری وجود دارد. از اینروست که ما می بینیم که این دموکراسی ها نه تنها نتوانسته اند مسئله بیکاری را حل بکنند، بلکه خودشان هم در حال حاضر دچار بحران بیکاری و افزایش قیمت ها هستند و درواقع بحران اینها بوده است که بحران در کشورهای عربی را تشدید کرده و جنبش های مزبور را بیار آورده است.

بنابر این اگر خوب دقت کنید، می بینید که آلترناتیو دموکراسی هم نمی تواند مسئله مصر و کشورهای دیگر را حل بکند. چون این آلترناتیو خودش در حال حاضر دچار بحران بیکاری و اقتصادی است.

خب، این چیزی است که من و شما می دانیم، ولی آیا توده مردم مصر هم این آگاهی را دارند؟ یا دچار این توهم اند که اگر در مصر قانون اساسی عوض بشود و یک انتخابات کاملا آزادی برقرار گردد، زندانیان سیاسی آزاد بشوند، همه آزاد باشند که نظرات خود را بیان کنند و احزاب فعالیت کنند و در زندگی سیاسی شرکت بنمایند، همه مسائل آنها حل می شود؟ باید گفت: به درجه ای که مردم مصر دچار این توهمات باشند به همان درجه انقلاب مصر به جلو نخواهد رفت و متوقف خواهد شد .

شما ببینید در انقلاب ۵۷ ، همانطور که گفتم، مردم به خاطر یک سلسله خواست های اساسی شان به حرکت در آمدند، و بعد وقتی با نیروهای سرکوبگر ساواک و پلیس و ارتش مواجه شدند به این نتیجه رسیدند که باید این رژیم را سرنگون کنند. ولی چون دچار این توهم بودند که علت اصلی مسائل و مشکلات و فقر فاقه آنها رژیم دیکتاتوری شاه است، با سرنگونی شاه عنان خویش را بدست خمینی سپردند. بعد هم دیدیم که خمینی با ارتش سازش کرد، و در کنار آن دستگاه های سرکوبگر جدیدی را هم بنام سپاه پاسداران و بسیج و لباس شخصی شکل داد و خالصه یک دیکتاتوری سپاه تر از قبل را برقرار کرد.

همانطور که من بارها برای شما توضیح داده ام، پیروزی یک انقلاب در این است که تا کجا بتواند مسائل جامعه را حل بکند و به

پیش برود. این هم بستگی به این دارد که توده مردم چقدر نسبت به خواست ها، مشکلات و بخصوص راه حل های آن آگاه و واقف باشند. همین جاست که نیروهای سیاسی نقش آگاهی بخش و مهم خود را ایفا می کنند و سرنوشت یک انقلاب را تعیین می کنند.

ما اگر مسئله را به شکل خیلی روشن و ساده جلو خودمان بگذاریم می بینیم که در مصر به خاطر بیکاری و گرسنگی جنبشی براه افتاد که در آن مردم با نیروهای سرکوبگر پلیس مواجه شدند. سپس، در تجربه دریافتند برای اینکه بتوانند فقر و گرسنگی و بیکاری را از بین ببرند مقدماتا باید کل دستگاه سرکوبگر و رژیم را که در برابر حرکت آنها ایستاده است کنار بزنند و این کار را در حد استعفای حسنی مبارک با قدرت پیش بردند. از این پس پیشروی فراتر از این بستگی به این دارد که تا چه حد به این مسئله واقف بشوند که بدون تغییر نظام اجتماعی مسئله فقر و بیکاری از بین نمی رود .

شما در مصر، در مصر بعد از حسنی مبارک ، مصری که در آن قدرت های سرکوبگر اتورितه خود را ظاهرا از دست داده اند، خواهید دید که نه تنها بیکاری و گرسنگی و فقر کاهش پیدا نخواهد کرد، بلکه تشدید هم خواهد شد. برای همین، در مصر آینده ما شاهد این خواهیم بود که اعتصابات و اعتراضات بالا بگیرند. خب این امر به تولید ضربه می زند. چرا که بهترین شرایط برای رشد سرمایداری

شرایطی است که در آن کارگران برده وار کار بکنند، برده وار استثمار بشوند، و هیچ اعتراضی نکنند و چرخ تولید را به نفع سرازیر شدن هرچه بیشتر ثروت به جیب سرمایه داران به طور منظم و بدون وقفه به کار بیاندازند. هر لحظه که این روند با یک اعتصاب متوقف بشود، به تولید و اقتصاد ضربه می خورد. حالا شما خودتان حساب کنید. آیا در مصر با بالا گرفتن این اعتصابات و اغتشاشات به تولید و منجمله توریسم که یکی از منابع مهم درآمد آن را تشکیل می دهد، ضربه نخواهد خورد؟

بنابر این سناریوی بعدی مصر این نیست که در آن حالا به مدد دمکراسی، اقتصاد مصر به راه خواهد افتاد و مسئله بیکاری و گرانی حل خواهد شد... این وعده دروغی است که سرمایه داری برای فریب و بازگرداندن مردم به خانه هایشان و توقف انقلاب می دهد. نه، به نظر من آنچه که معمولاً در پس این انقلابات رخ می دهد، تشدید وخامت اوضاع، تشدید بیکاری و افزایش گرانی است. یعنی در واقع بحران سرمایه داری تشدید می شود. در واقع، توده مردم مصر که در حال حاضر دچار این توهم اند که با برقراری دمکراسی، بیکاری و گرانی از بین می رود و واقف باین نیستند که منشأ بیکاری و گرانی نظام سرمایه داری است، با تشدید بحران و تشدید بیکاری کم کم متوجه این مسئله می شوند، و در نتیجه شرایطی بوجود می آید که در آن توجه آنها به مسئله اصلی جلب می شود.

مثل این است که شما بیماری دارید که این بیمار، بیماری اصلی اش سرطان است و شما به این واقف نیستید و فکر میکند با دوتا قرص سردرد عوارضی که بیمار دچار آن شده است، از بین می رود. ولی وقتی به او قرص می دهید و نتیجه نمی گیرید به مرور زمان بیماری بیمار، تشدید می شود و خود تشدید بیماری به شما کمک می کند که به معضل اصلی پی ببرید. توده مردم هم در جریان تلاش برای تغییر اوضاع است که توهمات شان را به تدریج از دست می دهند. این نیست که احزاب و گروه ها می آیند و راحت، با دادن آگاهی به آنها، مسئله را حل می کنند. طبیعتاً فعالیت و تلاش احزاب و گروه ها نقش بسیار مهمی در آگاه کردن مردم دارد. ولی آنچه که توده مردم در جریان عملی انقلاب در عرض یک روز می آموزند آنقدر وسیع است که در شرایط معمولی طی ده تا پنجاه سال کار گروه ها نمی توانند بی آموزند .

بنا بر این وقتی که در جامعه با از بین رفتن دیکتاتوری و تضعیف سرمایه داری، بحران اقتصادی تشدید می شود، این بحران هرچند که برای مردم فلاکت و بدبختی های زیادی به وجود می آورد، ولی عملاً وسیله ای می شود که توهمات اولیه آنها فرو بریزد و به علت اصلی مشکلات و معضلات خودشان که نظام اجتماعی است پی ببرند و این خود از یک طرف جامعه را نزدیک می کند به این که حل مسئله اصلی را در دستور کار خودش قرار بدهد و از طرف دیگر

توده های مردم را برای حل معضل اصلی که نظام سرمایه داری است بسیج می کند.

بنابر این در مصر هم در بهترین حالت چنین اتفاقی خواهد افتاد. در انقلاب ایران این اتفاق نیافتاد. چرا؟ برای اینکه توهमत مردم به جنبش اسلامی آنقدر زیاد بود که بعد از انقلاب به خانه های خودشان برگشتند و همانطور که گفتم عنان اختیار را بطور کامل به رژیم اسلامی دادند و بعد هم رژیم اسلامی از این فرصت و اعتماد استفاده کرد و دیکتاتوری مطلقه را دوباره برقرار کرد.

در مصر ما نمی دانیم چه اتفاقی می افتد، مسلماً یک دوره درگیری ها و مبارزات شدید در پیش خواهد بود. همانطور که گفتم سازمانها و تشکلات توده ای به خودشان شکل خواهند داد و سعی خواهند کرد مطالبات اولیه جنبش را پی گیری بکنند، ولی این که این ها چقدر بتوانند پیروز بشوند و چقدر پیش بروند، بستگی به سطح آگاهی مردم و درجه حمایتی دارد که توده مردم از آنها می کنند. اگر این مقاومت ها به صورت مقاومت های پراکنده باشد، طبیعتاً ارتش آنها را سرکوب می کند و به عقب می راند، همانطور که در ایران اتفاق افتاد. ولی اگر این مقاومت ها بتواند با حمایت های وسیع مردم به حدی برسد که تجمعات عظیم میدان التحریر تجدید بشوند، دوباره سنگر ها به پا شوند و جنگ میان ارتش و توده مردم دوباره صحنه آرای مجلس بشود، آنوقت می شود به پیشروی بیشتر

انقلاب دل بست.

همانطور که من بارها گفته ام ما در این جوامع یک نظام سرمایه داری داریم که در راس آن طبقه سرمایه دار نشسته است و در رده های تحتانی توده های عظیمی که زیر فقر و فائقه بسر می برند. آنچه که این نظام را سر پا نگه می دارد، نیروهای سرکوبگر آنست. بنابر این هر اعتراضی با سد سرکوب توسط دولت مواجه می شود و بنابر این هر اعتراضی بسرعت به یک اعتراض سیاسی تبدیل می شود. اگر توده مردم این آگاهی را داشته باشند که بدون از بین رفتن نظام اجتماعی مسائلشان برطرف نمی شود، با عقب نشاندن ارتش و پلیس و دستگاه های سرکوب تعرضات بعدی خودشان را به خود نظام شروع می کند. یعنی شروع به خلع ید از سرمایه داران می کنند و دولت خودشان را بر پا می نمایند. تا زمانی که مردم دچار این توهم باشند که باید منتظر بمانند تا دولت جدید، حتی دولتی که در یک انتخابات دمکراتیک برگزیده شده، روی کار بیاید و معضلات آنها را حل کند، هیچ مسئله ای حل نمی شود. چون تحت هر شرایطی که شما حساب بکنید، حتی اگر یک انتخابات آزاد برقرار شود، دولتی که سر کار می آید دولت سرمایه داری خواهد بود و برای سرمایه داران و نه کارگران و مردم کار خواهد کرد .

علت هم روشن است. اولین دلیل این که این دولت یک دولت سرمایه داری خواهد بود اینست که اصولاً توده های مردم، توده های

فقیر مردم، توده‌هایی که سالها زیر ضرب سرکوب و استثمار و فقر بوده‌اند، این‌ها اعتماد به نفس لازم را ندارند که در یک انتخابات بیایند و خودشان را کاندید بکنند و از آن انتخابات دولتی بیرون بیایند که اکثریتش نماینده‌های کارگران و توده زحمتکش و فقیر باشند. معمولاً چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد. سرمایه‌داری هزاران کادر تربیت شده، وکیل و وزیر و مدیر دارد که این‌ها بسرعت می‌دانند چه طور خودشان را کاندید کنند و دولت تشکیل بدهند. توده مردم اصلاً جسارت چنین کادرهایی را ندارند. اصلاً قدرت تبلیغاتی ندارند.

برای همین است که حضور مردم در میدان مبارزه و اعتماد به نفسی که در طی مبارزه پیدا می‌کنند، بسیار بسیار اهمیت دارد. این نیست که ما فکر کنیم اگر یک انتخابات آزاد برقرار بشود، اتوماتیک دولتی که تشکیل می‌شود دولت مردمی خواهد بود. نه تنها به این دلیل که توده مردم آمادگی چنین کاری را ندارند، بلکه همچنین امکانات این کار را هم ندارند. سرمایه‌داران می‌توانند با ثروت‌هایی که دارند در یک انتخابات دست به تبلیغات وسیع بزنند. در حالی که مردم عادی باید صبح برونند سر کار و شب خسته و کوفته به خانه برگردند و وقت این کار را ندارند.

نتیجتاً حتی در بین دمکراتیک‌ترین جوامع، تا وقتی که نظام سرمایه‌داری وجود دارد، تا وقتی که یک عده صاحب ثروت هستند، همه امکانات آموزشی را دارند، تربیت شده هستند، دانشگاه رفته

هستند، بلد هستند که چطور دولت‌ها را اداره کنند، و چطور پست‌ها را پر کنند، و تا وقتی که در برابر آنها مردمی قرار دارند که در این مورد هیچ تجربه‌ای ندارند، هیچ قدم بجلو نمی‌گذارند، و اصلاً این کارها را بلد نیستند، هر انتخاباتی، هر چقدر هم که آزاد باشد، مسلماً منجر به پیروزی دولت سرمایه‌دار می‌شود و باین سادگی برپائی یک حکومت مردمی را بدنبال نمی‌آورد .

معمولاً آنچه که اتفاق می‌افتد چیز دیگریست. اینست که وقتی قدرت‌های سرکوبگر مثل پلیس و ارتش در برابر مقاومت مردم به عقب می‌نشینند و یک فضای باز بوجود می‌آید، مردم ارگان‌های توده‌ای حاکمیت خودشان را به صورت شوراها و اتحادیه‌ها و تشکلات زنان و غیره شکل می‌دهند. این ارگان‌ها ارگان‌هایی هستند که توده مردم راحت در آن‌ها فعالیت می‌کنند. چون در شورای کارخانه، کارگر، راحت می‌تواند بلند شود و حرف خودش را بزند و نمایندگی بشود. چون این محیطی است که در آن پرورش پیدا کرده و خم و چمش را می‌داند. ولی اگر همان موقع به این کارگر پیشنهاد بدهید که بیاید برای انتخاب در پارلمان نماینده بشود، طبیعتاً وحشت می‌کند و پا جلو نمی‌گذارد. برای اینکه هیچوقت در پارلمان نبوده و بلد نیست اداره یک دولت را. ولی شورا شکل مناسبی است که می‌تواند به ابراز وجود توده مردم امکان بدهد. این شوراها در واقع همان دولتی است که مردم در جریان انقلابات، برای

خودشان، بطور ابتکاری، در برابر دولت سرمایه داری، تشکیل می دهند .

این همان چیز است که در انقلاب اکتبر رخ داد. وقتی که پس از انقلاب همگانی و سرنگونی تزار، بحران اقتصادی تشدید می شود و فقر و فلاکت تحمل ناپذیر می گردد، این شوراها و ارگانهای توده ای اند که در برابر دولت رسمی که عاجز و ناتوان از حل مشکلات مردم است قد علم نموده، سعی می کنند، کم و بیش مثل یک دولت، امور را بدست خود بگیرند و خلاء موجود را پر کنند.

در همین انقلاب مصر و تونس هم دیدیم همین که دستگاه پلیس که وظیفه حفظ نظم را در شهر به عهده داشت در هم شکسته شد و برای اداره محلات یک خلاء قدرتی بوجود آمد، بلافاصله مردم کمیته های محلات را با چوب و چماق و اسلحه برای تأمین امنیت شهر تشکیل دادند. حالا شما حساب بکنید که تشدید بحران اقتصادی در این کشورها منجر به تشدید بیکاری، گرسنگی و قحطی بشود. وقتی در یک جامعه قحطی می شود، یعنی نظام حاکم و نظام سرمایه داری نتوانسته ابتدایی ترین نیازهای مردم را که غذاست برای آنها فراهم کند. نتیجتاً چه می شود؟ خود مردم کنترل کارخانه ها و کنترل تولید را به دست می گیرند و بعبارت دیگر مدیریت خودشان را برقرار می کنند. این چیزی است که در اکتبر اتفاق افتاد. یعنی وقتی که بدنبال انقلاب و سرنگونی تزار، دولت موقت بورژوائی تشکیل

شد، در برابر آنها شورا‌های مردمی بوجود آمدند، و وقتی که در اثر تشدید بحران اقتصادی، جامعه دچار قحطی و بحران شد، توده مردم در برابر این قحطی و بحران منفعل ننشستند. کارگران شروع کردند کنترل کارخانه‌ها را به دست گرفتن، کنترل محلات را به دست گرفتن و کم‌کم همین‌طور جلو رفتند تا جایی که وقتی اکثریت جامعه بالاخره فهمید که تا نظام سرمایه‌داری ریشه کن نشود این قحطی و گرسنگی و بیچارگی از بین نمی‌رود، با یک تعرض انقلابی دولت موقت را سرنگون کردند و دولت خودشان را برقرار نمودند. این پروسه‌ای است که در بهترین حالت در کشورهای عربی نیز رخ خواهد داد. منتها این بستگی به این دارد که توده مردم چقدر به این امر واقف بشوند که دموکراسی فقط ارزشش برای آنها این است که در سایه آن بتواند ارگان‌ها توده‌ای خودشان را شکل بدهند و نطفه‌های دولت آتی را بوجود بیاورند. تاو وقتی که مردم مصر فکر کنند که دولت‌ها، منجمله دولت کنونی، می‌آیند برای آنها انتخابات می‌کنند و مسائل آنها را حل می‌کنند، این فکر کاملاً باطلی است و تنها به درجه‌ای که از این فکر بیرون بیایند می‌توانند انقلاب خودشان را پیش ببرند.

فصل ششم

در شرایط بحرانی

نباید به خانه های خود بازگشت

همانطور که می دانید موج خیزش های توده ای تقریباً سراسر شمال آفریقا و کشورهای خاور میانه را گرفته و پس از سقوط و برکناری دیکتاتورها در تونس و مصر در حال حاضر در لیبی، بحرین، و در یمن به اوج خودش رسیده و در کشورهای دیگر مثل کویت در حال پا گرفتن است، و بعید نیست که به حتی کشورهای مثل عربستان و قطر هم سرایت کند. در الجزایر هم همانطور که می دانید مدت هاست که این درگیری ها ادامه دارد، بخصوص در آخرین خبر که تقریباً تأیید هم شده است، یکی از شهرها از دست ارتش خارج شده و به دست مردم افتاده است.

نمونه لیبی، با سماجی که ارتجاع در آنجا در برابر توده مردم و خیزش آنها می کند، بیشتر مدلی را به ما ارائه میدهد که در جمهوری اسلامی در آینده نزدیک رخ خواهد داد و به نظر میرسد که لیبی کشوری خواهد بود که در آن پیشروی های انقلاب در درهم

شکستن دستگاه‌های سرکوبگر و موانع دمکراسی فراتر از کشورهای مصر و تونس خواهد رفت، خب این چیزی است که ما در آفریقا و خاور میانه شاهد آن هستیم. جنبش مردم و خیزش‌های عظیم توده‌ای بر علیه قدرتهای مطلقه فردی و دیکتاتوری.

اگر مسئله را در یک چهار چوب وسیعتر نگاه کنیم می بینیم که این جنبش‌ها در واقع محدود به کشورهای عربی و آفریقا و خاورمیانه نمی شود و درواقع جنبشی جهانی است بر علیه تعرضات سرمایه به معیشت مردم که با بحران اقتصادی در اروپا و آمریکا شدت گرفت و یک چنین عکس العمل‌هایی را در کشورهای مختلف برانگیخت .

دلایلی که برایمان محرز می سازد که ما با یک جنبش جهانی توده‌های زحمتکش بر علیه سرمایه داری و تعرضات آن مواجه هستیم، متعدد است. یکی همزمانی این جنبش‌ها است. چون این جنبش‌ها، قبل از اینکه در تونس، مصر و کشورهای عربی شروع بشود، در یونان و حتی قبل از آن در فرانسه شروع شد و چند روزی هست که در ویسکانسن آمریکا هم، در برابر تعرض جناح راست سرمایه داران به اتحادیه‌ها و حقوق و معیشت کارگران، ۵۰۰۰۰ کارگر بخش عمومی و معلمان به خیابان‌ها ریخته‌اند و امروز روز چهارم است که تظاهراتشان ادامه دارد و با توجه به اینکه ۳۲ ایالت دیگر مثل ویسکانسن دچار کسری بودجه هستند و در صدد قطع

خدمات عمومی و حقوق و درآمدهای مردم کارکن و زحمتکش، از اینرو، زمینه گسترش این جنبش اعتراضی در آمریکا هم وسیع است و بعید نیست که به ایالات و نقاط دیگر هم سرایت کند. کما اینکه در حمایت از کارگران و معلمین در ویسکانسن، در نیویورک و واشگنتن هم تظاهرات و تحرکاتی رخ داده است. بنابر این، می بینیم که ما با یک عکس العمل جهانی از طرف توده مردم و طبقه کارگر بر علیه تعرض سرمایه داری مواجه هستیم .

این تعرض، شما هم واقف هستید، که از چندین دهه قبل با سقوط شوروی شروع شد، و در شرایط پراکندگی جنبش کارگری و جنبش چپ ، که در آن سرمایه داری میدان را برای خودش خالی می دید، تشدید، و در پی بحران اقتصادی در آمریکا و اروپا به اوج خود رسید. بطوری که در آمریکا، جمهوری خواهان صریحا در پی این هستند که اساسا اتحادیه های کارگری را از صحنه سیاسی آمریکا محو کنند .

در این بحران، مثل هر بحران دیگری، منطق سرمایه داری این است که این بحران را به قیمت خانه خرابی و فلاکت و کاهش مزد و از دست دادن مشاغل طبقات کارکن حل کند. استدلال سرمایه داری این است که برای آنکه بتواند با رکود مقابله کند باید تولید را بالا ببرد و برای افزایش تولید تنها راهی که برای او وجود دارد این است که از طریق کاهش هزینه ها و بالا بردن سود، انگیزه برای

سرمایه گذاری و رشد تولید را افزایش دهد. از نظر سرمایه داری این امر با کاهش مزد و مزایای کارگران و تخفیف ها و تسهیلات مالیاتی برای سرمایه داران حاصل می شود .

این استدلالی است که سرمایه داری همواره در جریان بحران های اقتصادی می کند، و برای اینکه خود را در معرض به معیشت کارگران محق نشان بدهد، با این استدلال وارد میدان می شود که اگر کارگران تن به این کاهش مزد و تعرضات ندهند و این فداکاری را نکنند، رکود گسترش پیدا می کند و کارخانه ها بیشتر تعطیل می شوند و در نتیجه بیکاری بیشتر، فشار بیشتری به کارگران وارد می آید. در حالی که راه حل مسئله بیکاری، چه در آمریکا و چه در اروپا و چه در تونس و چه در مصر، یعنی در نقاطی که این جنبش ها، صریحا و علنا، بخاطر رفع بیکاری و فقر و گرانی پا گرفته اند، چیز دیگری است .

راه حل این است که خیلی ساده، اگر ما درصدهای بالای بیکاری داریم، طبیعی است که این بیکاری ها را میشود با افزایش تولید از بین برد. ولی در نظام سرمایه داری نیروهای مولده در فضای تنگ مالکیت خصوصی محبوس اند، این محدودیت ناشی از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید به نیروهای مولده اجازه نمی دهد آزادانه گسترش پیدا کنند و بیکاری را ریشه کن نمایند. همین که جامعه بیاید و این محدودیت را از بین ببرد، یعنی ثروت های اجتماعی و

وسائل تولید را از تملک خصوص سرمایه داران در بیاورد و در اختیار جامعه بگذارد، آنوقت به راحتی می تواند با بهره برداری از آنها تولید را، بدون مانع و تا حد اکثر ظرفیت تولیدی جامعه گسترش و توسعه دهد و بیکاری را ریشه کن نماید. ولی تا زمانی که نظام سرمایه داری وجود دارد، از آنجایی که هر نوع رشد نیروهای مولده باید از کانال مالکیت خصوصی سرمایه داران بگذرد، بنابر این، سرمایه داری این آزادی عمل را ندارد که، تولید و نیروهای مولده را آزادانه رشد دهد.

به همین دلیل است که این تعارضات، تعارضاتی که بر سر بیکاری و فقر وجود دارد، اگر مسیر خودش را به درستی طی کند، در شرایط بحرانی به جایی منتهی می شود که جامعه می باید میان حفظ نظام سرمایه داری یعنی تن دادن به بیکاری، تن دادن به گرسنگی، تن دادن به فقر، تن دادن به سرکوب، و سرنگون کردن نظام سرمایه داری و خارج کردن سلطه سرمایه داران و محدودیت های ناشی از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید یکی را انتخاب کند.

بنابر این، آنچه که در حال حاضر در جهان، چه در آمریکا و چه در یونان، چه در اروپا و چه در مصر جریان دارد، نبرد و کارزار بزرگی است بین سرمایه داری در همه کشورها، منجمله ایران، با توده مردمی که نمی خواهند زیر بار این تعرضات بروند. منتها همانطور که من برای شما گفتم، قبلا، هرچند در کشورهای عربی این جنبش ها حول مشکل بیکاری و گرانی و فقر شکل گرفتند. یعنی حول

شعارهایی کاملاً طبقاتی و ضد سرمایه داری، ولی دیدیم که در چند قدمی حرکت خود چگونه به جنبش های ضد دیکتاتوری تبدیل شدند.

خب این طبیعی هم هست. برای اینکه، من قبلاً هم گفته ام، در جوامع اروپایی، یعنی در جوامع سرمایه داری دمکراتیک، در جوامعی که دمکراسی بورژوازی مجبور شده است یک حداقل حقوقی را برای طبقه کارگر قائل بشود که طبقه کارگر بتواند تشکلات خود را داشته باشد، بتواند اعتراضات خودش را به شکل مسالمت آمیز، و بدون اینکه به شکل قهر آمیز- آنطور که در کشورهای دیکتاتوری مطلقه شاهد هستیم- سرکوب شود، ابراز نماید، تعرضات و تناقضات این چینی کم و بیش بصورت مقابله خالص دو طبقه در برابر یکدیگر ادامه می یابد.

امروزه در ویسکانسن اتحادیه کارگری و کارگران در برابر سرمایه داری قرار گرفته اند و با هم چک و چانه می زنند و سعی می کنند از همدیگر امتیاز بگیرند و همدیگر را پس و پیش برانند. بنابر این، در این کشورها ما با مقابله مستقیم و عریان سرمایه داری و طبقه کارگر مواجه هستیم. ولی همین حرکت را اگر در مصر و تونس کارگران می خواستند بکنند، یعنی راه بیافتند و در اعتراض به بیکاری و غیره تظاهرات بکنند، بلافاصله توسط نیروهای دولیت سرکوب می شدند.

بنابر این، نفس وجود دیکتاتوری مطلقه ی فردی، یعنی فقدان

دمکراسی بورژوازی در این کشورها، این حقیقت را در برابر جنبش‌های مزبور قرار می‌دهد که برای پیشبرد حتی خواست‌های اقتصادی‌شان می‌بایست قبل از همه این دیکتاتورها و این ابزار سرکوب را از سر راه خود کنار بزنند.

به همین دلیل، وقتی ما کشورهای سرمایه‌داری دمکراتیک را با کشورهای سرمایه‌داری که تحت نظام دیکتاتوری مطلقه فردی اداره می‌شوند، مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم، درحالی که اولی‌ها از لحاظ مرحله انقلابی در معرض و مرحله مستقیم انقلاب سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری قرار دارند در دومی‌ها هنوز انقلاب میبایست یک مرحله دمکراتیک را از سر بگذرانند، یعنی وسائل دمکراتیک لازم برای این که کار و سرمایه بتوانند به شکل عریان در برابر هم قرار بگیرند، را فراهم نمایند و این موانع ضد دمکراتیک را از سر راه خودش بردارد.

به این ترتیب است که این جنبش‌ها هرچند جنبش‌هایی بر علیه سرمایه‌داری‌اند و حول خواست‌های طبقاتی شکل می‌گیرند، ولی بلافاصله به جنبش‌های دمکراتیک و ضد دیکتاتوری تبدیل می‌شوند.

بنابراین، اگر این جنبش‌ها، بخواهند موانع دمکراسی را به طور کامل از سر راه خودشان بردارند تا شرایط بسط مبارزه طبقاتی فراهم بیاید، شرایطی که در آن رویارویی و تقابل صریح و عریان کار و سرمایه ممکن گردد، تا جامعه بتواند به طور اساسی به مسئله بیکاری

پاسخ بدهد، باید ابتدا وظایف انقلاب دمکراتیک را تا پایان بانجام برسانند. یعنی همانطور که من بارها تکیه کرده ام می بایست با در هم شکستن کامل نیروهای مسلح سرکوبگر و برقراری یک جامعه دمکراتیک واقعی پیش بروند و اینکار تنها بدست یک رهبری انقلابی و نه احزاب لیبرال و اصلاح طلب عملی است. احزاب بورژایی هر گز قادر به پایان رساندن وظایف انقلاب دمکراتیک نیستند.

من بارها گفته ام جامعه دمکراتیک، در این کشورها، با تغییر این یا آن بند قانون اساسی و حتی خود قانون اساسی عملی نمی شود. شما می توانید در قانون اساسی هزاران بند راجع به آزادی بیان، آزادی تجمعات و آزادی تظاهرات داشته باشید، ولی همینکه می خواهید از این بندها و حقوق استفاده کنید، با نیروی سرکوبگر پلیس و ارتش که این قوانین را نادیده می گیرند و تحت عنوان به خطر افتادن امنیت ملی و اقتصاد و غیره و غیره وارد میدان می شوند و شما را سرکوب میکنند، مواجه می شوید.

درست به همین دلیل است که ما می بینیم، وقتی در نقاطی مثل تونس و مصر، حضور جنبش توده ای موفق می شود دیکتاتوری و سرمایه داری را به عقب براند، فوراً یک سلسله احزاب سازشکار به میدان می آیند تا روند حرکت مردم را که می بایست تا به فرجام رساندن انقلاب دمکراتیک ادامه بیابد، سد بکنند و با مذاکره و سازش با دشمن آنرا متوقف کنند.

همین امروز در بحرین دیدیم که یکی از احزاب قدرتمند اپوزیسیون و احزاب سازشکار فوراً درخواست کرده است که به شرطی تن به مذاکره می دهد که ارتش از صحنه خارج بشود و آنها هم قبول کردند و پای مذاکره نشستند. مسلماً در این مذاکرات به توافقاتی می رسند و بعد این احزاب از مردم خواستار این می شوند که به خانه های خودشان بروند. در حالی که دستگاه های سرکوبگر ارتش و پلیس در جای خودشان باقی مانده اند. باین صورت انقلاب ناتمام می ماند.

من بارها در بحث های گذشته روی این مسئله تکیه کرده ام که وقتی توده مردم از پی کارزارهایی این چنینی که ما شاهد آن هستیم سرمایه داری را عقب می رانند، نباید متوقف بشوند. باید تا در هم شکستن کامل نیروهای سرکوبگر و برقراری یک دموکراسی واقعی پیش بروند. احزاب سازشکار بورژوازی که به وسط می آیند و سعی می کنند سازش به وجود بیاورند هدفشان این است که انقلاب را نا تمام بگذارند و با وعده و وعید یک دموکراسی بورژوایی یعنی آنچه که در کشورهای غربی وجود دارد، را بوجود بیاورند و با تغییر قانون اساسی، با اضافه کردن یکی دو بند، یا نوشتن قوانین جدید، وضعیت را به وجود بیاورند که مردم را راضی کنند که بدون حل مسائل اصلی انقلاب، به خانه های خودشان برگردند، و همانطور که ما بارها در این کشورها دیده ایم، از آنجایی که با تعیین بندهای قانون اساسی مسئله بیکاری حل نمی شود، مسئله گرسنگی حل نمی شود، توده مردم که

با قانون اساسی جدید، علی رغم توهمات اولیه شان، متوجه این می شوند و دوباره به مبارزه خود ادامه میدهند، اعتصابات ادامه پیدا می کنند، تظاهرات ادامه می یابند، و وقتی با همان ارتشی که دوباره به پادگان ها فرستاده شده و قرار شده است حافظ قانون اساسی جدید باشد، سرکوب می شوند، دوباره، همان دیکتاتوری ها برقرار می شوند، و دوباره روز از نو، روزی از نو .

من برای شما گفتم که در تونس، دقیقا همین اتفاقات منجر به روی کار آمدن بن علی شد. او هم پس از رسیدن به قدرت و انجام اصلاحاتی از نوع بالا دوباره به تدریج بساط دیکتاتوری و سرکوب خود را برقرار کرد.

این بحث ها برای ایرانیان که به زودی با سرنگونی جمهوری اسلامی؛ با همان مسائلی که امروزه در مصر و تونس در جریان است، مواجه خواهند شد، اهمیت دارد. چرا که تصاویری از مراحل بعدی آنچه که در انقلاب ما رخ خواهد داد را در برابر چشمان ما می گسترد و برای ما تجزیه و تحلیل میکند و به ما درس میدهد .

انقلابات به هم درس می دهند و از هم درس می گیرند. جنبش سبز در ایران که در جریان خودش شعارهایش تغییر کرد و به جنبشی سرخ و سرنگون طلب تبدیل شد، برای جامعه جهانی و بخصوص ملل مسلمان که وضعیت مشابهی با ایران داشتند و با علاقه تحولات آن را دنبال می کردند، درس های زیادی داشت. اجازه دهید

این درس ها را بطور خلاصه بررسی کنیم .

اولین درسی که جنبش سبز و خیزش توده ای مردم ایران طی یکی دو سال گذشته برای کشورها و مردم دیگر داشت این بود که در درجه اول به آنها نشان داد که توده مردم می توانند به میدان بیایند و برای خواست هایشان مبارزه کنند، یعنی به جای این که کار را به دست سیاستمداران بسپارند، خودشان وارد میدان بشوند و در مبارزه با نیروهای سرکوبگر بجنگند. وقتی که مردم از طریق اینترنت و تلویزیون ها دیدند که در ایران دختری که مشغله روزمره اش رنگ کردن مو و انتخاب مدها و برش های خوب برای لباسش بود و به سیاست هم کاری نداشت، یعنی نمونه ی یک فرد معمولی که به حق در پی لذت جوئی های زندگی است، با جسارت و شجاعت سنگ در دست اش گرفته و بر علیه دیکتاتوری و قدرت سیاسی مبارزه می کند، و در مواردی هم دیدند که توده عادی مردم می توانند نیروهای پلیس و سرکوبگر را به عقب بنشانند، آنها را فراری بدهند، ، گیر بی اندازند، محاصره شان کنند، و کتک بزنند، وقتی که این ها را دیدند، پی به قدرت خودشان بردند. یعنی پی به این بردند که یک فرد معمولی می تواند به میدان بیاید و برای مطالباتش با قدرت سیاسی مبارزه کند .

این اولین درسی بود که به نظر من، آنچه که در ایران اتفاق افتاد، به کشورهای دیگر داد. توده مردم، در کشورهای دیگر، در

چهره زنان، دختران، پیرزنان، پیرمردان و پسران جوان ایرانی که با رژیم جمهوری اسلامی مبارزه می کردند، تصویر خودشان را دیدند، و این به آنها قدرت داد، و به آنها یاد داد که می شود بر علیه قدرت سیاسی مبارزه کرد و آن را عقب راند. این اولین درس بود.

دومین درس، استفاده از رسانه های اجتماعی، اینترنت و تکنولوژی جدید بود. گرفتن این درس بود که برای پیش بردن یک چنین جنبش هایی لزوما نیاز به احزاب سنتی و رهبری سنتی آنها نیست، و مردم میتوانند خودشان خودشان را سازمان بدهند. این درس دومی بود که مردم جهان، بخصوص توده خاور میانه، از جنبش مردم ایران گرفتند. این که برای حرکت سیاسی لزوما نیازی به فراخوان احزاب سیاسی نیست. خودشان هم می توانند این کار را انجام دهند .

و درس سوم که از همه مهم تر بود، این بود که جنبش ایران حکومت مذهبی و اسلامی را در برابر چشمان جهان بی اعتبار کرد. باین معنا که مردم در کشورهای دیگر، این جنایات و سرکوب گری ها را دیدند، و پی به فجایعی که حکومت مذهبی می تواند به بار بیاورد بردند. این که شما می بینید، در جنبش های اخیر، جنبش های اسلامی نه مثل گذشته پا به میدان می گذارند و نه توده مردم از آنها استقبال چندانی می کنند، به نظر من، نتیجه مستقیم آنچه است که در ایران اتفاق افتاد. خود جنبش سبز نتیجه بن بست

جنبش اسلامی بود. در این که بتواند معضلات جامعه سرمایه داری را با به دست گرفتن قدرت دولت حل کند .

سردمداران جنبش سبز و بخش مهمی از عناصر تشکیل دهنده آن همان هواداران خط امام بودند، همان هایی که جمهوری اسلامی را بنیان گذاشتند، ولی خود پیدایش جنبش اصلاح گری و ملی مذهبی نتیجه بن بست اسلام در قدرت سیاسی بود. همانطوری که این بن بست بخشی از مسلمانان وفادار به خمینی را در اینکه یک حکومت مذهبی بتواند دوام بیاورد، مردد کرد ، همین تأثیر را نیز در جنبش های اسلامی دیگر گذاشت. من هفته پیش فراموش کردم برای شما بگویم که بخش زنان و جوانان اخوان المسلمین از آن جدا شده و به تشکیلات شش آپریل که در واقع نقش مهمی در رهبری تظاهرات مصر داشت پیوسته است.

بنابراین، وقتی که در ایران اسلام قدرت دولتی و سیاسی را به دست گرفت، بن بست و ناکامی اش در این مورد دارای دو تأثیر بر افکار عمومی بود. یکی بر روی توده مردم در کشورهای مسلمان که با دیدن جنایات جمهوری اسلامی و جنایات مذهبی از آن رویگردان شدند و دوم تردید و ابهامی که در خود سازمان ها و جنبش های اسلامی بوجود آمد. در نتیجه می بینیم که این جنبش ها دیگر با آن قاطعیت و جسارت گذشته پا به میدان نمی گذارند. خودشان دچار انشعابات اند و بخش هایی از آنها مثل جنبش سبز خواستار مبارزه

مسالمت آمیز و سازش با طبقات حاکم برای خزیدن آرام به قدرت اند و قدرت دولتی مورد نظرشان، حتی اگر موفق به گرفتن آن شوند، با نمونه ایرانی آن متفاوت است .

این درس دومی بود که جنبش توده ای در ایران به مردم کشورهای دیگر داد، یعنی بی اعتباری حکومت مذهبی، و البته نه بی اعتباری خود مذهب. برای اینکه در خود ایران هم هنوز متأسفانه توده مردم به این که مذهب اسلام، مثل همه مذاهب یکتاپرست دیگر، یکی از پوسیده ترین، زشت ترین و تهوع آور ترین ایدئولوژی هایی است که در طول تاریخ بوجود آمده، پی نبرده اند، و هنوز فکر می کنند حکومت اسلامی ایران منطبق بر اسلام واقعی نیست، هرچند بخش هایی از مردم هم هستند که به این مسئله پی برده اند. مذهب وقتی در ایران کاملاً بی اعتبار می شود و این امر تأثیرات خودش را در نقاط دیگر می گذارد که جمهوری اسلامی سرنگون بشود و توده های مردم در این سرنگونی، مثل مصر و تونس، فریب احزاب سازشکار را نخورند، به خانه های خودشان باز نگردند و با افشاگری های خودشان چنان رنسانس ضد مذهبی بوجود بیاورند که تشعشعات آن بتواند کشورهای دیگر را نیز در بر بگیرد .

بنابر این، درسی که جنبش ایران به دیگران داد، عمدتاً بی اعتبار شدن دولت مذهبی بود. برای همین است که می بینید در جنبش مصر و کشورهای اسلامی دیگر ما شاهد جنب و جوش

چندانی از طرف این سازمان ها نیستیم ، گرایش چندانی از جانب مردم در مورد این احزاب اسلامی نمی بینیم، ولی همچنان متأسفانه در میدان التحریر، در جشنی که بخاطر برکناری حسنی مبارک گرفتند، می بینیم که یک نماز جمعه وسیع برگزار می شود. اینها همه نمونه هایی است از این که نه توهم به اسلام، بلکه تنها توهم به حکومت اسلامی از بین رفته است. با اینحال، این درس بسیار بزرگی بود که جنبش ما به دیگران داد و هرچند خودش موفق نشد دیکتاتوری را کنار بگذارد، ولی این موفقیت را داشت که این درس ها را به دیگران بدهد .

خب، حالا همانطور که ما این درس ها را به دیگران داده ایم، همانطور هم نوبت ما است که بیائیم و از جنبش های آنها درس بگیریم. چون آنها توانسته اند یک قدم از ما جلوتر بروند. در تونس و مصر آنچه را که ما نتوانستیم انجام بدهیم، آنها انجام دادند .

اولین درسی که ما باید بگیریم این است که تظاهرات ما می بایست پیوسته باشد نه اینکه امروز تظاهرات کنیم و بعد برویم ده روز دیگر دوباره تظاهرات کنیم. آن فرمی که کهروبی و موسوی تظاهرات دو سال گذشته را رهبری کردند این نبود که این تظاهرات را دائم تقویت بکنند، روحیه مردم را بالا ببرند، و انرژی و پتانسیل پشت آن را افزایش بدهند. همانطور که من قبلا هم در بررسی جنبش سبز گفتم، بالعکس، در مقاطع معینی با اعلام اینکه فردا بیرون نیاید و یا

اینکه پس فردا در تظاهرات سکوت بکنید، روی جنبش رو به گسترش مردم ترمز گذاشتند. درحالی که ما در جنبش های اخیر دیدیم علت پیروزی آنها در برکناری دیکتاتورها این بود که بطور پیوسته تظاهرات کردند. آنها بخاطر آنکه رهبری احزاب سازشکار و سنتی را کنار گذاشتند و خودشان به سازماندهی خودشان پرداختند. بنابراین، بطور پیگیر، هفت روز، هشت روز، ده روز، هجده روز به خیابان ها آمدند. ما این کار را نکردیم و هنوز هم نمی کنیم. اگر در حال حاضر رهبران سبز به دست و پا افتاده اند که اعلام تظاهرات کنند این هم زیر فشار خود مردم در ایران است که متوجه این مسئله شده اند. بنابر این درس پی گیری در تظاهرات و مبارزه را ما باید از آنها یاد بگیریم .

درس دومی که باید بگیریم پی گیری در انقلاب است یعنی اگر در ایران ما توانستیم جمهوری اسلامی را وادار به عقب نشینی بکنیم توانستیم ولایت فقیه را وادار به فرار بکنیم نباید فکر کنیم که انقلاب تمام شده. این بزرگترین اشتباهی است که در مصر و تونس توده مردم به دلیل ناآگاهی و به وساطت احزاب سازشکار کردند. درست است که بخش انقلابی و گارگری در این جنبش ها در گیر اعتصابات اند و سعی می کنند انقلاب را ادامه بدهند. ولی موفقیت آنها در صورتی است که توده مردم دوباره به خیابان بیایند و دوباره به این ها بپیوندند. یا این اعتصابات که راه انداخته اند شکل عمومی بخود

بگیرد و دوباره بتواند به آن لحظه و اوج خودش برسد که این کار کار ساده ای نیست.

ما در انقلاب ۵۷ دیدیم که وقتی خمینی به قدرت رسید، ۳۰ سال طول کشید که ما دوباره بتوانیم آن توده هایی که به او اعتماد داشتند را دوباره به خیابان بیاوریم. بنابر این، بزرگترین اشتباهی که مردم در این کشورها می کنند و بهترین فرصت برای ما ایرانیان است که از آن درس بگیریم. اینست که احزاب سازشکار مثل اخوان المسلمین، مثل احزاب بورژوازی، نه تنها خواستار این نیستند که وظایف انقلاب دمکراتیک به را به پایان برسانند، بلکه لحظه به لحظه جلو آن را می گیرند. یعنی چه که وظایف انقلاب دمکراتیک را به پایان برسانند؟ یعنی اینکه وقتی حسنی مبارک را کنار زدیم با دولت نظامی که تشکیل می شود موافقت نکنیم. مردم مصر نمی بایست قبول می کردند دولتی را که عناصرش همان عناصر دولت قبلی اند، دوباره سرکار بی آیند. مگر برای دمکراسی مبارزه نکردند؟ مگر اشکالی داشت که سعی کنند تمام جامعه را دمکراتیزه کنند، ارتش را دمکراتیزه کنند، مگر نمی شد پیشنهاد بدهند که تمام رده های فرماندهی در سطح گروهان و گردان انتخابی بشوند، چون این خودش مقدمه تشکیل شورای سربازان در ارتش می شود و اولین دستگاه سرکوب را فلج می کند، یا حداقل کنترلش را در دست خود مردم و سربازان قرار می دهد. مگر نمی توانستند پیشنهاد کنند که در دانشگاه ها، در همه جا، رؤسا انتخابی شوند، کارگران در کارخانه

ها و در مدیریت شرکت داشته باشند، نیروهای سرکوبگر منحل بشوند. کسانی که در کشتار مردم شرکت داشتند دستگیر بشوند. سران ارتش دستگیر شوند. چون اینها بودند که ابزار دست حسنی مبارک بودند .

اگر این شعارها را پیش می کشیدند و از خیابان ها و میدان التحریر خارج نمی شدند، انقلاب را به سرانجام خودش می رساندند و نتیجه ی آن یک جامعه دمکراتیکی بود که بعد در آن جامعه می توانستند مسئله بیکاری را حل بکنند، یعنی بیایند در یک محیط آزاد به تبادل نظر بپردازند که بهر حال برای رفع بیکاری چه باید کرد. مسلماً با چنین دمکراسی تضاد های طبقاتی تشدید میشد و طبقات محروم متوجه می شدند که راه حل نهایی رفع سرمایه داری است.

بهر حال، نکته اساسی و محور اصلی صحبت من این است که درسی که ما می بایست از این انقلابات بگیریم این است که وقتی این غول دیکتاتوری و سرمایه داری را به زمین می زنی، ولش نکنی، چون دوباره بلند می شود و تجدید نیرو می کند. روزی که جمهوری اسلامی را سرنگون کردیم و یا به عقب راندیم نباید دست از سرش بر داریم. نباید به حرف های احزاب سازشکار و یا امثال دکتر محیط ها گوش بدهیم و به پای مذاکره با آنها برویم، یا اینکه با شرکت آنها یک قانون اساسی بنویسیم. باید این غولی را که به زمین زده ایم،

هرچه می توانیم بیشتر به آن ضربه وارد کنیم، شاخه‌هایش را بشکنیم، بدنش را قطعه قطعه کنیم تا نابودش کنیم. این درسی است که ما باید بگیریم. این چیزی است که من روی آن تکیه می کنم .

مسلم‌ها جمهوری اسلام با این جنبشی که سراسر جهان را گرفته به زودی کنار می‌رود. من شکی ندارم که با انرژی که الان در مردم بوجود آمده است، بزودی، ایران هم در گرداب خیزش انقلابی که در کشورهای دیگر شروع شده است، فرو خواهد افتاد و با آن جمهوری اسلامی هم خواهد رفت و یا وادار به عقب نشینی خواهد شد. توصیه من به شما و درس اساسی که باید بگیریم اینست که این غولی را که به زمین می‌زنیم، تا نابودش نکنید و تا فلج کاملش نکنید، تا محوش نکنید، به خانه های خودتان بر نگردید و حرف حزب و دسته ای را که خواست انقلاب شما را متوقف کند، گفت به خانه هایتان برگردید، ما با شما مذاکره می کنیم، ما برای شما یک قانون اساسی خوب می نویسیم، گوش ندهید. چون تا وقتی غول شاخش نشکسته، تا وقتی که آنجا هست، همین که شما او را رها کنید و مشغول نوشتن قانون اساسی بشوید، انقلابی ترین قانون اساسی را هم بنویسید پشیزی ارزش ندارد، چون این گاو هنگامی که مشغول نوشتن قانون اساسی هستید، تجدید قوا می کند، دوباره بر می‌خیزد و به شما حمله می کند. این بارها در تاریخ ما رخ داده. این بلایی است که هم اکنون دارد بر سر انقلابات در این کشورها می آید .

ما همانطور که می‌بایست خواستار تظاهرات پی‌گیر برای سرنگونی جمهوری اسلامی باشیم، باید در پی یک انقلاب دمکراتیک پی‌گیر و مداوم باشیم و باید تا نابودی کامل همه دستگاه‌های سرکوب، این انقلاب را ادامه دهیم. بله، ما خواستار مجلس موسسان و خواستار قانون اساسی جدید هستیم، ولی این قانون اساسی در زمانی ارزش دارد که قبلاً نیروهای سرکوبگر یا دمکراتیزه شده باشند و کنترلشان به دست مردم و سربازان و شوراهای آنان افتاده باشد یا اینکه ما تشکلات توده‌ای خودمان را به شکل مسلح در برابر آنها برپا کرده باشیم، تا تعرضات بعدی آنها را بتوانیم در هم بشکنیم. تا بتوانیم نمایندگان خود را برای تدوین یک قانون اساسی جدید، در یک محیط آزاد و فارغ از نیروهای سرکوب انتخاب کنیم.

فردا اگر جمهوری اسلامی کوچکترین عقب‌نشینی بکند، یا سرنگون بشود، طبیعتاً همانطور که ما امروز در مصر و تونس هم می‌بینیم، مردم به دنبال مطالبات خودشان، شروع به سازماندهی خودشان می‌کنند. شوراها مثل قارچ از این سوی و آن سوی سر بر می‌آورند و باید هم سر بر آورند. از آنطرف، فوراً هم یک حکومت موقت توسط دستجات و احزاب سازشکار تشکیل می‌شود و با حفظ نیروهای مسلح سرکوب‌گر، از مردم خواسته می‌شود که به سر کار خود بروند. بروند تولید را بالا ببرند تا بیکاری از میان برود، همان آلترناتیوی که سرمایه‌داری همواره ارائه می‌دهد. ولی شوراها به

جای اینکه کارگران را دعوت کنند که دوباره به سر کار بروند و مثل بره کار کنند، برعکس از آنها بخواهند که کنترل کار و کارخانه ها را به دست بگیرند. حفظ دمکراسی را برای پیشروی آزاد و دمکراتیک جامعه به جلو به عهده گرفته و ضمانت کنند. این اولین گام ضروری برای حرکت جامعه بسوی برقراری یک نظام انسانی است.

فصل هفتم

دمکراسی بورژوائی و دمکراسی انقلابی (۱)

مبارزه میان دمکراسی بورژوائی و دمکراسی انقلابی می رود تا به یکی از مسائل اساسی این جنبش های در حال بالندگی و نیروهای متخاصم در کشورهای عربی تبدیل گردد. نیروهایی که هرکدام پشت یکی از این سیستم های سیاسی هستند هر یک سعی میکنند سیستمی را که مورد تمایل خودشان است پیش ببرند و آن را به مرحله اجرا در بیاورند. اگر ما به جنبشی که در کشورهای عربی در طی چند ماه قبل، ابتدا در تونس و بعد در بقیه کشورها، آغاز شد توجه کنیم، می توانیم مسیر تاکنونی و آتی آن را به سه مرحله تقسیم کنیم. عبارت دیگر، این جنبش ها باید از سه مرحله بگذرند تا به هدف نهایی خودشان که برقراری یک دمکراسی واقعی در این کشورها است دست پیدا کنند.

مرحله اول در کشورهایی مثل تونس و مصر تا حدود زیادی محقق شده است. این مرحله مبارزه بین نظام دیکتاتوری مطلقه

فردی بوده است و دمکراسی بورژوایی. با کنار رفتن حسنی مبارک و بن علی در واقع مبارزه مردم بر علیه دیکتاتوری مطلقه این افراد یا نظامی که در آن تصمیم گیرنده ی نهایی یک نفر بوده است پیروز شده است. چیزی که هنوز در جنبش ایران حاصل نشده است.

در جامعه ایران هم، حکومت ولایت فقیه نوعی نظام دیکتاتوری مطلقه فردی است که همچنان در برابر جنبش مردم مقاومت می کند. ولی در کشورهایی مثل تونس و مصر پس از طی این مرحله، جنبش وارد مرحله دوم خود خواهد شد. کش مکش بین دمکراسی بورژوایی و دمکراسی انقلابی. در این کشمکش، دمکراسی بورژوایی را احزاب بورژوازی، احزابی که تلاش دارند چه با سازش با عناصر باقیمانده از نظام قبلی، مثل فرمانده هان ارتش در مصر یا وزرای سابق در تونس، یا از هر طریق دیگری، جلوی پیشروی جنبش آزادخواهانه و دمکراتیزه کردن بیشتر کشور را بگیرند، نمایندگی می کنند؟. گفتم نیروهایی که در پشت این نظام ها قرار دارند، سرمایه داری داخلی به همراه کشورهای امپریالیستی آمریکا و اروپا هستند که خواستار توقف جنبش و بازگشت مردم به خانه های خود و خواستار این هستند که جنبش را در نهایت در همان دست آوردهای مرحله اول خودش یعنی کنار زدن دیکتاتوری مطلقه فردی متوقف کنند و مانع پیشروی بیشترش شوند.

اگر یادتان باشد همین که بن علی و حسنی مبارک زیر فشار

مردم کنار رفتند ارتش های این دو کشور و حکومت های جدیدی که در واقع متشکل از همان عناصر قبلی بودند از مردم خواستند حالا که به هدف خود دست یافته اند و انقلاب تمام شده است به خانه های خود بروند و کار و بارشان را مثل سابق از سر بگیرند. ولی بعد از یک توقف کوتاه ما دیدیم که چه در مصر و چه در تونس مبارزه مردم ادامه پیدا کرد، یعنی باز جمعیت هایی به میدان آمدند و خواستار برکناری وزرای سابق، وزرای که دستگاه دولتی همان دیکتاتوری های مطلقه فردی را نمایندگی می کردند، شدند.

این مبارزه که اعتصابات کارگری و جنبش کارگری یکی از اجزای مهم آن می باشد، همچنان در مصر و تونس ادامه دارد. این نیروها در واقع تلاش می کنند که یک دمکراسی بورژوایی از نوع کم و بیش غربی را جایگزین دیکتاتوری مطلقه فردی بکنند، یعنی مرحله اول انقلاب را به پایان مرحله نهایی خودش برسانند. به جایی برسانند که دمکراسی بورژوایی برقرار بشود. همین امروز هم البته دیدیم که ادامه این مبارزات که بنوعی دمکراتیزه کردن بیشتر جامعه را مد نظر دارند، در تونس موفق به کنارگذاشتن دولت جدید که همان عناصر تشکیل دهنده نظام دیکتاتوری مطلقه بود، شد.

در مصر هم دولتی که به ابتکار ارتش سر کار آمده بود و در واقع همان وزرای سابق حسنی مبارک بودند، ناچار شد کنار برود و یکی از افراد مخالف حسنی مبارک به نخست وزیری مصر منصوب

گردد.

بنا بر این، جنبشی که برای کنار رفتن دیکتاتوری مطلقه و نظام مربوطه شروع شد اگر در همان ابتدا متوقف می شد، یعنی همان موقعی که ارتش مصر از مردم خواست که به خانه های خودشان بروند اگر مردم این کار را می کردند و اعتراض نمی کردند، در همان مرحله اول هم نمی توانست به نتیجه برسد. چون هنوز عناصر قبلی دیکتاتوری قبلی بر سر قدرت بودند. گیرم بدون حسنی مبارک و بن علی. در اینصورت اینها دوباره همان بساط قبل را بر قرار می کردند. کما اینکه ارتش مصر هم همانطور که اطلاع دارید بعد از کنار رفتن حسنی مبارک و وقتی که قدرت را به دست گرفت و اداره امور را عهده دار شد شروع به دستگیری فعالین و شکنجه آنها کرد و این نمونه بسیار روشنی بود که از اینکه، همانطور که ما همیشه گفته ایم، دستگاه ارتش یک ارگان سرکوبگر است و اگر در مواردی در برابر فشار مردم عقب نشینی می کند، ولی از هیچ فرصتی برای بازگشت و برقراری مجدد نظام گذشته کوتاهی نمی ورزد.

در این مورد ما بارها صحبت کرده ایم. فی المثل، دیدیم که چگونه ژنرال ها و بقایای نظامی تزار پس از انقلاب فوریه در روسیه سعی کردند با سازش با دولت موقت جدید دوباره به پترزبورگ برگردند و انقلاب را سرکوب و اوضاع قبل را دوباره تجدید کنند.

بنا بر این، چیزی را که باید توجه داشت این است که هر انقلاب

در مسیر خودش مراحل معینی را طی می کند که در هر مرحله با تحقق بخشی از مطالبات موجود، جامعه به نظام سیاسی جدیدی منتقل می گردد: نظام سیاسی مطلقه فردی به نظام دمکراسی بورژوایی و بعد به نظام دمکراسی انقلابی انتقال می یابد. بگذارید ببینیم که نظام دمکراسی بورژوایی چه نوع نظامی است و تفاوتش با نظام دمکراسی انقلابی چیست.

اگر به خاطر داشته باشید وقتی که من در برنامه های گذشته در مورد انقلابات اروپا برای شما صحبت می کردم، اشاره داشتم به این که این انقلابات، چه در انقلاب کبیر فرانسه و چه در انقلابات ۱۸۴۸، این ها انقلاباتی بودند که توسط طبقه بورژوا و سرمایه دار برعلیه نظام مطلقه فردی که نظام فئودالیتیه یا بقایای آن را نمایندگی میکرد رهبری می شدند. آنچه که در این انقلابات رخ داد این بود که دمکراسی بورژاوی جایگزین نظام مطلقه شاه و کلیسا شد.

ولی دمکراسی بورژوایی چه بود؟ دمکراسی بورژوایی حاکمیت مردم را به ارمغان نمی آورد یعنی منجر به این نمی شد که مردم بتوانند بر سرنوشت خودشان حاکم بشوند، بلکه این انقلابات تنها منجر به این می شدند که طبقه جدیدی که طبقه سرمایه داری است به قدرت برسد و نظامی برقرار بشود که در آن به جای اینکه یک شاه تصمیم بگیرد، یک حسنی مبارک، یک بن علی یا خامنه ای تصمیم بگیرد، کل طبقه سرمایه دار و حاکم تصمیم گیرنده باشند.

یادتان هست که در انقلاب فرانسه، بعد از انقلاب، فقط دو و نیم در صد از جمعیت فرانسه حق کاندید شدن داشتند و این دو و نیم در صد کسانی بودند که حد اقلی از مالکیت زمین و دارائی های دیگر را دارا بودند، یعنی شما اگر یک حد نسابی از مالکیت را نداشتید، و یا در انگلستان هم اگر مقدار معینی ثروت نداشتید، اصلا حق کاندید شدن در انتخابات را بدست نمی آوردید.

بنابراین، انتخابات و دمکراسی که در پی این انقلابات بر قرار شد، دمکراسی بود فقط برای طبقه دارا و اعیان. یعنی فقط آنها بودند که با یک انتخاباتی که در میان خودشان برقرار می کردند و رقابتی که با هم می نمودند، نمایندگان خودشان را می فرستادند به مجلس، و این نمایندگان دولتی را تشکیل میداند که این دولت نماینده طبقه ای جز طبقه دارا نبود. اسم این را هم گذاشتند دمکراسی.

این چیزی که تحت عنوان دمکراسی سر زبان های ما انداخته اند و آقای بوش و آقای اوباما و تمام سران کشورهای سرمایه داری دائم از ضرورت استقرار آن دم می زنند و تبلیغ آنرا می کنند و بخاطر آن برای خود کسب اعتبار می نمایند، دمکراسی برای مردم کوچه و بازار نیست، بلکه آن دمکراسی را مد نظر دارند که در آن، طبقه سرمایه دار بتواند از طریق یک انتخابات آزاد نمایندگان خودش را انتخاب کرده سر کار بگذارد.

ما وقتی که به آمریکا می رویم این را به شکل مجسم خودش

می بینیم که همه کاندیداهایی که برای انتخابات کاندید می شوند نماینده کورپریشن ها و شرکتهای بزرگ سرمایه داری هستند. هیچوقت خارج از این محدوده کسی نمی تواند کاندید بشود. نه اینکه قوانین به آنها اجازه نمیدهد، بلکه نفوذ اقتصادی قدرت های اقتصادی فرصتی برای آدم های غیر خودی نمی گذارد که بتوانند خودشان را مطرح کنند. حتی اگر کاندید هم بشوند، انتخاب نمی شوند. دمکراسی بورژوائی به مردم این امکان را می دهد که فقط از میان کاندیداهای سرمایه داری یکی و یا چند تایی را انتخاب بکنند و به پارلمان بفرستند. این خلاصه ای از دمکراسی بورژوائی است.

در کشورهای مثل مصر و تونس حتی اگر وزرای نظام دیکتاتوری مطلقه قبلی بطور کامل هم کنار بروند و حتی انتخابات آزادی هم برگزار بشود، همانطور که من در برنامه قبل گفتم، بخاطر عدم آمادگی طبقه کارگر، عدم امکانات مالی، نداشتن کادرها و نداشتن افراد وارد به مسائل سیاسی، این نمایندگان بورژوازی هستند که بیشتر کاندیداها را تشکیل می دهند و پیروز می شوند.

بنابراین، همیشه با کنار رفتن دیکتاتور، با اولین فرصتی که برای انتخابات بوجود می آید، کسانی انتخاب می شوند که همان نظام سرمایه داری را خواهان هستند و نمایندگی همان طبقه سرمایه داری را می کنند.

منتها این طبقه به جای اینکه مثل گذشته عنان خودش را به

یک دیکتاتور بدهد، اینبار خودش به شکل دمکراتیک در مورد خودش تصمیم می گیرد. این نوع دمکراسی، یعنی دمکراسی بورژوائی، آیا در مصر و تونس محقق شده است؟ باید گفت که در جریان تحقق است. یعنی وقتی که مردم می روند و خواهان برکناری این حکومت های قدیمی و وزرای قبلی آن می شوند و در بهترین حالت، افراد جدیدی می آیند که دیگر ارتباطی با نظام های دیکتاتوری مطلقه قبلی ندارند، این نشان می دهد که انقلاب در حال پیشروی است و دارد دمکراسی بورژوازی را جایگزین دیکتاتوری مطلقه فردی می کند. این پروسه تا کجا جلو می رود؟ باید صبر کنیم و ببینیم. این بستگی دارد به اینکه چقدر مردم می توانند مطالبات خودشان را جلو ببرند و در تحقق آنها موفق باشند. ولی اگر یک روزی در مصر انتخاباتی انجام بگیرد که انجام خواهد گرفت و کاندیداهایی که گفتم همواره همین کاندیداهای سرمایه دار خواهند بود، بیایند سر کار و دولتی تشکیل بدهند و انتخابات بدون تقلبی انجام بگیرد، یعنی انتخاباتی که نمایندگان طبقه سرمایه دار، نه مانند انتخابات جمهوری اسلامی، بلکه بدون تبعیض و تقلب، بتوانند بین خودشان رقابت کنند و تا حدودی آزادی بیان و آزادی تشکل احزاب و حتی آزادی سندیکاها برقرار بشود، آنوقت می شود گفت که دمکراسی بورژوائی بطور کامل در این کشورها برقرار شده است.

اگر امریکا حتی قبل از این انقلابات، حسنی مبارک ها را برای دمکراسی زیر فشار می گذاشت، این برای شل کردن بند دیکتاتوری

و برقراری دمکراسی بورژوائی بود. در واقع این فشار را می گذاشت برای اینکه جلوگیری کند از آنچه که اتفاق افتاد. یعنی جلوگیری کند از اینکه توده های مردم به میدان بیایند و کمر دیکتاتوری را بدست خودشان بشکنند. چون وقتی خود مردم به میدان بیایند و از سطح دمکراسی بورژوائی فراتر بروند و خطرات جدی برای طبقه ی سرمایه دار و کشورهای بورژوائی و امپریالیستی که با این کشورها کار و بار اقتصادی دارند، فراهم بکنند. بنا بر این، از آنجا که از یک چنین واقعه ای وحشت داشتند، این دیکتاتورها را گهگاه زیر فشار می گذاشتند که این زنجیرها را کمی شل بکنند تا کار به جای خطرناک کشیده نشود.

در حال حاضر هم اگر اوباما دائما خواستار برقراری آزادی و دمکراسی است، درواقع می خواهد با برقراری دمکراسی بورژوائی سدی ایجاد بکند که تحول به دمکراسی انقلابی منجر نشود.

تا این جای بحث فکر کنم مراحل اول و دوم را بقدر کافی روشن کرده باشم. بنابراین باید ببینیم مرحله سوم یعنی دمکراسی انقلابی چیست. ببینیم این مرحله بعدی که این انقلابات اگر بطور موفق پیشروی کنند باید به آن گام بگذارند کدام است؟ من برای شما گفتم که وقتی جنبش آزادیخواهی شروع می شود این جنبش در مسیر خودش دائم پیشروی می کند و نظامات سیاسی را با مطالبات خودش و تحقق این مطالبات قدم به قدم به نظامات

جدیدی متحول می سازد. دیکتاتوری مطلقه فردی را به دمکراسی بورژوازی و اگر باز هم پیشروی کنند دمکراسی بورژوازی را به دمکراسی انقلابی متحول می کند.

ولی باید توجه داشت چیزی که در اساس در مسیر این تحول یا تحولات رخ می دهد و به جریان می افتد، پیشروی دمکراتیزه شدن جامعه است که ابتدا از دولت و انتخاب آن شروع می شود. حتی در دمکراسی بورژوازی وقتی که انتخابات آزاد گذاشته می شود، هرچند که این انتخابات منجر به انتخاب نمایندگان طبقه سرمایه دار شده و دمکراسی فقط برای طبقه سرمایه دار فراهم می شود، با اینحال، و بهر حال، این انتخابات با همه محدود بودن آن، جامعه را یک گام هم که شده دمکراتیزه تر می کند.

یعنی دولتی که قبلا به فرمان حسنی مبارک وزرای آن انتخاب می شدن و وزرای آن گوش به فرمان او بودند، حالا در یک انتخابات و با شرکت موثر خود طبقه سرمایه دار انتخاب می شود. بنابراین، این انتخابات، هر چند فقط بخشی از جامعه، یعنی فقط دولت را آنهم فقط برای طبقه سرمایه دار دمکراتیزه می کند، با اینحال، و بخودی خود یک گام به جلو محسوب می شود.

ولی باید توجه داشت که این نوع دمکراسی، حتی اگر تا آنجا پیش برود که در آن کارگران آزاد باشند سندیکا و حتی شوراهای خودشان را شکل بدهند، آزادی بیان پیدا کنند، دولت از مذهب جدا

و سکولار بشود، و در آن همه ی آزادی ها ی ممکن در یک دمکراسی بورژوایی، اگر تا پایان کار پیش برود، محقق بشود، حتی آزادی مذهب و بی مذهبی هم برقرار شود، اینها هیچکدام با بنیان های مناسبات سرمایه داری تناقض اساسی ندارند و می توانند در چهار چوب آن محقق شوند. همانطور که در کشورهای غربی کما بیش محقق شده اند. درست؟ پس با دمکراسی بورژوایی، اگر این دمکراسی بطور کامل اجرا بشود، بخش های زیادی از جامعه می توانند دمکراتیزه بشوند.

با اینحال، تنها یک بخش است که دمکراسی بورژوایی، هر چقدر هم که پیشرفته باشد، بهیچوجه زیر بار دمکراتیزه شدن نمی رود و آن ارتش است. بورژوازی زیر فشار جنبش توده ای اگر اجازه دهد که تمام بخش های جامعه دمکراتیزه بشوند، یک چیز را هرگز اجازه نمی دهد و آن انتخابی شدن ارتش است.

اگر نظرتان باشد من گفتم که جنبش های آزادیخواهی در مصر و تونس اگر بخواهند از دمکراسی بورژوایی فراتر بروند، می بایست خواستار دمکراتیزه شدن ارتش بشوند. دمکراتیزه شدن ارتش به چه شکل است؟ به این شکل که فرماندهان باید انتخابی باشند. چون در یک نظام دیکتاتوری که در آن آقای حسنی مبارک و خامنه ای در باره همه چیز تصمیم می گیرند، تصمیمات همواره از بالا گرفته می شوند، یعنی توسط یک فرد. در ارتش هم این فرمانده است که

تصمیم می گیرد. همانطور که می دانید: "ارتش چرا ندارد". یعنی در آن اطاعت کورکورانه برقرار است.

در واقع، در ارتش، اطاعت کورکورانه از فرمانده، بخشی از نظام مطلقه فردی است که اجزا متشکله ی آن نظام پادشاهی یا ولایت فقیه و مذهب یکتا پرست است. در مذاهب یکتا پرست هم اطاعت کورکورانه از پیغمبر و خدا فرض مسلم هر مومنان است. یعنی این ها اجزاء یک نظام دیکتاتوری هستند که در بالا یک نفر تصمیم می گیرد و در پایین همه آن را گوش می کنند.

بنابراین اگر مردم مصر برای دمکراسی قیام کردند و به خیابان ها آمدند. اگر آنها توانستند با کنار زدن حسنی مبارک راه را برای پیشروی دمکراسی باز کنند. اگر با تظاهرات خودشان بتوانند در قانون اساسی جدید، آزادی اتحادیه ها، آزادی بیان، آزادی مذهب، بله همه این ها را محقق بکنند، سؤال اینجاست، به چه دلیل نباید خواستار این باشند که ارتش هم، این بخش مهم دولت، و ابزار اصلی سرکوب هم دمکراتیزه بشود؟

وقتی ارتش دمکراتیزه شد، از صورت ابزار دست سرمایه دار برای سرکوب مردم در آمده، بصورت وسیله ای در دست مردم، و چه بسا برای سرکوب سرمایه دار، در می آید. برای اینست که سرمایه داری هیچگاه زیر بار دمکراتیزه شدن ارتش نمی رود. چرا که کنترل آن را از دست می دهد. کنترل آن از دست فرماندهانی که در خدمت

دولت سرمایه داری اند، و اگر هم نباشند، با رشوه و امکانات خریده شده و به تبعیت آنها در می آیند، در آمده به دست سربازان که از مردم اند می افتد..

بنابراین، سؤال اینجاست. اگر قرار است که تمام جامعه دمکراتیزه بشود، چرا این ارگان که یکی از ارکان مهم آنست نباید دمکراتیزه بشود؟ درست همینجاست که دمکراسی انقلابی معنی پیدا میکند. دمکراسی انقلابی دمکراسی است که وظایف انقلاب دمکراتیک در آن تا پایان ادامه میابد، یعنی در آن روند دمکراتیزه شدن جامعه بسیار فراتر از دمکراسی بورژوایی می رود، یعنی جامعه به معنای کاملش دمکراتیک می شود. چرا به معنای کامل؟ برای اینکه وقتی ارتش در دست سربازان باشد، در گروهان و گردان همه جا این سربازان هستند که فرمانده هان را تعیین می کنند. دیگر ارتش نمی تواند سرخود راه بیفتد و تظاهرات مردم را سرکوب کند. یعنی آزادی تشکل، آزادی احزاب، آزادی بیان، آزادی انتخابات، تضمین می شود. هیچ نیروی سرکوبگری نیست که آنها را از بین ببرد.

یادتان باشد ما وقتی به شش هزار سال تاریخ تمدن نگاه می کنیم، می بینیم از زمانی که مالکیت خصوصی به وجود آمد و طبقات دارا و ندار شکل گرفتند، طبقات دارا برای حفظ ثروت خودشان در برابر توده های نا دار، نیروی مسلح و ارتش و پلیس ایجاد کردند. در

نتیجه، شش هزار سال تاریخ تمدن، چیزی جز تاریخ سرکوب اکثریت جامعه توسط نیروهای مسلح به نفع طبقات دارا نبوده است، و این خود دلیل اساسی نبودن دمکراسی در جامعه ی انسانی در طی این مدت بوده است.

هر جا که انقلاب شده، اگر این انقلاب می خواسته به یک جامعه واقعا دمکراتیک منتهی گردد، می بایست کار دمکراتیزه کردن جامعه را به پایان می رسانده، یعنی ارتش را هم دمکراتیزه می کرده. هیچ دلیلی ندارد شما تمام جامعه را دمکراتیزه کنید ولی ارتش را به همان شکل و شمایل نظام دیکتاتوری مطلقه حفظ نمائید.

البته، همانطور که گفتم، بورژوازی هیچ وقت زیر بار این کار نمی رود. زیرا که می داند اگر ابزار سرکوب را از دست بدهد، اگر کنترل ارتش و نیروهای مسلح هم به دست مردم بیفتد، دیگر هیچ سپر دفاعی برای دفاع از خودش در برابر مردم ندارد.

همان مردمی که ارتش را دمکراتیزه کرده اند، در قدم بعدی ممکن است بیایند از صاحبان سرمایه هم خلع ید کنند. بنابراین، دمکراتیزه کردن جامعه در چهار چوب دمکراسی بورژوازی همین که بخواهد از خط قرمز این دمکراسی فراتر برود با مقاومت ارتش مواجه میشود. بنابر این من نام دمکراسی انقلابی را میتوانم بگذارم دمکراسی پی گیر. فرق دمکراسی انقلابی با دمکراسی بورژوازی این است که بیشتر جامعه را دمکراتیزه می کند. نیروهای مسلح را هم

دمکراتیزه می کند و به همین دلیل توده ها را بیشتر به میدان می کشد و صاحب سرنوشت خودشان می کند. وقتی که ارتش دمکراتیزه بشود در واقع کنترل آن در دست شوراهاى سربازان می افتد، و اگر همین دمکراتیزه کردن را در کارخانه ها هم عملی سازیم، یعنی اجازه ندهیم صاحب یا مدیر کارخانه مثل دیکتاتورها در مورد سرنوشت کارگران تصمیم بگیرد و مثلا هر زمان که خواست آنها را اخراج کند، کتک بزند، زنگ بزند به سپاه پاسداران و هر کاری که می خواهد بکند، و اختیارات او را، چه در چهار چوب اتحادیه و چه در چهار چوب شورا، محدود نکنیم، و برای توده کارگر هم حقی در تصمیم گیری قائل بشویم، یعنی محیط کارخانه و اداره و مدرسه و دانشگاه را هم دمکراتیزه نکنیم، آنوقت به یک جامعه واقعا دمکراتیک،

یعنی به مرحله دمکراسی انقلابی رسیده ایم. مگر در دانشگاه یکی از خواست های دانشجویان این نیست که در امر مدیریت دخالت داشته باشند؟ اصلا چرا رئیس دانشگاه را خود دانشجویان انتخاب نکنند.

در نظام دمکراسی بورژوائی، دولت، علیرغم اسمش، یک دولت مردمی و دمکراتیک نیست. چون اگر بود یک نیروی مسلح را کنار دستش قرار نمی داد. مثل کسی که یک کارت را پشت خودش قایم بکند و بیاید برای ما در مورد دمکراسی بلبل زبانی کند. طبیعی است اولین کاری که ما می کنیم اینست که دستش را می کشیم و کارد

را نشان می‌دهیم و می‌گوییم مرد حسابی تو اگر در آنچه که می‌گویی واقعا صادقی چرا کارد همراه خودت آورده ای؟ درواقع، بورژوازی هم در حالی که از دمکراسی و آزادی بیان صحبت می‌کند ارتش را به هر قیمتی که شده مثل این کارد کنار دستش نگه میدارد که هر زمان که اوضاع آرام شد و مردم متفرق شدند، آن کارد را بکشد و آزادی‌های بدست آمده را از کف آنها در آورد، یا اگر خواستند به بنیانهای نظام سرمایه دست اندازی کند، از آنها دفاع نماید.

بورژوازی هیچوقت به درخواست ما نمی‌آید ارتش را دمکراتیزه کند. چون با اینکار هستی‌اش به خطر می‌افتد و در اینجا ست که مقاومت ارتش کار را به قیام و خشونت می‌کشاند. این که اینقدر اوباما و احزاب بورژوازی هشدار میدهند که دست به خشونت نزید با مسالمت عمل کنید، به خاطر همین است. یعنی شما وقتی که جامعه را شروع به دمکراتیزه کردن می‌کنید، تا محدوده‌هایی، بورژوازی و طبقات حاکم تحمل می‌کنند. ناچارند تحمل کنند. ولی همین که وارد مرزی شدید که هستی آنها را به خطر می‌اندازد، در برابر شما می‌ایستند. جلوی شما را بزور هم که شده می‌گیرند و دست به خشونت و سرکوب می‌زنند.

در چنین حالتی ما نیز اگر بخواهیم کار دمکراتیزه کردن جامعه را تا پایان به پیش ببریم باید در برابر خشونت دست به عمل بزنیم. خشونتی که ما مردم را به آن دعوت می‌کنیم یک خشونت اجباری

است، خشونتی است که بر علیه بخشی از جامعه که نمی خواهد به قوانین دمکراتیک تن بدهد بکار برده می شود. همانطور که می دانید معمولاً این خود ارتش است که خشونت را شروع میکند.

بنابراین، اینکه ما میگوییم دمکراسی بورژوازی با دمکراسی انقلابی متفاوت است به خاطر این است که بورژوازی هیچوقت دمکراسی انقلابی را تحمل نمیکند و از آنجایی که مردم خواستار برپایی یک جامعه واقعا دمکراتیک اند و چنین جامعه دمکراتیکی لازمه اش دمکراتیزه شدن ارتش است، لذا کار به انقلاب میکشد.

من همواره گفته ام که سیاست علم است، تا شما قوانین اش را یاد نگیرید نمی توانید در آن نقش درستی ایفا کنید. طی صد سال تاریخ ایران مردم دائماً قیام کرده اند ولی سرشان کلاه رفته است. چون از این قوانین اطلاع درستی نداشته اند و چون آگاهی نداشته اند، نتوانسته اند مطالبات درستی را جلو بگذارند.

فردا اگر زیر فشار جنبش، نظام ولایت فقیه عقب نشست و موسوی و کربوی حکومت موقت ملی یا اسلامی خود را تشکیل دادند، ما باید این آگاهی را داشته باشیم که هرگز به حکومت آنها، یعنی اجرای قانون اساسی و تجدید نظام ولایت فقیه توسط شخصیت‌های مخالف خامنه‌ای، تن ندهیم. ما باید به مبارزه برای تحقق مطالبات خودمان پردازیم. اگر از این امر بی اطلاع باشیم و تسلیم بشویم و به خانه های خودمان برگردیم، تمام این مبارزاتی که طی

این دو سال اخیر به عنوان جنبش سبز کرده ایم، و خواهیم کرد، همه بر باد خواهد رفت. همان چیزی که در ۵۷ اتفاق افتاد.

فصل هشتم

دمکراسی بورژوازی و دمکراسی انقلابی (۲)

بحث های ما بر سر دمکراسی، جامعه آتی ایران، جنبش سبز و مسائل انقلابی، مسائلی است که نه تنها ما خود در ایران مدتی است عملاً درگیر آن هستیم، بلکه اکنون مردم در کشورهای عربی نیز بطور عملی و در مقیاسی وسیع تر درگیر آن شده اند.

بنابر این، این بحث ها هرچند بلحاظ نظری و جدا از شرایطی که بتازگی در این کشورها بوجود آمده اند، خود مستقلاً مسائل آموزنده و قابل تأملی هستند، اکنون از این نظر هم که در یک سری از کشورها که درگیر طوفان انقلابی شده اند، مصداق عملی یافته اند، از اهمیت دو چندانی برخوردار می باشند.

این مباحث، بخصوص برای جامعه ما که مدت هاست با چنگ و دندان برای آزادی مبارزه می کند و در آستانه یک انقلاب بزرگ قرار دارد، از اهمیت بسیاری برخوردار است. چون همانطور که من همواره گفته ام، معضل اصلی عصر ما و همه جوامع بشری نبود انقلاب

نیست. انقلابات، بهر حال، هر بیست یا سی سال یک بار، چه بخواهیم چه نخواهیم، زیر فشار ستم و زور قدرت های حاکم و دیکتاتوری ها رخ می دهند. مردم قیام می کنند و رژیم ها را سرنگون می کنند و دیگر امروز این اظهر من الشمس است که هیچ نیرویی، هیچ ارتشی، هیچ قدرتی، نه قدرت امپریالیزم آمریکا، نه قدرتهای اروپایی، نه قدرتهای دیکتاتوری در کشورهای عربی، هیچ نوع قدرتی، نمی تواند در برابر نیروی متحد مردم که حتی گاهی با دست خالی به خیابان می آیند، نمی توانند مقاومت کنند.

ما قبلا برای نشان دادن این واقعیت که در برابر نیروی متحد مردم هیچ ارتش و قدرتی نمی تواند مقاومت کند فقط یکی دو مثال داشتیم. این مثال ها یکی مورد ویتنام بود و دیگری انقلاب ۵۷ ایران که در آن ارتش شاه با آن همه دبدبه و کبکبه اش نتوانست در برابر مردم مقاومت کند. ولی امروز ما این نمونه ها را به کرات داریم و خود این هم که این انقلابات یکی بعد از دیگری به کشورهای دیگر سرایت می کنند، دلیل دیگری بر صحت این مدعا هستند، یعنی خود این انقلابات به مردم کشورهای دیگر نشان می دهند که اگر به میدان بیایند بزرگترین قدرت ها را واژگون می کنند. در واقع، این انقلابات از آنجایی که ترس و ناامیدی را در میان مردم برطرف می کنند و به آنها دل و جرأت می دهند، خود عاملی می شوند که از یک کشور به کشور دیگر منتقل گردند.

خب، وضعیت دیکتاتورها متفاوت است، ترکیب نیروهایی که به میدان می آیند متفاوت است و همه این ها در انقلابات تاثیرگذارند. مثلاً اگر به جنبش های جاری در کشورهای عربی توجه کنید، این جنبش ها با شعارهایی که عمیقاً به منافع و خواست های فقیرترین و پایین ترین اقشار اجتماعی مردم مربوط می شد شروع شدند. با شعارهایی ماند بیکاری، فقر و گرسنگی. یعنی شعارهایی که طبقات پایین و زحمتکش جامعه با آنها دست به گریبان بودند و آنها را حس می کردند. بنابراین، توانستند توده های عظیمی را به میدان بیاورند و تکلیف این دیکتاتوری ها را طی چند هفته یکسره کنند.

ولی در ایران چنین نبود. در ایران، جنبش با یک بازی انتخاباتی، یک شعبده انتخاباتی در بالا که مردم نه به آن عقیده داشتند و نه تمایلی در شرکت در آن از خودشان نشان می دادند، شروع شد. آن عده ای هم که شرکت کردند بخش کوچکی از جامعه بودند. منتها جامعه مانند بشکه باروت آماده انفجار بود، این بازی انتخاباتی که به ابتکار خود رژیم شروع شد، این بازی سبز، از کنترل برگزارکنندگان اش خارج و به یک جنبش بزرگ تبدیل شد.

منتها این جنبش چون رهبریش در دست عناصر ارتجاعی مثل موسوی و کروبی بود، افرادی که از خود رژیم بودند و به اندازه خود جناح حاکم از دخالت توده های زحمتکش هراس داشتند - چرا که ممکن بود این دخالت، همه جناح های جمهوری اسلامی منجمله آن

ها را نیز به زیر سؤال برند- هیچ وقت تن به ترویج شعارهایی که بتواند توده های فقیر و ناراضی پایین جامعه را به میدان بکشد ندادند. حتی محدودیت های ایدئولوژیک و اسلامی این رهبران اپوزیسیون، از آن جایی که خود را متعهد به اسلام و حکومت اسلامی و قانون اساسی می دانستند، باعث شد که نتوانند حتی در امر مسئله زنان هم که شده یکی دو خواسته جدی را مطرح کنند و فقط به کلی گویی هایی در مورد دمکراسی و حقوق زنان بپردازند، خود را هوادار دمکراسی و زنان جلوه دهند، بدون این که در این مورد خواستار مطالبه ای جدی شوند.

من قبلا هم گفتم که یک چنین رهبری ترمزکننده ای که ظرفیت و جسارت کشاندن جنبش به محدوده های وسیع تر از خود را ندارد، نمی تواند محرک توده های ملیونی بوده، آنها را مانند کشورهای عربی به خیابان بکشانند. این ضعفی است که همچنان در جنبش موسوم به سبز وجود دارد. برای همین است که اخیرا کم کم صداها و نداهایی که گویا تا اعتصابات کارگری وارد میدان نشوند، جنبش کنونی نمی تواند پا از محدوده خودش فراتر بگذارد و رژیم را به عقب بنشانند، بیش از گذشته به گوش می رسد.

البته اگر این تأخیر منجر به این شود که طبقه زحمتکش و کارگر به عنوان یک نیروی مستقل و متشکل قدم به میدان مبارزه بگذارد، این پیروزی بزرگی برای جنبش ما خواهد بود. برای این که

هر جنبشی که در آن نیروی زحمتکش و کارگرتواند در آن دخالت نموده، نقش ایفا کند، از پتانسیل بیشتری برای پیشروی برخوردار خواهد بود و باز گرداندن آن به عقب و به جای اولیه اش دشوارتر خواهد بود، بخصوص اگر بتواند در جریان دخالت گری هایش شکل متشکلی به خود گرفته، به صورت نیروی واحد و مستقلى وارد میدان شود. نه تنها از قدرت کوبندگی، بلکه همچنین از شانس بیشتری در این که خود را به صورت یک نیروی مسلح دوگانه در برابر دولت موقتی که در آینده تشکیل خواهد شد، متشکل کند، برخوردار خواهد شد، و البته این پیروزی بزرگی برای ما خواهد بود.

باید توجه داشت که انقلاب ایران دیر و یا زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. بنابراین، بررسی آنچه در کشورهای عربی می گذرد، برای ما، همان طور که من در برنامه قبل هم گفتم، این حسن را دارد که به ما کمک می کند تا با چشم های بازتری قدم به جلو برداریم. لازمه این کار البته این است که ما از آنچه که در کشورهای عربی رخ می دهد درس آموزی کنیم.

انقلابات ناگهان حادث می شوند و ملتی را که سرگرم حل و فصل مشکلات روزمره خود است و فرصتی برای تفکر و آموزش سیاسی ندارد، و اصولاً دیکتاتوری ها چنین فرصتی را به آن نمی دهند، همچون طوفانی ناگهانی در بر می گیرد، یک باره بر سر آن فرو می ریزد و امواج آن، او را، به ناگهان و بی آن که آمادگی آنرا

داشته باشد، ناخواسته وارد عرصه نبرد سیاسی می کند و با خود به هر کجا که می خواهد می برد.

در ابتدای جنبش، مردم نسبت به خواست خود بسیار روشن هستند. می دانند که که دیکتاتور باید برود. در این مورد هیچ توهمی ندارند. جنبش های همگانی در آغاز نسبت به خواست های خودشان بسیار روشن و مصمم هستند. این خواست، کنار رفتن دیکتاتوری است. آنها این دیکتاتوری ها را سال ها، سی سال، چهل سال، تجربه کرده اند. آنها را خوب می شناسند. حيله گری ها، دروغ پردازی ها و ریاکاری های آنها را. در کشورهای عربی دیدیم. هیچ یک از حيله ها، تهدید ها و شگردهای این دیکتاتوری ها در این خواست آنها که این دیکتاتوری ها باید بروند، کوچکترین تاثیری نکرد. هیچیک از این ها نتوانستند توده های مردم را فریب داده، آنها را آرام و منفعل کنند.

این درس بزرگی است برای ما که تا جایی که توده مردم به خواست خودشان آگاهی داشته باشند هیچ نیرویی نمی تواند آن ها را فریب و شکست دهد. ولی همین که این دیکتاتوری ها کنار می روند، دولت های جدیدی سر کار می آیند که هر چند از همان قماش هستند ولی با وعده و وعید خود را آرایش کرده، خدمت گزار مردم و طرفدار دمکراسی وانمود می کنند، و درست همین جاست که چون این نوع دولت ها را تجربه نکرده اند، فریب آنها را می خورند و به انتظار وعده و وعیدهای توخالی آنها دست از مبارزه می کشند.

در واقع، مردم مثل شطرنج بازانی هستند که حرکت اول را خیلی خوب می دانند، ولی، حرکت های بعدی را نمی توانند از قبل بخوانند. نمی دانند که تحولات بعدی، پس از رفتن دیکتاتورها، چه خواهد بود. پشت این تحولات چه نیروهایی خوابیده اند. معیارهای لازم را برای محک زدن به این تحولات و تصمیم در این مورد که چه برخوردی با آن داشته باشند، ندارند.

دیدیم که این جنبش ها پس از دست یابی به خواست اولیه خود، به عنوان یک روند طبیعی، دچار انشعاب می شوند و بخش های سازشکار و بورژوازی آن ها به صف مقابل می پیوندند و فریاد برگردید به خانه های خود، همه چیز به دست آمده است را سر می دهند و همین جاست که مردم چون تجربه ندارند، فریب می خورند و به خانه های خود می روند.

این البته بسیار طبیعی است و برای همین است که توده ی مردم انقلابشان خیلی آسیب پذیر است. برای همین من همیشه در صحبت هایم بیشتر به این می پردازم که بعد از جمهوری اسلامی چه باید کرد و چگونه می توان انقلاب را همچنان دامه داد. به جای نظام ولایت فقیه چه نظامی را می بایست برقرار کرد. و اینکه در همین جاست که ما نقطه ضعف داریم و باید بیش از همه در باره آن صحبت کرد.

در این رابطه بود که من در جلسه قبل گفتم برای آنکه انقلابات

کنونی در کشورهای عربی به اهداف نهایی خود نائل آیند، نباید در میانه راه توقف بکنند، و هر جا که توقف کنند، شکست خواهند خورد. چون دوباره پس رانده شده، به حالت اولیه خود بازگردانده خواهند شد.

انقلاب چیزی نیست که بتواند در جایی متوقف شود، باید دائما یا به پیش رود یا اگر به پیش نرود به پس رانده خواهد شد. مبارزه باید همواره جریان داشته باشد. شما نمی توانید بگویید، خب، من مبارزه کردم، همه چیز را عوض کردم، حالا برگردم خانه. چنین ملتی بازنده است. تا زمانی که نیروهای ارتجاعی وجود دارند، شما همین که به خانه های خود بازگردید، آنها تعرض خودشان را شروع می کنند.

ما انواع دمکراسی را توضیح دادیم. گفتیم که اگر بخواهیم نظام های حکومتی را از لحاظ سیاسی طبقه بندی کنیم، به سه نوع نظام می رسیم. نظام دیکتاتوری های مطلقه، دمکراسی های بورژوایی و دمکراسی های انقلابی یا شورائی بر می خوریم. دمکراسی های انقلابی در حال حاضر وجود ندارند. گهگاه در لحظات تاریخی به وجود آمده و از بین رفته اند. ولی دمکراسی های بورژوایی و دیکتاتوری های مطلقه تا دلتان بخواهد وجود دارند. هر کدام از این نظامات دارای یک حداقل و حداکثری می باشند. یعنی مثلا ما اگر به دیکتاتوری های مطلقه نگاه بکنیم و این ها را کنار هم بگذاریم می

بینیم درجات سرکوب در این دیکتاتوری ها متفاوت است.

نوع ایرانی و ولایت فقیه آن بدترین نوع اش است. در نظام ولایت فقیه، انسان ها حتی حقوقی که حیوانات در جنگل دارند را هم ندارند. چون در جنگل کسی حیوانات را مجبور نمی کند مقنعه سرشان بکنند. میمون ها، اگر دقت کنید، بدون مقنعه حرکت می کنند. ولی در دیکتاتوری نوع اسلامی، نیمی از جمعیت حتی از آزادی لباس هم محروم است. یعنی حیوانات هم از آزادی بیشتری برخوردارند. برای مثال، در جنگل ها آزادی جنسی وجود دارد. اگر یک گربه ای دست سگی را بگیرد و در جنگل قدم بزند، نمی آیند دستگیرش بکنند و بگویند که این نا محرم است چرا دست اش را گرفته ای. ولی در خیابان های تهران طرف را می گیرند و شلاق می زنند. یا اگر خری در خیابان عرعر کند و بگوید خدا نیست، او را دست بند نمی زنند، ولی در ایران حکم مرگ برایش صادر می کنند.

در تونس هم هر چند بن علی، صدای مخالف سیاسی را سرکوب می کند و لذا او هم یک دیکتاتور مطلقه است، با اینحال، مردم تونس نسبت به ایرانیان از حقوقی بیشتری برخوردار بودند. به هر حال، می خواهم این را بگویم که در عین حال که نظام دیکتاتوری مطلقه با دمکراسی غربی و دمکراسی انقلابی متفاوت است و محک تمایزش هم میزان آزادی های موجود در جامعه هست، با اینحال، هر گروه، دامنه و حد و حدود دیکتاتوری و آزادی ویژه خود را دارد.

من در مباحث گذشته سعی کردم این نظامات و تمایزات میان آنها را بر اساس میزان و دامنه این آزادی‌ها توضیح دهم. یعنی بگویم در جایی که نه تنها مردم، بلکه حتی طبقه حاکمه هم از آزادی لازم برای تعیین سرنوشت و آینده خود برخوردار نیست، و همه تصمیمات توسط شاه یا ولایت فقیه گرفته می‌شود، ما با یک نظام دیکتاتوری فردی مواجه ایم. در این نظام، حتی خود طبقه حاکم هم تحت دیکتاتوری و کنترل یک فرد قرار دارد. ولی همین که دیکتاتور پایین کشیده می‌شود و سلطه یک طبقه، طبقه سرمایه دار، جایگزینی آن می‌شود، ما با نظام دمکراسی بورژوازی مواجه می‌شویم که در آن، قدرت و آزادی تصمیم‌گیری از یک فرد به یک طبقه منتقل می‌گردد، ولی فراتر از آن نمی‌رود.

انقلابات قرون هجده و نوزده، دمکراسی بورژوازی را جایگزین دیکتاتوری مطلقه شاه و کلیسا کرد. در انتخاباتی که بعد از این انقلابات برگزار می‌شود، فقط طبقه اعیان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را پیدا می‌کنند، یعنی افرادی که صاحب مالکیت نبودند، آن هم در حد معینی، حق شرکت در انتخابات را نداشتند. باین ترتیب، طبقه اعیان نمایندگان خودشان را انتخاب می‌کردند و از میان آنها کسانی که بیشتر رأی می‌آوردند، دولت و پارلمان را تشکیل می‌دادند. قبل از آن چنین چیزی نبود، این شاه بود که تعیین می‌کرد نخست وزیر و وزیر کی است و پارلمان مشورتی که

در مثلاً در فرانسه از ۱۸۱۶ تا ۱۷۸۹ حتی یکبار هم تشکیل نشده بود، فقط جنبه مشورتی و تنها با اراده شاه دعوت به تشکیل جلسه می شد.

این تغییری بود که انقلابات هجده و نوزده در نظام سیاسی موجود بوجود آوردند و دمکراسی بورژوازی را جایگزین دیکتاتوری مطلقه فردی کردند. در ابتدای امر، در این دمکراسی های بورژوازی، مردم عادی هیچگونه حق رأی نداشتند. آنها اصلاً به حساب نمی آمدند. اگر در کشورهای اروپایی و آمریکایی، طی صد سال گذشته، این دمکراسی ها تبدیل به دمکراسی های موجود شده اند، یعنی در آن ها مردم حق رأی پیدا کرده اند، زنان حقوقشان با مردان برابر شده است، و آزادی بیان و آزادی تشکل و این نوع آزادی ها بوجود آمده است، اینها چیزهایی نبوده است که دمکراسی بورژوازی به مردم هدیه کرده باشد، این ها در اثر مبارزات مردم، و بخصوص طبقه کارگر، بر علیه دمکراسی های بورژوازی بوجود آمده اند. البته، بورژوازی در این کشورها تا این حد ظرفیت و انعطاف داشته است که زیر فشار مردم، این درجه از آزادی ها را تحمل بکند. چاره ای هم جز این نداشته.

برای همین، وقتی که ما دمکراسی های بورژوازی را مورد بررسی قرار می دهیم می بینیم که در بعضی از آنها درجه حقوق و آزادی های مردم بسیار پائین و بسیار نزدیک به دیکتاتوری های مطلقه

است، در حالیکه در بعضی دیگر این حقوق به بالاترین درجه ممکن در نظام سرمایه داری گسترش یافته. بطوریکه اگر بخواهد فراتر از آن برود، این دمکراسی ها تحمل آن را نداشته و آن را سرکوب می کنند. همان طور که ما گهگاه شاهد این سرکوب ها هستیم.

مثلا در همین کانادا دیدیم که چگونه در جریان برگزاری کنفرانس G۲۰ بورژوازی نتوانست تظاهرات وسیع مردم را تحمل کند و پلیس دست به سرکوب شدید این تظاهرات زد.

بنابراین می بینیم که این دمکراسی ها، از لحاظ درجه و دامنه آزادی های مندرج در خود متفاوت اند. البته، همانطور که من بارها گفته ام، ابا فکرنکنید که این آزادی ها را سرمایه داری و طبقه حاکم به مردم اهدا کرده است. تاریخ اصلا چنین چیزی را شهادت نمی دهد و من این را در صحبت های گذشته به کرات و به تفسیر گفته ام که حق رأی همگانی، برای اولین بار در انگلستان توسط جنبش عظیم کارگری چارتيست ها به دست آمد. طی سی سال، پنجاه سال مبارزه، مبارزه خونین، مبارزه ای که در آن سرمایه داری بهیچ وجه حاضر نمی شد این حق را قبول کند. بطوریکه اول مجبور شد انرا به طبقه متوسط بدهد و بعد زیر فشار دور جدیدی از مبارزه به طبقه کارگر. آن هم از ترس سرایت انقلابات خونین اروپا به سواحل انگلیس.

همینطور، حق رأی زنان را سرمایه داری بهیچ وجه حاضر نبود

برسمیت بشناسد. این حق نیز طی مبارزات طولانی بدست آمد، و تازه اولین جایی که این حق پذیرفته شد، غیر از فنلاند و نیوزیلند که بطور محدود و نه کامل حاصل شده بود، در روسیه پس از انقلاب اکتبر بود که این حق از جانب طبقه کارگر بطور کامل برسمیت شناخته شد. قبلا هم ابتدا در انترناسیونال اول و بعد در کمون پاریس بود که به تصویب رسید و تازه سی سال بعد از انقلاب اکتبر، بعد از جنگ جهانی دوم بود که در فرانسه سرانجام به مرحله اجرا در آمد.

بنابراین می بینیم که این ایده کاملا غلطی است که در میان مردم جا انداخته شده است که آزادی های موجود در دمکراسی غربی، نتیجه بذل و بخشش خود بورژوازی بوده است. اصلا چنین چیزی نبوده.

من برای شما گفتم که انقلابات وقتی شروع می شوند باید دائم به جلو بروند، از قدیم هم گفته اند حق گرفتنی است، نه دادنی. جامعه باید دائم در حال مبارزه باشد. بله خسته کننده است. ولی این به دلخواه من و شما نیست. از زمانی که در جامعه بشری در پنج، شش هزار سال قبل، و برای اولین بار، مالکیت خصوصی و طبقات دارا بوجود آمدند، و به خاطر این که منافع این طبقات همواره با طبقات مردم متضاد و تحمل دمکراسی و حقوق مردم برای آن ها دشوار بوده است، این نیروها دائما در صدد بوده اند که مردم را از صحنه خارج، خواسته های آن ها را محدود، و قدرت و سلطه خودشان

را گسترش بدهند.

وجود چنین نیروهایی که دائم در حال مبارزه ضد انقلابی برای بسط منافع خودشان هستند، ما را مجبور می کند که همواره به هوش، و در میدان باشیم. شما به محض اینکه غافل شوید، آن ها تعرض می کنند. این قانونی است که یک ملت باید بفهمد، و باید به قول معروف توی مخش برود. برای اینکه هر جایی که نسبت به این مسئله بی توجه و نا آگاه بوده، بازنده شده است.

شما ببینید، در انقلاب ۵۷، مردم رژیم شاه را سرنگون کردند، ولی در میدان نیاستادند. به خواست خمینی به خانه هایشان رفتند و ببینید چه مصیبتی به سرشان آمد. چون آن ها هیچوقت از پا نمی نشینند. در جامعه همواره تضادی بین صاحب و فاقد ثروت وجود دارد که دائما این مبارزه را تشدید می کند. لازمه تجمع ثروت، استثمار هر چه بیشتر کارگر است. کارگر هم در برابر این زورگویی مقاومت می کند. خواستار مزد بیشتر، آزادی های بیشتر، خواستار تقویت زندگی خانواده اش و این که یک لقمه نان را تبدیل به دو لقمه نان بکند تا بچه اش از گرسنگی نجات پیدا بکند می شود و این مبارزه بین آن دو را بوجود می آورد. اما سرمایه دار پول دارد، نفر دارد، بسیجی دارد و دائم می تواند برنامه ریزی کند، با مأمورین و خدمه و حشمه اش، عمله و اکره اش و با توطئه چینی سعی می کند و بهمین خاطر اغلب هم موفق می شود مردم را به عقب بنشاند. ولی

عقب نشینی مردم هم حدی دارد. به جایی میرسد که دیگر قابل تحمل نیست. بیشتر امکان پذیر نیست. در اینجاست که مردم ناچار به مقاومت می شوند، چه بخواهند، چه نخواهند. ناچار به مقاومت در برابر آن اند، به هر قیمتی. این آن لحظه ای است که مردم دشمن را به عقب می رانند، دیکتاتورها را سرنگون می کنند، و اگر دارای آلترناتیوی باشند و بدانند چه می کنند، نظام های سیاسی را به بنفع خود تغییر می دهند.

فصل نهم

دمکراسی بورژوازی و دمکراسی انقلابی (۳)

در جلسه قبل از مراحل که انقلابات و جنبش های کنونی در کشورهای عربی می توانند طی کنند تا به اهداف خود برسند صحبت کردم. از نظام دیکتاتوری مطلقه، از دمکراسی بورژوایی صحبت کردم، و دمکراسی انقلابی و تفاوت های آنها را برای شما گفتم. گفتم که هر چه این جنبش ها بتوانند این مراحل سه گانه را بیشتر طی بکنند و بیشتر به پیش بروند، بیشتر تعمیق می یابند و بیشتر به دمکراسی واقعی دست پیدا می کنند.

از جمله برای شما گفتم که این جنبش ها در کشورهایی مثل مصر و لیبی، به دنبال برکنار کردن دیکتاتوری های مطلقه، هنوز در کشاکش رُفت و روب بقایای این نظامات دیکتاتوری هستند و همین که در این کشورها انتخابات برگزار بشود و یک دولت انتخابی بوجود بیاید وارد مرحله دمکراسی بورژوایی می شوند. برای شما گفتم که دمکراسی بورژوایی مرحله ای است که در آن حاکمیت طبقه سرمایه دار، زیر نگیں قدرت یک دیکتاتور مطلقه، مثل حسنی

مبارک و بن علی، جای خودش را به حاکمیت دمکراتیک این طبقه می دهد.

برای شما صحبت کردم که در حاکمیت دمکراتیک، کل طبقه سرمایه دار می تواند در یک انتخابات آزاد، نمایندگان خودش را انتخاب بکند و دولت مطلوب خود را تشکیل بدهد. گفتم که حتی اگر این دیکتاتوری ها زیر فشار مردم عقب نشینی کنند و آزادی های گوناگونی را به مردم بدهند، در نهایت ما به دمکراسی های غربی می رسیم، به دمکراسی هایی که در آمریکا و اروپا برقرار است، و در آنها آزادی بیان، آزادی انتخابات، آزادی مذهب، هرچند نه به طور کامل، برقرار است. چرا؟

همان طور که گفتم در دمکراسی های بورژوازی در ابتدا قرار نبوده است که مردم صاحب آزادی بشوند و یا حتی حق رأی در انتخابات داشته باشند. تمام حقوقی که در چهار چوب دمکراسی بورژوازی در کشورهای غربی به دست آمده است، تحت مبارزه مردم و بخصوص طبقه کارگر حاصل شده و به زور به سرمایه داری تحمیل شده است. چرا که این آزادی ها با اساس نظام سرمایه داری تناقضی نداشته و برای سرمایه داری هر چند از روی بی میلی، ولی زیر فشار مردم قابل تحمل بوده است. ولی همین که جنبش مردم در پی دمکراسی واقعی بخواند نیروهای سرکوب و مسلح را، ارتش را، هم دمکراتیزه بکند، از جانب بورژوازی تحمل نمی شود. و از همین

جاست که گذار از دمکراسی بورژوایی به دمکراسی انقلابی آغاز می شود. یعنی همین که این امر محقق شد و کنترل ارتش از دست فرماندهان که حکم دیکتاتورهای مطلقه را در ارتش دارند، خارج شد و در دست شوراهای سربازان یعنی توده مردم قرار گرفت، آن جامعه وارد مرحله دمکراسی انقلابی شده است.

من گفتم که این دمکراسی انقلابی یک دمکراسی واقعی است چرا که هیچ نیروی سرکوب کننده ای در جامعه وجود ندارد، همه نیروهای مسلح تحت کنترل خود مردم هستند. بنابر این، نیرویی وجود ندارد که خارج از اراده مردم بخواهد آنها را سرکوب کند و آزادی های مزبور را از آنها بگیرد.

این ها مسائلی است که من برای شما توضیح دادم. این مسائل پایه ای بیشتر جنبه آموزشی دارد نه تفسیر وقایع در حال گذر روزمره. چرا جنبه آموزش دارند؟ برای اینکه به ما محک می دهند، به ما ابزار می دهند، چهار چوب هایی در اختیار ما می گذارند که به ما کمک می کنند بتوانیم از حرکات و وقایع سیاسی ارزیابی درستی بعمل آوریم. گول احزاب فریب کار را نخوریم. زبان آنها را تشخیص بدهیم و دست آنها را بخوانیم.

مثلا وقتی که کشورهای اروپایی و بخصوص دولت آمریکا دم از دمکراسی می زنند و در جریان جنبش ها و انقلابات کشورهای عربی خود را مدعی و مدافع دمکراسی و انتخابات قلمداد می کنند، در واقع

منظورشان نه دمکراسی واقعی، بلکه دمکراسی بورژوایی است، و وقتی مکررا با خشونت مخالفت می کنند، خشونت اسم رمز آنها برای انقلاب و در هم شکستن نیروهای سرکوبگر است. وقتی می گویند مردم خشونت نکنید، منظورشان این است که اگر خواستید که ارتش را هم دمکراتیزه بکنید و ارتش در برابر شما مقاومت کرد و شما را سرکوب کرد، دست به خشونت و مبارزه متقابل نزنید. یعنی دست به انقلاب نزنید، یعنی سرنگونی طلب نباشید. چرا که همین که شما خواستید ارتش را دمکراتیزه کنید، دارید از چهار چوب دمکراسی بورژوایی فراتر می روید و وارد یک جامعه دمکراتیک انقلابی می شوید. دارید سپر دفاعی سرمایه داری را از او می گیرید و برایش ایجاد خطر جدی می کنید. چرا که وقتی که آن سپر وجود نداشته باشد، قدم بعدی می تواند خلع ید از سرمایه داران باشد. بنابراین، در اینجاست که جلوی شما می ایستند و به شما هشدار می دهند که از این خط قرمز عبور نکنید و در همان چهارچوب دمکراسی بورژوایی بمانید.

چیز دیگری که من می خواهم امروز اضافه بکنم این است که دمکراسی خواهی کشورهای غربی و امپریالیستی، و اصولا احزاب بورژوایی و طبقات سرمایه دار، باین معنا نیست که آنها واقعا خواستار تحقق آزادی های مندرج در جوامع خودشان در کشورهای دیگرند. ممکن است شما بیاید و بگویید که نخیر اینطور نیست برای اینکه همین آقای حسنی مبارک قبل از اینکه سرنگون بشود زیر فشار

آمریکا مجبور به انجام انتخابات شد، و این آمریکا بود که حسنی مبارک را برای دمکراتیزه کردن جامعه، برای برگزاری انتخابات و باز کردن فضای سیاسی و شل کردن زنجیرهای دیکتاتوری زیر فشار گذاشت. بله این کار را کرد. ولی باید دید چرا این کار را کرد؟ به خاطر ترس از انقلاب. ترس از آنچه که اکنون اتفاق افتاده است. چون دیکتاتوری مطلقه، جامعه را به طرف حالت انفجار آمیزی می برد که وقتی این انفجار رخ می داد و مردم قیام می کردند، دیگر کنترل آنها ممکن نبود و ممکن بود از مرز دمکراسی بورژوازی هم فراتر بروند و برای خود سرمایه داری هم ایجاد خطر بکنند.

بنابراین، بله، آمریکا بخصوص زمان بوش یادمان هست که با پرچم دمکراسی، این کشورها را زیر فشار گذاشت. ولی این کار آمریکا از ترس انقلاب و نه از روی آزادی خواهی بود. بنابر این، اگر در اینجا و آنجا هم سردمداران دمکراسی غربی، دیکتاتوری های مطلقه را در کشورهای پیرامونی زیر فشار می گذارند که دست به انتخابات بزنند، نه از علاقه آنها به انتخابات، بلکه از ترس انقلاب است.

با این حال تاریخ نشان داده است که هرجایی که این دیکتاتوری ها زیر فشار آمریکا حتی مجبور شدند دست به انتخابات بزنند، به خاطر خارج شدن کنترل از دستشان و با توافق خود آمریکا، بلافاصله مجبور شده اند دوباره دیکتاتوری خود را برقرار کنند و روند باصطلاح دمکراسی را در نیمه راه متوقف نمایند.

این چیز است که در مصر اتفاق افتاد. همین که آمریکایی‌ها حسنی مبارک را واداشتند که دست به انتخابات بزند، از آنجایی که اخوان المسلمین در انتخابات پیروزی بزرگی به دست آورد، همان وسط کار انتخابات را متوقف کردند و دوباره دیکتاتوری حسنی مبارک را به شکل قبل برقرار نمودند، و البته با توافق آمریکا.

یعنی آمریکا هر زمانی که از ترس انقلاب، دیکتاتوری‌های مطلقه را در این کشورها زیر فشار گذاشته است که انتخابات بکنند، همین که این انتخابات و اساساً شل شدن بند دیکتاتوری مطلقه، ثبات را در این کشورها دچار مخاطره کرده، بین ثبات و آزادی ناچار شده اند از ثبات یعنی دیکتاتوری مطلقه حمایت کنند. این کار بارها اتفاق افتاده .

در ایران نیز در سال‌های شصت همین اتفاق افتاد. شاه در برابر فشار آمریکا، برای شل کردن بندهای دیکتاتوری، از ترس این که مبادا جامعه ایران به حالت انفجاری برسد و مورد بهره برداری همسایه شمالی قرار بگیرد، تن به یک مقدار آزادی‌های سیاسی داد. ولی این امر بلافاصله به قیام ۱۵ خرداد منتهی شد و بعد از سرکوب خونین این قیام دوباره دیکتاتوری شاه حتی سیاه تر از قبل برقرار شد و آمریکا هم ناچار به قبول آن شد. بهمین دلیل است که من همواره گفته‌ام دمکراسی غربی در ایران امکان وجود ندارد.

بنابر این، اولاً هر جا که کشورهای غربی دم از آزادی و انتخابات

بزنند منظورشان این است که حاکمیت سرمایه را برای خود سرمایه داران دمکراتیزه کنند. مسئله آنها آزادی مردم نیست. هرچند این دمکراتیزه کردن حاکمیت سرمایه خواه ناخواه منجر به بعضی از آزادی ها برای مردم هم می شود و همین جنبه خطرناک قضیه است. همان چیزی که کار را به بن بست می کشد و باز عملاً آمریکا را در کنار دیکتاتورها قرار می دهد .

اگر در جریانات مصر و تونس هم دقت کنید همین که حسنی مبارک کنار رفت و دولت نظامی قدرت را به دست گرفت، آمریکا در رابطه با حسنی مبارک، هرچند در ابتدا دائماً یکی به نعل و یکی به میخ می زد، ولی همواره خواهان تمام شدن حرکت و انقلاب بود و مکرراً از مردم می خواست که به خانه های خودشان بروند. یعنی دولت های غربی و آمریکا هیچ وقت خواستار پیشروی جنبش دمکراتیک در این کشورها از حتی همان مراحل اولیه آن هم نبوده و نیستند.

بنابر این به این دلیل است که ما می بینیم اگر کشورهایی مثل آمریکا و کشورهای غربی دم از دمکراسی در این کشورها می زنند، اول اینکه این از ترس انقلاب است، ثانیاً منظورشان دمکراسی بورژوازی است و ثالثاً دمکراسی بورژوازی نه به معنای اینکه همه آزادی های مندرج در جوامع خودشان، در آنجا هم برقرار شود. آنها سعی می کنند هر کجا که بشود داستان را تمام کنند و با برقراری

ثبات که عاشق آن هستند، پیشروی انقلاب را متوقف کنند.

به همین دلیل من در بحث های قبلی خودم، و در کتاب راه کارهای تاریخ هم یک فصل را به این مسئله اختصاص داده ام که کسانی که خواب دمکراسی های غربی را در کشورهای پیرامونی مثل ایران و مصر و تونس می بینند، این یک خواب خرگوشی است. برای اینکه هیچ وقت در اینجا دمکراسی بورژوازی به این شکلی که در خود این کشورها وجود دارد، برقرار نشده و نخواهد شد. زیرا همین که کمی آزادی داده شود، به دلیل سرکوب شدگی ها و محرومیت های وسیع و بی سابقه طبقه کارگر، زنان و دیگران، سیل حرکت مردم در خیابان ها در کارخانه ها، و در ادارات برای تحقق مطالبات فرو کوفته شان شروع می شود و جامعه را از لحاظ منافع سرمایه داری به لبه پرتگاه اقتصادی و سیاسی خطرناکی می برد که دوباره ناچار می شوند دیکتاتوری مطلقه را برای کنترل اوضاع برقرار کنند و آن دمکراسی فضای باز را متوقف نمایند.

این بارها اتفاق افتاده است. در ۱۵ خرداد اتفاق افتاد و در زمان مصدق هم رخ داد و بارها و بارها، هر بار که در ایران سعی شد که یک دمکراسی بورژوازی حتی به شکل غربی و ملایم آن برقرار شود، بعد از یکی دو سال کش مکش، دوباره یک دیکتاتور سر از آستین دولت بیرون آمد، و دیکتاتوری خودش را حتی بدتر از گذشته مستقر کرد.

بنابر این، کشورهای امپریالیستی، در سیر تحولات این جوامع به طرف دمکراسی، اگر هم از آزادی و دمکراسی بورژوازی دفاع می کنند، اولاً این از ترس انقلاب است و دوماً هیچ وقت به مدعیات خودشان وفادار نمی مانند. زیرا که خطر بی ثباتی و خارج شدن کنترل از دست آنها، وادارشان می کند که به حرف های اولیه خودشان پشت پا بزنند و مثل همیشه حامی دیکتاتوری ها و این نوع نظام ها در این جوامع باقی بمانند .

نکته دومی که می خواهم در بحث امروز اضافه کنم ، نکته خیلی جالبی است. و آن این است که مراحل سه گانه ای که من برای شما گفتم که در جنبش های جاری و همچنین در انقلاب آتی ایران می تواند طی بشود تا این انقلابات به هدف اولیه خودشان که برقراری یک جامعه دمکراتیک واقعی است برسند، مرحله ای که از دیکتاتوری مطلقه عبور می کند، به دمکراسی بورژوازی می رسد و بعد به دمکراسی انقلابی، قبلاً همگی در تاریخ بشری طی شده اند.

یعنی آن چیزی که در تاریخ بشری طی چند صد سال و حتی چندین هزار سال طی شده است در قرن بیست و یک و در جریان این جنبش ها، ممکن است در طی شش یا چهار ماه طی گردد. و این نکته خیلی جالبی است

چون در قانون تکامل، ما وقتی مراحل تکامل را از تکامل موجودات تک سلولی به ماهیان و بعد حیوانات گوناگون و میمون و از

میمون به انسان بررسی می کنیم، می بینیم که چندین میلیون سال طول کشیده است که این تکامل رخ دهد. حالا شما وقتی شکل گیری جنین را در رحم مادر بررسی می کنید، می بینید این مراحل در بطن مادر، در طی نه ماهی که از شکل گیری جنین تا تولد کودک می گذرد، تماما طی می شود. این یکی از اصول تکامل است که تکامل در هر مرحله، تمام مراحل قبلی را منتها با سرعت بیشتر طی می کند .

نکته جالب این است که ما همین را در چهار چوب بحث کنونی در تحولات اجتماعی هم می بینیم. برای اینکه در تحولاتی که در کشورهای عربی شروع شده است مردم که حالا دیکتاتورها را کنار زده اند، تلاش می کنند تا وارد مرحله دمکراسی بورژوایی بشوند و احتمالا در آینده ممکن است از این مرحله هم رد شده، به دمکراسی انقلابی دست پیدا کنند، و حتی با فراهم آمدن پیش شرط های ذهنی و عینی برای حرکت بسوی یک نظام جدید سوسیالیستی از این هم جلوتر بروند .

در تاریخ هم، وقتی که ما آنرا بررسی می کنیم، می بینیم این تحولاتی که ممکن است در کشورهای عربی، امروز، طی چندین ماه رخ بدهند، قبلا در تاریخ طی چندین سده رخ داده اند. چگونه رخ داده اند؟ شش هزار سال قبل با آغاز نظام تمدن و مالکیت خصوصی و پیدایش طبقات دارا و نادار، برای اولین بار دیکتاتوری های مطلقه

برای دفاع از طبقات دارا به وجود آمدند. مثل شاهنشاهی های ماد و هخامنشی در ایران، فراعنه در مصر، خاقان ها در چین، و امپراتوران رم. این ها همه نظامات عصر باستان هستند که به شکل دیکتاتوری مطلقه عمل می کردند.

چندین هزار سال بعد، ما وقتی به قرن هفده و هجده می رسیم انقلابات کبیر فرانسه، ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ رخ می دهند. انقلاباتی که جامعه بشری را وارد مرحله دوم، یعنی دمکراسی بورژوایی می کنند. شما وقتی جنبش روشنگری را مطالعه می کنید می بینید که فلاسفه روشنگری که زمینه های فکری این انقلابات را فراهم می کنند، در تلاش ارائه ایده هایی هستند در جهت نظام جدید، نظامی که بتواند حاکمیت دمکراتیک سرمایه را جایگزین قدرت مطلقه ی شاه و کلیسا کند. از منتسکیو گرفته تا روسو.

تا آن زمان فرض بر این بود که سلطنت یعنی قدرت دیکتاتوری مطلقه ودیعه ای بوده از جانب خدا. شاه قدرت خودش را از خدا می گرفته نه از مردم، و اصلا مردم اجازه نداشته اند در این امور دخالت کنند. قدرت سلطنت نتیجه قراردادی بوده بین خدا و شاه. مثل آن چیزی که امروزه در جمهوری اسلامی وجود دارد. در جمهوری اسلامی ولایت فقیه مشروعیت خودش را از خدا می گیرد. بنابر این حق برای مردم در امر انتخاب ولی فقیه قائل نیست. این قرارداد و رابطه ای است بین ولی فقیه یا نماینده خدا و خود خدا، این چیزی

است که در اروپا تا قرن هجدهم و در همه جا وجود داشته است. کورش هم مشروعیت خود را در حمله به بابل از مردوک خدای بابلیان می گیرد.

جان لاک که از جمله فلاسفه روشنگری بوده اما استدلال می کند که حاکم یا حکومت باید قدرتش را از مردم بگیرد، یعنی قدرت حاکم باید نتیجه قراردادی بین وی و مردم باشد. بر این اساس که اگر مردم امنیت می خواهند می بایست از بخشی از آزادی های خود به نفع حاکم بگذرند و این قدرت را به او بدهند تا در ازاء دست کشیدن از آن آزادی ها این امنیت را برای آنها فراهم کند .

منتها وقتی که از مردم صحبت می کند صریحا می گوید که منظورش از مردم مالکین و سرمایه داران است و منظورش از امنیت نیز امنیت مالکیت خصوصی است. برای همین است که اگر انتخاباتی هم از جانب این فلاسفه پیشنهاد می شود، انتخاباتی است که در آن هم کاندیداها و هم انتخاب کنندگان از میان سرمایه داران و زمین داران اند.

بر این اساس بوده که در فرانسه پس از انقلاب تنها ۲.۵٪ جمعیت حق رای پیدا می کنند. یعنی تنها آنهایی که حد نصاب معینی از مالکیت را دارا بوده اند. بنابراین، آنچه که اتفاق می افتد این است که طبقه سرمایه دار قدرت را به دست می گیرد و دولت را از طریق یک انتخابات آزاد برای خودش انتخاب می کند. چیزی که

هنوز هم عملاً در آمریکا وجود دارد. یعنی کاندیداهای دو حزب دمکرات و جمهوری خواه که از میان آنها نمایندگان و رئیس جمهور و غیره انتخاب می شوند، همگی نمایندگان سرمایه داری و شرکت های بزرگ هستند. یعنی همان دمکراسی بورژوازی که من برای شما گفتم.

دمکراسی بورژوازی قرار نیست و نبوده که به مردم حق رأی بدهد، به زنان حق رأی بدهد، به کارگران حق تشکل بدهد، تمام این حقوق در اثر مبارزه مردم، کارگران و زنان بر علیه دمکراسی بورژوازی و طبقه سرمایه دار محقق شده است. اینها حقوقی است که به آنها تحمیل شده.

همانطور که قبلاً هم گفته ام، حق رأی عمومی برای مردان را برای اولین بار جنبش کارگری عظیم چارتیستی در انگلیس در قرن نوزدهم به سرمایه داری انگلیس تحمیل کرد. حق رأی زنان برای اولین بار در ۱۸۷۱ در فرانسه بدنبال قیام کارگران کمون پاریس به دست آمد. وقتی هم که در انقلاب ۱۹۱۷ حق رأی زنان توسط بلشویک ها تأیید شد، تازه در ۱۹۱۸ یعنی یکسال بعد بود که در انگلیس به زنان، آنهم نه به همه آنها، بلکه فقط به زنانی بالای ۳۰ سال حق رأی دادند و بعد ۱۰ سال بعد در ۱۹۲۸ بود که سن مجاز برای حق رأی زنان در انگلیس از ۳۲ به ۲۰ و به سطح مردان رسید.

در فرانسه و آمریکا هم همه این حقوق در اثر مبارزه زنان و

کارگران بدست آمد. فکر نکنید که وقتی صحبت از دمکراسی بورژوایی می شود، این آزادی ها هم در قباله آن نوشته شده و خود به خود با آن می آید. این چیز است که نویسندگان لیبرال و اصلاح طلب از روی فریب و نیرنگ و برای بزک کردن دمکراسی بورژوایی دائم در بوغ و کرنا می کنند. در حالیکه اصلا چنین چیزی نیست. در دمکراسی بورژوایی، سرمایه داری خواستار حفظ حاکمیت خودش است. تنها چیزی که عوض می شود این است که حاکمیت دمکراتیک خود سرمایه جایگزین دیکتاتوری مطلقه فردی می شود، یعنی طبقه سرمایه دار به جای این که قوانین و دستورات را از شاه بگیرد، خودش در مورد سرنوشت خودش از طریق ارگان پارلمان و غیره تصمیم می گیرد. برای همین است که در جریانات مصر و تونس، دمکراسی بورژوایی غرب از ته قلب خواستار این نیست که برکناری امثال حسنی مبارک ها، به برگزاری انتخابات آزاد منتهی شود. هر جا هم که تن به این کار می دهد از ترس این است که جنبش فراتر از این نرود.

امروز ما می بینیم که همه این دستاوردهایی که توسط طبقه کارگر از طریق مبارزه با دولت های به اصطلاح دمکراتیک به دست آمده اند، دائم در معرض تعرض سرمایه داری و بازپس گیری اند. امروزه ما شاهدیم که سرمایه داری آمریکا، همین دولتی که خود را پرچم دار دمکراسی در عالم می داند، چگونه با چنگ و دندان دارد از کارگران حق قرارداد دسته جمعی، یعنی حق اعتصاب و مبارزه و

تشکل را باز پس می گیرد. این برای اینست که این آزادی ها به زور از سرمایه داری گرفته شده اند. بنابر این، هر موقع که فرصت و قدرت پیدا کنند آنها را پس می گیرند. ولی از این جهت تن به این آزادی ها می دهند که این ها مغایرتی با خود نظام سرمایه داری ندارند. چرخ آن را کند می کنند، ولی آن را زیر سؤال نمی برند. تنها جایی که در برابر فشار کارگران می ایستند و به آن تن نمی دهند، دمکراتیزه کردن ارتش است.

برای همین من همواره گفته ام که آنچه که ما ایرانی ها باید عمیقاً نسبت به آن تربیت و روشن بشویم این است که وقتی که خامنه ای را سرنگون کردیم یا به عقب نشاندیم، این جریان دمکراتیزه شدن جامعه را تا پایان آن ادامه دهیم و یکی از خواست های اساسی ما باید انحلال سپاه پاسداران، دمکراتیزه کردن ارتش و همه قوای مسلح باشد.

این تنها قدمی است که ما را از یک دمکراسی قلابی که هر لحظه ممکن است دست آوردهای آن توسط نیروهای مسلح، سرکوب و بازپس گرفته بشود، به یک جامعه واقعا دمکراتیک که نیروی سرکوبگر در آن وجود ندارد، منتقل می کند، و این امکان را برای ما بوجود می آورد تا در یک محیط دمکراتیک و آزاد، احزاب برنامه های خودشان را مطرح و مردم به شکل دمکراتیکی نظام بعدی خود را انتخاب کنند .

بنابر این می بینید که آنچه که در تاریخ طی چند صد سال رخ داده است، در اینجا، در زلزله های سیاسی کنونی در کشورهای عربی می تواند طی چند ماه رخ دهد.

در اروپا وقتی که در انقلاب کبیر فرانسه برای اولین بار دمکراسی بورژوازی برقرار شد، در فاصله کوتاهی جامعه وارد دمکراسی کم و بیش انقلابی ژاکوبین ها شد. ژاکوبین ها تا دو سال توانستند دمکراسی انقلابی خود را برقرار کنند و جامعه فرانسه را از تمام آت و آشغال های فئودالی پاک و رفت و روب نمایند. ولی بعد قدرت را از دست دادند و آنوقت ما با قیام کارگران در ۱۷۷۱ شاهد این هستیم که جامعه بشری برای اولین بار وارد فاز دمکراسی انقلابی و کارگری می شود.

طی این مراحل، اگر ۱۷۸۹ را مبدأ انقلابات بورژوازی در نظر بگیریم، تا ۱۸۷۱ تقریباً یک قرن طول می کشد. ولی طبق قانون تکامل همه این مراحل، در جریان جنبش های کنونی، می توانند در طی چند ماه طی شوند. حتی این امکان وجود دارد که این جنبش ها بدون اینکه وارد مرحله دمکراسی بورژوازی بشوند مستقیماً به دمکراسی انقلابی یا حتی کارگری تحول یابند. گاهی اوقات همانطور که مارکس می گوید شلاق ضد انقلاب کمک به پیش راندن انقلاب می کند. کما اینکه در لیبی مقاومت قذافی کار را به قیام و جنگ مسلحانه می کشد، هر چند که شورای ملی به نظر می آید شورایی

ارتجاعی است و هنوز عناصر رژیم قبل در آن شرکت دارند، و با وجود اینکه ما هنوز اطلاعات کافی در دست نداریم، ولی مسلم است که یک شورای انقلابی نمی باشد. هر چند می توانست چنین باشد. یعنی بعد از سرنگونی قذافی و در هم شکستن قوای مسلح بدست مردم، تحول اوضاع می توانست کنترل نیروهای مسلح را برای همیشه از دست یک گروه انحصاری در جامعه خارج کند و به دست مردم بدهد و جامعه مستقیماً وارد مرحله دمکراتیک انقلابی شود .

بنابر این ما می بینیم هر چند گذار از این مراحل می تواند در مسیر خودش جامعه را بیش از پیش دمکراتیک کند، ولی این به معنی آن نیست که این جنبش ها ضرورتاً باید از همه این مراحل بگذرند و نمی توانند از روی بعضی مراحل جهش کنند. بنابر این آنچه که من امروز صحبتش را کردم این بود که چگونه آنچه که در تاریخ بشری طی صد سال یا حتی بیشتر از آن رخ داده است، در حال حاضر می تواند ظرف چند ماه طی شود .

اگر بخواهیم علت یک چنین مسئله ای را جستجو کنیم، یعنی درواقع ببینیم که چه چیزی باعث شده است که تحولاتی که در مسیر تاریخ، چند صد سال طول کشیده اند، اکنون بتوانند ظرف چند ماه تحقق پیدا کنند، پاسخ این است که انسان از تجربیات گذشته درس می گیرد و برای جبران عقب افتادگی و بروز کردن خودش، لازم نیست به همان اندازه گذشته برای حل مسائل اش، خودش را

معطل کند. شما اگر یک جوانی هستید که فاقد وسایل نقلیه شخصی هستید برای اینکه یک ماشین بگیریید مستقیماً می روید یک اتومبیل می خرید. لازم نیست که اول سوار الاغ بشوید آن را تمرین کنید. بعد سوار دوچرخه و بعد سوار موتور بشوید و بعد ماشین بخرید. می توانید از تمام این مراحل جهش کنید و یک باره ماشین بگیریید. بشر اگر این مراحل را طی قرن ها طی کرده برای این بوده که نمی دانسته، و باید این ها را یکی یکی اختراع می کرده.

اگر جامعه بشری به تاریخ و به این نظریات سیاسی آگاه بود، بلافاصله بعد از سرنگون کردن دیکتاتورها، سرمایه داری را هم لغو می کرد و یک نظام انسانی که مبتنی بر مالکیت جمعی و اداره و مدیریت جمعی بود بوجود می آورد. اگر ما می گوئیم ضرورتاً می بایست شرایط دمکراتیکی را بوجود بیاوریم تا بتوانیم به مرحله بعدی یعنی سوسیالیسم عبور کنیم، این بخاطر این است که وجود شرایط دمکراتیک برای دادن این آگاهی ها به مردم لازم است. شرایطی که در آن طبقه کارگر و توده های مردم که همواره محروم از تربیت سیاسی و کسب آگاهی بوده اند، فرصت کسب این آگاهی ها برای بسیج نیروهای خودشان برای گرفتن قدرت را پیدا بکنند تا از نظر ذهنی و عینی برای تعرض به سرمایه آماده شوند، درسهای تاریخی را یاد بگیرند، و خود را معطل برای طی همه مراحل مزبور ننمایند.

فصل دهم

آینده را دریابید

هدف از بحثی که ما طی چند جلسه قبل داشتیم این بود که بتوانیم دید دقیق و روشنی نسبت به تغییر و تحولاتی که طی یکی دو ماه گذشته در کشورهای شمال آفریقا و خاور میانه و بطور کلی کشورهای عربی شروع شده، داشته باشیم. در این بحث ها قبل از آنکه تفسیر از مسائل روز مد نظر باشد، بیشتر جنبه آموزشی آن و این هدف مورد نظر بوده است که بتوانیم یک محک کلی و عمومی تری را برای شناخت انقلاب آتی خودمان به دست آوریم.

قصد ما از این تجزیه و تحلیل جنبش ها، درس گیری از آنها برای پیشبرد درست جنبشی است که در خود کشور ما دو سالی است شروع شده و هنوز به نتیجه نرسیده است. چرا که همان طور که من بارها گفته ام، ما معمولا وقتی قدم به میدان مبارزه می گذاریم یک گام بیشتر جلوتر را نمی بینیم، یا عادت داریم که نبینیم. چون آگاهی به مراحل مختلف روند تحولات نداریم نیازی نمی بینیم که مراحل بعدی را از قبل بدانیم و بشناسیم و تنها به سقوط و

سرنگونی جمهوری اسلامی فکر می کنیم و فکر می کنیم با این سرنگونی همه مسائل جامعه حل می شود. در حالی که به هیچ وجه چنین چیزی نیست و درست آنچه که ما می بایست بسیار در مورد آن صحبت کنیم همان مراحل بعدی است، یعنی مراحل است که ما در مورد آن تجربه عملی نداریم .

ما در مورد مرحله اول، یعنی شناخت دیکتاتوری های مطلقه فردی ید طولایی داریم. سال ها زیر تیغ این دیکتاتوری ها زندگی کرده ایم و آنها را خوب می شناسیم و کوچکترین توهمی نسبت به این دیکتاتوری ها نداریم. اگر می بینیم که در همین کشورهای عربی وقتی که مردم به خیابان ها می آیند و برعلیه دیکتاتوری ها دست به اعتراض می زنند، این قدر قاطعانه، تا کنار رفتن نهایی این دیکتاتورها پیش می روند و تزلزلی به خرج نمی دهند، برای این است که این دیکتاتوری ها را می شناسند و بخوبی می دانند که نباید به حرف آن ها اعتماد کنند. در نتیجه با آن ها سازش نمی کنند و علی رغم این که آن ها می آیند و می گویند که ما صدای شما را شنیدیم، حاضریم دست به رفرم و انتخابات بزنیم، شش ماه دیگر انتخابات برگزار می شود، فعلا دست نگه دارید و به ما فرصت بدهید، به هیچ وجه به آنها اعتماد نمی کنند. برای اینکه شناخت درست و خوبی از این ها دارند. این شناخت در اثر تجربه چهل، پنجاه ساله با آنها به دست آمده. ولی درست به همان اندازه که در مورد این دیکتاتوری ها شناخت دارند، در مورد مراحل بعدی ناگاه

اند .

این مراحل همان مراحل طی است که ما در مورد آنها طی این چند روز صحبت کردیم و از آنجایی که جنبش ما در داخل ایران از لحاظ طی مراحل طی که می بایست مثل جنبش های کشورهای عربی طی بکند هنوز عقب است، یعنی هنوز در مرحله مبارزه با دیکتاتوری مطلقه ولایت فقیه برای سرنگونی آن بسر می برد، بنا بر این، این فرصت را دارد که از تجربه این انقلابات که این مرحله را تا حدودی پشت سر گذاشته اند، یا در فاز نهایی آن هستند، درس بگیرد تا اشتباهات آنها را مرتکب نشود .

بنا بر این، هرچند تعویق جنبش ما، یک چیز تأسف آوری است، چرا که ظلم و زور و سرکوب را تمدید می کند، ولی این فرصت را به ما می دهد که صحنه های بعدی این مبارزه را که برای ما هم پیش خواهد آمد، از قبل ببینیم، خطاهای آنها را تشخیص دهیم و از تکرار آنها احتراز کنیم. بنا بر این، بیننده ی عزیزی که دیروز آمد و گفت که آقا جنبش مصر، تونس و این کشورها به ما چه ربطی دارد، متأسفانه بسی در اشتباه است. همان طوری که من مثال زدم همه مسائل به همه ارتباط دارد. ما امروز در یک دهکده جهانی بسر می بریم و از آنجایی که قانونمندی این تحولات و تغییرات در همه کشورها یکی است و این نیست که هر کشوری برای خودش یک راهی را طی بکند و برود، مطلع بودن و دانستن از آنچه که در

کشورهای دیگر می گذرد، از تاریخ آنها، از وقایع روزمره ای که در آنها در جریان است، برای ما بسیار بسیار حائز اهمیت است و هر چه که ما از اینها درس بگیریم باز هم کم است. بخصوص که این درس ها مربوط به مراحل است که مردم ما از آنها تجربه قبلی ندارند. ممکن است در نسل های قدیمی ما که این مراحل را کما بیش دیده اند، این تجربه وجود داشته باشد، ولی نسل جوان ما بکلی از تجربه این مراحل بعدی بی اطلاع است. این است که ما باید این مسائل را بشکافیم و در واقع پرداختن به این مسائل و شکافتن آنها، دقیقا معادل پرداختن به مسائل داخل ایران است .

این ایده که به اشکال مختلف سعی می کند میخ خود را در جامعه بکوبد که آقا راه حل های هر کشوری با کشور دیگر فرق دارد، ما مسیر مان خاص خودمان است و غیره و غیره، ابا با واقعیت های تاریخی ما نمی خواند. ما در عرصه غیر سیاسی هم که نگاه می کنیم می بینیم برخورداری از تمام وسائل مادی که بطور روزمره استفاده می کنیم، از ماشین گرفته تا هواپیما، تا یخچال، تا رادیو و تلویزیون، بدون استفاده از تکنیک ملل دیگر که از ما جلوتر اند، اصلا ممکن نبوده است. هیچ بخش زندگی روزمره ما نیست که با تکنولوژی و زندگی مادی ملل دیگر ارتباط نداشته باشد. این به انتگراسیون جهانی و این ارتباطات و بهره برداری از ثمرات تجربیات ملل دیگر چیزی است که دائما با گسترش تکنولوژی و تقویت آن تشدید می شود .

آن کسانی که تأیید می کنند که ما کاری به جنبش های ملل دیگر نداشته باشیم و سر در لاک خودمان فرو ببریم و چاره اندیشی کنیم، آگاهانه یا نا آگاهانه، در واقع سعی می کنند که مانع گسترش آگاهی ها و تجربیات ما بشوند. حالا این می تواند انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب بلشویکی روسیه، انقلاب تونس یا مصر یا هر جایی که شما فکر بکنید باشد.

بالعکس، از آنجایی که ما جامعه ای عقب افتاده هستیم که در تمام طول تاریخ زیر یوغ دیکتاتوری هایی بوده و هیچ وقت بما فرصت نداده اند تا از لحاظ تکنیکی، از لحاظ تجربه سیاسی، از لحاظ نظامات سیاسی، آگاهی و تربیت سیاسی و اجتماعی لازم را پیدا کنیم، بنابراین، باید قبول کنیم که آگاهی و تربیت سیاسی مان ضعیف است. به همین دلیل، در طول تاریخ، هر بار که قیام کرده ایم که رژیم های موجود را تغییر دهیم و جامعه ای انسانی را برای خودمان برپا کنیم، از چاله در آمده ایم و به چاه افتاده ایم .

این واقعیت ها را باید در نظر گرفت. این هندوانه زیر بغل گذاشتن هایی که ما گاهی اوقات برای همدیگر انجام می دهیم و بی جهت به یک دیگر امتیاز می دهیم را باید کنار بگذاریم. همان طور که من بارها گفته ام، طی صد سال گذشته، از آغاز انقلاب مشروطیت، در عین حال که در مبارزه با نظامات دیکتاتوری و بر پائی یک جامعه دمکراتیک و انسانی در جامعه مان کوشا بوده ایم، و

هر بیست، سی سال، یک بار انقلاب کرده ایم و هموار زندان های ما مملو از مبارزین و انقلابیون بوده است، با این حال، اگر خوب به این صد سال نگاه بکنیم، می بینیم که از لحاظ نظاماتی که بعد از این انقلابات بپا داشته ایم، همواره به عقب رفته ایم. یعنی در طی تاریخ اصلا جلو نرفته ایم .

شما حساب کنید اولین تلاش ما برای ایجاد یک جامعه دمکراتیک در انقلاب مشروطه بود که این انقلاب منحرف شد، شکست خورد، به نتیجه نرسید و سرانجام آن یک دیکتاتوری مطلقه رضاخانی بود که از لحاظ شدت دیکتاتوری و قدرت عمل فردی از گذشته هم بدتر بود. بعد ما به دیکتاتوری آریا مهری می رسیدیم که حتی از لحاظ شدت و وخامت بدتر از دیکتاتوری رضا شاه بود. ما دوباره بر علیه این دیکتاتوری در سال ۵۷ انقلاب کردیم و اینبار اسیر یکی از سیاه ترین دیکتاتوری های تاریخ خودمان شدیم .

بنابراین، اگر به تاریخ خودمان نگاه کنیم، می بینیم که ما دائما در حال عقب گرد بوده ایم. چرا عقب رفته ایم؟ آیا برای پیشرفت مبارزه نکرده ایم؟ آیا بر علیه دیکتاتوری ها قیام نکرده ایم؟ چرا. همه این کارها را کرده ایم. اما مشکل مان این بوده است که نمی دانسته ایم چه نظامی را باید بجای این دیکتاتوری ها و سلسله های فاسد و خودکامه بگذاریم. این آگاهی را نداشته ایم. چرا نداشتیم؟ برای اینکه در حینی که مشغول مبارزه و انقلاب بر علیه این

خودکامگان تاریخ بوده ایم، دائما توجه مان از طرف بخشی از اپوزیسیون، از پرداختن به آن چه که بعد از سرنگونی این رژیم های خودکامه می بایست انجام می داده ایم، منحرف شده است. دائما به ما گفته اند که کاری به این بحث ها نداشته باشید. گذشته را فراموش کنید، کاری هم به آینده نداشته باشید. الان همه ی نیروی خودتان را بر علیه جمهوری اسلامی متمرکز کنید و فقط در این مورد صحبت کنید. خب انسانی که به گذشته کاری نداشته باشد و به آینده هم فکر نکند، انسان کوری است که فقط دارد سرش را به دیوار می کوبد که این دیوار را خراب کند ولی نمی داند بعد از اینکه دیوار را خراب کرد چکار باید بکند .

ما به کرات در رادیو تلویزیون ها می شنویم گذشته گذشته است، بیایید به حال بپردازیم. مسئله مردم الان است. این است که چگونه با جمهوری اسلامی مبارزه کنند. یا کسانی که مثل آن بیننده ای که روی خط آمد و گفت که آقا کاری به جنبش های دیگر نداشته باشید، بیایید به تورنتو بپردازید. یعنی حتی به ایران هم کاری نداشته باشید. خب اینها چیزهایی است که دائما در گوش ما خوانده شده است و مسبب شکست های ما بوده است. برای اینکه با این کاری نداشته باشید و به ما مربوط نیست ها ست که ما کور و کر بار می مانیم و بی تجربه و نا آگاه .

هر ملتی می بایست تاریخ خودش را دقیقا بررسی کند.

اشتباهاتی را که در گذشته مرتکب شده است زیر انتقاد بگیرد و سعی کند ضعف های خودش را بشناسد تا بتواند در قدم های بعدی مرتکب اشتباه نشود و تازه، فقط بررسی و نقد گذشته کافی نیست، باید راجع به آینده نیز دید روشنی داشته باشد. شما وقتی که یک ساختمانی را خراب می کنید اگر نقشه عمل برای ساختمانی که باید جایگزین آن بکنید را نداشته باشید، نه تنها صاحب سر پناه جدیدی نمی شوید، بلکه همان سرپناه شکسته ای را هم که بالای سرتان داشته اید از دست می دهید. مگر همین اتفاق در انقلاب ۵۷ بر سر ما نیامد؟ این داستان همه ملت هایی است که بدون اینکه بدانند در پی چه چیزی هستند، کورکورانه و از روی خشم و نفرت بر علیه نظامات موجود قیام می کنند و بعد چون نمی دانند گام بعدی چیست، دچار وضعیتی می شوند که در آن آرزوی برگشت به گذشته را می کنند .

البته این چاهی که ما از روی نا آگاهی به داخل آن افتادیم در کنار همه ی مصیبت هایش این حسن را هم دارد که شرایط را برای ورود جدی و نه دست و پا شکسته ما به عصر تجدید فراهم می کند. چرا که حکومت مذهبی همواره عکس خودش را در جامعه به وجود می آورد. بعبارت دیگر، سرکوب مذهبی یک فرصت خوبی به مردم ما می دهد که مذهب را که تا به حال پای منابر و توسط آخوند ها و روحانیون، با دروغ و فریب، به صورت یک چیز زیبا و معنوی به خورد آنها شده است، بشناسند. حکومت مذهبی وقتی به قدرت می رسد،

این فرصت را به مردم می دهند که آن را در واقعیت خودش لمس کند، بشناسند و بر علیه آن بشورند. رنسانس ضد مذهبی، جنبش ضد مذهبی، و جنبش آگاهگری نسبت به مذهب، در ابعاد توده ای و وسیع اش، همواره پس از به قدرت رسیدن مذهب است که شکل می گیرد.

حکومت مذهبی، هر چند، به خاطر سرکوبگری های بی پایان مصائب و رنج های زیادی را بیار می آورد، ولی این حسن را هم دارد که موجب یک رنسانس ضد مذهبی بر علیه خودش هم می شود. چیزی که در ایران در حال شکل گیری است و به وجود آمده است، بنابر این بله، حکومت مذهبی می تواند وسیله بیداری مذهبی در جامعه ما بشود. یعنی آنچنان بیداری که تا قرن ها و هزاره ها تأثیر خودش را خواهد گذاشت.

اگر ما در اروپا یک چنین بیداری را به طور نسبی شاهدیم، به خاطر این است که این بیداری در پی حکومت های مذهبی در اروپا در چند صد سال قبل به وجود آمده است و آثار خودش را هنوز دارد. در ایران هم حکومت مذهبی فرصت شکل گیری چنین جنبشی را به ما داده است. منتها، این که این جنبش تا چه حد عمیق بشود، تا چه حد در زوایای جامعه ما رسوخ کند، و تا چه حد بتواند بیش از پیش جامعه را از آثار و نفوذ مذهب پاک کند، بستگی به درجه آگاهی جامعه ما دارد. یعنی بستگی به این دارد که نویسندگان و متفکران ما

چقدر بنویسند، چقدر مردم را آگاه کنند، چقدر به توده مردم کمک کنند تا از تجربه یک حکومت مذهبی برای شناخت خود مذهب استفاده کنند و آگاهی خودشان را بالا ببرند. اگر این آگاهگری ها، تحقیقات و تجسسات انجام نگیرد، خب، این تجربه در یک سطح خیلی پایینی باقی می ماند و حتی ممکن است تبدیل به رنسانس مذهبی هم نشود. من در یکی از برنامه های گذشته گفتم، یکی از دلایلی که در جنبش های کنونی در کشور های عربی، ما شاهد برآمد یک جنبش اسلامی و اسامی سیاسی مثل آنچه که در قبل رخ می داد نیستیم، یکی هم به خاطر این است که جنبشی که دو سال قبل در ایران شروع شد و دولت مذهبی را در ایران به چالش گرفت، صحنه هایی از وحشی گری، سنگدلی و بی حرمتی حکومت مذهبی و مذهب را به مردم دنیا نشان داد که این امکان را به آنها داد تا طعم حکومت مذهبی را بچشند و به دنبال آن نروند.

بنابر این، مسلماً این ها جنبه های مثبتی است که ما در تاریخ خودمان در حال تجربه هستیم و مسلماً تأثیرات خودش را در آینده ما می گذارد. فی المثل این که اگر جنبش ضد مذهبی بقدر کافی عمیق بشود، دیگر رژیم های آتی در ایران امکان نخواهند داشت کوچکترین آغستگی به مذهب و دخالت مذهب در دولت را داشته باشند. بنابراین، این تجربه ای که مردم ما از دولت مذهبی در حال از سر گذراندن آن هستند، نه تنها فواید بیشماری را برای خود و آینده

شان به‌مراه دارد، بلکه تأثیرات عظیمی را نیز در منطقه و جهان برجا خواهد گذاشت.

وقتی که در یک جامعه ای مبارزه بر علیه رژیم موجود شروع می شود و مردم به خیابان ها می آیند، یا دست به اعتصاب می زنند و بر علیه این رژیمها مبارزه می کنند، بخش عظیمی از این جنبش را مردم با خواست آزادی ، دمکراسی، و زندگی بهتر تشکیل می دهند. ولی همواره باید توجه بکنید که در این جنبش، در این طیف وسیع آپوزیسیون، احزاب و دستجاتی هم هستند که به دلیل اختلافاتی که با هیئت حاکمه بر سر قدرت داشته اند، به خارج از دایره قدرت پرتاب شده اند و در کسوت اپوزیسیون در آمده اند. نیروهایی که درواقع مخالف آزادی هستند، نیروهایی که جز و نظام سرکوبگر ند، نیروهایی که سلطنت طلب یا مجاهدند، نیروهایی که هنوز مذهبی هستند، نیروهایی که به قانون اساسی جمهوری اسلامی معتقدند، نیروهایی که هدفشان از مبارزه با دولت و رژیم موجود، کسب قدرت و برقراری بساط دیکتاتوری خودشان است. این همیشه در همه جنبش ها وجود دارد. این ها احزابی هستند که مقاصد واقعی خودشان را می پوشانند، خودشان را آزادپخواه و دمکراتیک جلوه می دهند و مردم و جنبش را فریب می دهند.

ینها اگر در رأس جنبش قرار بگیرند، وقتی که به قدرت برسند، همان بساط گذشته را برقرار می کنند. ما تجربه زیادی از یک چنین

مواردی داریم. همین انقلاب ۵۷، نمونه روشن چنین تجربه ای بود. یعنی ما در انقلابی که توده های مردم برای آزادی و دموکراسی و یک زندگی بهتر به خیابان ها آمدند ، دار و دسته جریانات و اوباش اسلامی را هم داشتیم. دیدیم که این ها هم، با قاطعیت، خودشان را در اپوزیسیون رژیم شاه قرار دادند و بر علیه رژیم شاه مبارزه کردند. ولی مقاصد واقعی خودشان را بر ملا نمودند. از نا آگاهی مردم به مذهب استفاده کردند، و وقتی که به قدرت رسیدند، ما دیدیم که چه خاکی بر سر ملت کردند. چیزی که هنوز سی سال است داریم تاوان آنرا پس می دهیم.

خب، ما خطای بزرگی که کردیم ، همان چیزی است که امروز داریم صحبت آن را می کنیم . در هر جنبشی در عین حال که توده مردم می بایست بر علیه دشمن رو در رو مبارزه کنند، در همان حال باید دشمنان انقلاب و دموکراسی را نیز که در لباس دموکراسی خواهی وارد جنبش شده و خود را در اپوزیسیون قرار داده اند ولی اهدافشان با اهداف مردم کاملا متفاوت است، دائما افشا کنیم و دائما این نظر را که همه بیایید و با هم متحد بشویم را رد کنیم. این نظریه را که همه بیایید با هم، با همه احزاب و دار و دسته ها، متحد بشویم را همین ها، همین دشمنان آزادی که به لباس آزادیخواهی در آمده اند، می دهند. چرا که به نحوی می خواهند دیگران را جلب کنند، به نحوی می خواهند با آنها یکی بشوند و به نحوی می خواهند در رأس جنبش قرار بگیرند و به نحوی می خواهند این جنبش را به

انحراف بکشانند و جنبش مردم را وسیله قدرت یابی خود قرار بدهند، دائما و دائما باید آنها را افشا و دائما از صف جنبش خارج بکنیم تا بتوانیم پاکیزگی و شفافیت و اصالت دمکراتیک و انسانی جنبش را حفظ بکنیم. اگر این کار را نکنیم شکست خواهیم خورد. همانطور که تاکنون مکررا شکست خورده ایم.

بله، ما معتقد به این هستیم که توده مردم تا متحد نشوند نمی توانند دشمن را به زمین بزنند، ولی مهمتر از آن معتقد هستیم که توده مردم باید حول یک برنامه دمکراتیک و واقعی متحد شوند و اجازه ندهند احزاب سازشکار و احزاب غیر دمکراتیک در صفوف آنها نفوذ بنمایند.

آقای موسوی و کروبی، من مفصلا بر سر این مسائل صحبت کرده ام و این مسائل برای ایرانی ها به مقدار زیادی روشن شده است، این ها طرفدار قانون اساسی هستند، بند بند قانون اساسی ضد دمکراتیک است. بند بند قانون اساسی جمهوری اسلامی، وقتی که می گوید افراد در بیان عقاید خود آزاد هستند به شرط آن که مغایر با اسلام نباشد، در ایجاد تشکلات صنفی و سیاسی آزادند به شرط آن که مغایر با اسلام نباشد، در برگزاری تظاهرات مسالمت آمیز آزادند به این شرط آن شرط، ضد دمکراتیک است. کوچکترین ارزشی برای آزادی مردم در بیان عقاید و خواست شان قائل نیست. این قانون اساسی همان قانون اساسی است که جمهوری اسلامی دقیقا بر

اساس آن عمل می کرده و همه سیاهی ها و بدبختی هایی را که ملت ایران در این سی و چند سال داشته، از آن ناشی می شده است. بنابر این، نهایت حماقت و نادانی است که ما به عناصری مثل کروبوی و موسوی، عناصر مرتجع و سرکوبگری که زمانی در قدرت هم شرکت داشته اند، که دستشان به خون هزاران انقلابی آغشته است، اعتماد کنیم و با این ها متحد بشویم؟ با این ها متحد بشویم که چه چیزی را بوجود بیاوریم؟ که یک حکومت اسلامی بر اساس قانون اساسی اسلامی را؟ خب اگر می خواهیم این کار را بکنیم، مگر دیوانه هستیم که بر علیه این حکومت عمل بکنیم. این حکومت که دارد دقیقا و بهتر از هر کسی بر اساس این قانون اساسی عمل می کند.

بنابر این نهایت نا آگاهی و بی تجربگی است که ما این مسائل را تشخیص ندهیم. تازه مسئله ی ما که موسوی و کروبوی نیست! موسوی و کروبوی که مسائل مهم جنبش ما نیستند! اینها آنقدر مرتجع و دولتی هستند که افشای شان بسیار راحت است. ما احزاب بسیار دیگری را در راه داریم که آلودگی این آقایان را ندارند، بهتر می توانند ماسک آزادیخواهی به چهره بزنند و مردم را فریب دهند و از اینرو، کار افشاگری آنها بسی دشوارتر است. کار ما تازه آنجاست که شروع می شود.

الی ایحال، آنچه که می خواهیم بگویم این است که، همواره و

همواره و همواره، در هر مبارزه واقعی دو جبهه وجود دارد، یکی مبارزه با دشمن روبرو و دیگری، و در همان حال، مبارزه با دشمنان دوست نما، دشمنانی که در کنار ما و با دشمن مشترک ضاهرا در حال جنگ اند.

اگر ما در انقلاب ۵۷ در حالی که بر علیه دیکتاتوری شاه مبارزه می کردیم، در همان حال بر علیه اپوزیسیون ارتجاعی خمینی هم مبارزه می نمودیم، افشاگری می کردیم، به مردم نشان می دادیم که نتیجه پیروزی این جریان اسلامی و شیعی چه حکومت سیاهی خواهد بود، طبیعتاً دچار چنین گرفتاری نمی شدیم. امروز هم ما همین مسئله را داریم.

آنچه را که من سعی در تفهیم آن به شما دارم قوانین خلل ناپذیر مبارزه است. این قوانین چگونه به وجود آمده اند؟ چگونه کشف شده اند؟ این قوانین از پی بررسی خطاهای ملل دیگر و مردم خودمان در انقلابات حاصل شده اند. از پی اینکه بارها و بارها مردم این یا آن حرکت اشتباه را کرده اند و شکست خورده اند.

امروز، وقتی ما می نشینیم و این ها را یک به یک بررسی می کنیم، می بینیم بله، علت این خطاها این بوده است که ما در انقلاب گذشته اجازه دادیم هر کس که بر علیه شاه شعار می داد، و یا هر کس که امروزه بر علیه جمهوری اسلامی شعار میدهد، بیاید و خود را انقلابی و هوادار مردم و آزادی جلوه دهد. تمام این بحث هایی که ما

طی این چهار پنج جلسه داشتیم، ما حاصلش این بود که ای مردم اگر خواهان برقراری یک دموکراسی واقعی هستید، نه از آن دموکراسی هایی که در یک بهار آزادی دو ماه و یا یکساله می آید و بعد با یک سرکوب و کشتار خونین از میان می رود، اگر خواهان یک دموکراسی ادامه دار هستید، می بایست صف دمکراتهای انقلابی را از دمکراتهای بورژوایی و قلابی جدا کنید. ما خواستار دمکراتیزه کردن تمام جامعه هستیم، ارتش مسلح هم باید دمکراتیزه بشود. هر کس که عقیده به این دارد بیاید ما با او متحد می شویم و هر کس که باین عقیده ندارد، دنبال دموکراسی واقعی نیست. اگر هم صحبت از دموکراسی می کند، برای اینست که مردم را به خانه خودشان برگرداند و بعد با ارتش مسلح بیاید آنها را قصابی کند. ما نه تنها با چنین افرادی متحد نمی شویم، بلکه بی وقفه برای رو کردن دست آنها تلاش می کنیم.

این بارها و بارها در تاریخ ما اتفاق افتاده و ما احمق نیستیم که باز آنرا تکرار کنیم. مگر قصابی های خمینی یکی دو سال بعد از بهار آزادی شروع نشد؟ مگر ما همین را در انقلاب مشروطه ندیدیم؟ مگر ما در زمان مصدق ندیدیم، وقتی که با کودتای ۲۸ مرداد عنان ارتش رها شد، اعدام ها و کشتارها شروع شد. خب، چند بار می خواهیم این مسائل را تجربه کنیم؟

وقتی ملتی دست به قیام و تخریب ساختمان سیاسی موجود

می زند، باید بداند که برنامه اش برای ساختمان بعدی چیست. وقتی ملتی قیام می کند که ساختمان موجود را خراب بکند و بکوبد، باید برنامه و نقشه ساختمان بعدی را در دست داشته باشد. باید بداند که چه نظامی را می خواهد برقرار کند.

همه می گویند که ما دموکراسی می خواهیم. دموکراسی تعاریف مختلف دارد. با گفتن دموکراسی می خواهیم، نظام سیاسی موجود تغییر نمی کند. همه جریانات و احزاب خواهان دموکراسی هستند، از بوش گرفته تا هر شخصیت شناخته شده دیگری همگی خواهان دموکراسی هستند. منتها هر کدام از اینها نظام سیاسی خاصی را برای تحقق دموکراسی که مورد نظرش است، ارائه می دهد. دموکراسی آقای بوش معنای خاص خودش را دارد که با دموکراسی من و شما خیلی فرق دارد. نظام سیاسی پشت سر آن هم فرق می کند.

دموکراسی بوش، وقتی که بزعم وی، برای برقراریش وارد عراق می شود، و یا اینکه خواب آنرا برای ایران می دید، یا الان که اواما آنرا برای مصر و تونس توصیه می کند، این است که یک ارتش جرار را در کنار صحنه، برای روز مبادا، آماده نگه دارند و به مردم بگویند بروند شب و روز کار بکنند، یک انتخاباتی را هم بر پا کنند که در آن، یک مشت کلاش و نماینده پولدارها انتخاب بشوند. آنها هم یک سری قوانینی را وضع بکنند که دائما ثروت و دسترنج جامعه را در اختیار یک اقلیت مرفه و کمپانی های اروپایی و آمریکایی بگذارد و

کسی هم صدایش در نیاید و اگر کسی خواست این نظم دمکراتیک را به هم بزند، او را سرکوب کنند و مردم هم دلشان فقط به این خوش باشد که دمکراسی، یعنی پارلمان و انتخابات دارند.

این دمکراس آقای بوش و آقای اوباما است. دمکراسی من و شما چه خصوصیتهایی دارد؟ دمکراسی من و شما، درست از آنجایی از انواع دیگر دمکراسی ها جدا می شود که در آن، نه تنها دولت و نمایندگان، بلکه همه ارگان های جامعه، منجمله ارتش. باید انتخابی باشند. چون وقتی ارتش شورائی و انتخابی باشد، در نتیجه، اگر یک ژنرال بخواهد تظاهرات مردم را سرکوب کند فوری سربازها جلوش را می گیرند. میگویند برای چه؟ اگر ماییم که باید سرکوب بکنیم، پس ما ییم که باید تصمیم بگیریم که این کارانجام بگیرد یا نه.

بنابر این، می بینید که ما دمکراس بورژوایی داریم که کشورهای امپریالیستی و طبقات پولدار مدافع آن هستند و عبارت از جامعه ایست که به ظاهر دمکراتیک است، ولی در آن تمام ابزار سرکوب نگه داشته شده است که به موقع از آن استفاده شود. همینطور هم جامعه دمکراتیک واقعی داریم که در آن همه ارگان های جامعه، حتی ارتش هم، دمکراتیزه شده است.

اگر ما این تمایز را تشخیص دهیم و توجه داشته باشیم که چگونه، طبق نمونه های زنده، هر بار، بهار آزادی توسط همین ارگانهای سرکوبگر و دمکراتیزه نشده به خاک و خون کشیده شده

اند، آنوقت معنا و اهمیت این حرف را می فهمیم، یعنی می فهمیم که صرف گفتن این که من طرفدار دموکراسی هستم مسئله ای حل نمی شود، بلکه حرف بر سر اینجاست که شما این دموکراسی را در کدام نظام سیاسی می خواهید متحقق کنید.

در تاریخ هم که نگاه کنید، همانطور که من در بحث سه آلترناتیو گفتم، در تاریخ بشر، تا کنون بیش از سه آلترناتیو، نظام سیاسی ارائه نشده است. شاید آلترناتیوهای دیگری در آینده بوجود بیاید. ولی تا حال حاضر، ما بیش از سه نظام سیاسی نمی شناسیم: دیکتاتوری مطلقه فردی که حدود سه یا چهار هزار سال در جامعه بشری حاکم بوده. دموکراسی پارلمانی که در اکثر نقاط جهان هنوز هم وجود دارد و نمونه آن همان دموکراسی غربی است که دنیا را دارد می چاید، تا کنون صدها جنگ به پا کرده است، دامن در حال توطئه و فتنه انگیزیست، از دیکتاتورها حمایت می کند، و وقتی که این دیکتاتورها دیگر منفعتی برایش ندارند، بیرحمانه آنها را کنار می گذارد و دموکراسی خواه می شود، و دموکراسی که ما از آن صحبت می کنیم. دموکراسی که باید همه ابعاد جامعه و مرزها و زوایای آنرا در بر گیرد. حق تشکل، حق اعتصاب، حق بیان، ارتش دموکراتیک، نیروهای مسلح دموکراتیک، همه چیز را.

بنابراین، هر کسی باید تعیین بکند که خواهان کدام نوع دموکراسی است. چه نظام سیاسی را خواستارش است و دنبال چه می

گردد. اگر این را روشن نکنند، به هیچوجه قادر نخواهد بود از پیش بدانند که گام بعدی اش چیست. مثل آدم نابینایی که صاف می رود می افتد توی چاله. بحث من این است. مردم فکر می کنند با گفتن اینکه ما دمکراسی می خواهیم دمکراسی را به دست می آورند. در حالیکه چنین چیزی نیست. دمکراسی یک مفهوم کلی و عمومی است. هرطبقه و گروهی تعریف خاصی از آن دارد و می خواهد آنرا در نظام سیاسی خاصی محقق کند.

هر نیروی ضد آزادیخواهی که به دلایلی به درون اپوزیسیون پرتاب می شوند، برای سوء استفاده از نیروی مردم، برای رسیدن به قدرت، تظاهر به آزادی خواهی می کنند. آنها هم مثل دیگران می گویند ما خواهان دمکراسی هستیم. ولی اگر خوب دقت کنید، نظام سیاسی که ارائه می دهند، نه تنها یک نظام دمکراتیک نیست، بلکه مدرن ترین نظام برای سرکوب دمکراسی است.

مگر خمینی نمیگفت که ما خواستار آزادی زنان هستیم؟ مگر قبل از اینکه به قدرت برسد، وقتی که در اپوزیسیون بود، دم از آزادی نمی زد؟ مگر خطای ملت ما و جامعه ما این نبود که همین آزادیخواهی کلی را قبول کرد. نیامد بپرسد که آزادی شما چه نوع است. این سیستمی که می خواهید برقرار بکنید چه گونه است. اینکه می گوئید زنان در اسلام آزادند و با مردان برابرند، و بیشترین برابری و آزادی و احترام را به دست می آورند، این آزادی چگونه

است. پس چرا حق طلاق ندارند؟ چرا ارثیه نصف می برند؟ چرا باید بهنگام زنا صد تازیانه شلاق بخورند؟ اگر این چیزها را سؤال می کردند، یعنی نظام اسلامی را دقیق می شناختند، زیر بار آن نمی رفتند.

امروز هم همین طور است. امروز هم در اپوزیسیون همه خواستار آزادی هستند. برای همین ما باید از آنها سؤال کنیم که این دمکراسی که آنها می خواهند چگونه است.

یک سلطنت طلب وقتی می آید و در مخالفت با جمهوری اسلامی می گوید که من آزادیخواهم، باید از او سؤال کرد، تو که می گوئی خواهان آزادی هستی، یک بار که به قدرت آمدی و آزادیها را سرکوب کردی. آیا حالا نظام سلطنت را محکوم می کنی یا نه؟ یا هنوز می خواهی همان نظام سرکوبگر را دوباره بر پا کنی؟

کروبی و موسوی که صحبت از آزادی و مبارزه برای آزادی می کنند، باید از آنها سوال کرد، شما که قانون اساسی را مبنا قرار می دهید، قانون اساسی یک چنین بندهائی دارد، با این بندها چگونه می خواهید آزادی را برقرار کنید؟

فصل یازدهم

سه آلترناتیو در تاریخ

من در جلسات قبل سعی کردم برای شما تمایزات بین اشکال مختلف دموکراسی را که در جامعه به صورت نظام های سیاسی متفاوت ابراز وجود می نمایند، روشن کنم. برای شما از دموکراسی بورژوازی صحبت کردم، همین طور از دموکراسی پیگیر، انقلابی یا توده ای. گفتم اینها اسامی مختلفی هستند که روی این نوع دموکراسی گذاشته شده است. همان طور که برای دموکراسی بورژوازی عنوان دموکراسی پارلمانی هم گذاشته اند.

من سعی کردم برای شما شرح بدهم که تمایزات بین اشکال مختلف دموکراسی در واقع محصول تکامل تاریخ طی شش هزار سال و تکامل مبارزه انسان برای آزادی بوده است. یعنی از پنج، شش هزار سال قبل که انسان برای اولین بار آزادی های خودش در نظام قبیله ای را از دست می دهد و برای اولین بار گرفتار دیکتاتوری های مطلقه ی شاهان و پیامبران می شود، و مبارزه اش برای به دست آوردن و تجدید این آزادی های از دست رفته شروع می شود، طی

پنج، شش هزار سالی که به این مبارزات ادامه می دهد، قدم به قدم بر دامنه آزادی های خودش می افزاید.

اگر ما بخواهیم ایستگاه ها و مراحل معینی را در این مبارزه انسان برای آزادی، و تاریخ تکامل آزادی ها تعیین بکنیم، شاهد این خواهیم بود که انسان، بعد از چندین هزار سال مبارزه، برای اولین بار، طی انقلابات قرون هجده و نوزده در اروپاست که یک گام بلند به طرف آزادی بر می دارد و از دیکتاتوری مطلقه فردی و نظام کلیسا و مذهب به نظام دمکراسی بورژوایی گام می گذارد، و سپس، در مرحله بعدی، بر علیه همین دمکراسی بورژوایی و کمی و کاستی های آن قیام می کند و نوع پیشرفته تر و عمیق تری از دمکراسی را که دمکراسی شورایی، انقلابی، توده ای یا خلقی نام دارد، را بنا می کند که من مشخصات این دو نوع دمکراسی و تمایزات آن را نیز طی جلسات قبل برای شما بازگو کردم.

امروز قصدم بر این است که از زاویه دیگری به این مسئله بپردازم. به این معنا که برای شما بگویم اگر ما به تاریخ بشری نگاه کنیم، می بینیم که طی شش هزار سال اخیر، تاریخ، سه آترناتیو را به انسان ارائه داده است، سه نظام سیاسی را، و ما می بینیم که در هر کشمکش انقلابی و سیاسی در جوامع خاورمیانه و آفریقا، یعنی در جوامعی که هنوز از شر دیکتاتوری مطلقه، مثل اروپا، خلاص نشده اند، میدان مبارزه سیاسی، چیزی جز عرصه ی مبارزه بین این سه

آلترناتیو نیست: دیکتاتوری مطلقه فردی، حکومت پارلمانی یا همان نظام دموکراسی بورژوازی با همه معایب و محاسنش و دموکراسی انقلابی یا نظام شورایی.

این سه نظام سیاسی سه نظامی بوده اند که توسط تاریخ، پس از نظام قبيله ای و ماقبل تاریخ، در اختیار بشر گذاشته شده اند. اینها صرفاً تراوشات فکری یک عده متفکران در طول تاریخ نبوده، بلکه نتیجه تکامل نیروهای مولده و مبارزه انسان بوده اند که به شکل این ایده ها و تئوری های سیاسی از ذهن و مغز این افراد، در مراحل مختلف تاریخ، تراوش کرده و مطرح شده اند.

در واقع، از شش هزار سال قبل، وقتی که برای اولین بار مالکیت خصوصی و طبقات دارا بوجود می آیند، این طبقات دارا، برای حفظ ثروت و قدرت خودشان در برابر توده نادار، نظام دیکتاتوری مطلقه را بر پا می کنند. امپراطوری روم، شاهان ایران، خاقان ها و فرعون های چین و مصر، و پیامبرانی مثل محمد، اینها همه تجسم دیکتاتوری های مطلقه فردی بوده اند که هیچ نوع حق و حقوقی برای انسان قائل نبودند. در کنار این که انسان را به بردگی و بزرگی بدترین نوع بندگی می کشیدند، متجمل ترین زندگی را برای خود و اطرافیانشان فراهم می آوردند.

همانطور که گفتم، زنان هم در همین مقطع است که اسیر سلطه مردان می شوند و به فجیع ترین شکلی مورد ستم و استثمار

جنسی و کاری آنها قرار می گیرند.

این امپراطوری ها و نظام های عهد باستان، اولین نظامات دیکتاتوری مطلقه هستند که در تاریخ ظهور می کنند و تقریباً چهار پنج هزار سال، دوام می آورند، تا اینکه از پی انقلابات و تغییر و تحولاتی که در جامعه بشری رخ می دهد، ما به عصر نظامات بورژوازی می رسیم که در آن سلطه دمکراتیک یک طبقه جایگزین سلطه فردی شاه، پیامبر یا نماینده او می شود و بعد به انقلابات کارگری می رسیم که در آنها سلطه کل جامعه، یا در مقاطع معین و اولیه اش، سلطه اکثریت جامعه بر طبقات استثمارگر مستقر می گردد.

باز من برای شما گفتم و می گویم که در پشت سر هر یک از این نظامات طبقه یا طبقات خاصی قرار دارند. پشت سر نظامات دیکتاتوری مطلقه، برده داران، فئودالها و حتی در عصر مدرن، سرمایه داران قرار دارند. در ایران، ولایت فقیه، در تونس بن علی، و در مصر حسنی مبارک. این ها دیکتاتوری های مطلقه فردی هستند که نفعشان بیش از همه به جیب سرمایه داران بزرگی می رسد که از قِبَل این دیکتاتوری ها و سرکوب طبقه کارگر و مردمی که استثمار می شوند، با بهره برداری از کار ارزان، سود ببری می کنند. این طبقات از این دیکتاتوری ها منتفع می شوند و از اینرو حامی آن هستند.

وقتی ما در قرن هجدهم و نوزده، در اروپا، شاهد طرح ایده دمکراسی بورژوازی و نظام پارلمانی هستیم، همانطور که برای شما گفتم، پشت این ایده، طبقه جدیدی که بتازگی پا به عرصه تاریخ گذاشته، یعنی طبقه سرمایه دار، قرار دارد. در واقع سرمایه داری و طبقه سرمایه دار به خاطر دفاع از منافع خودش است که در برابر دیکتاتوری های مطلقه فردی و کلیسا قد علم می کند و قدرت خودش را جایگزین قدرت طبقات کهن می کند.

همین طور است دمکراسی شورایی و دمکراسی واقعی. یعنی آن دمکراسی که لازمه اش از بین بردن همه نیروهای سرکوبگر و رساندن آزادی به حداکثر ممکن در یک جامعه سرمایه داری است. پشت این نظام و این دمکراسی واقعی، توده های مردمی قرار دارند که منافعشان با عالی ترین و عمیق ترین دمکراسی و آزادی ها منطبق است و به همین دلیل خواستار چنین دمکراسی هستند.

همواره باید توجه کنیم هیچ طبقه استثمارگری به لحاظ استثمارگر بودنش، به لحاظ اینکه موجودیت و هستی اش منوط به استثمار اکثریت جامعه است، نمی تواند خواستار دمکراسی پی گیر باشد. اگر هم ادعای دمکراسی و آزادی بکند، در پی منافع محدود طبقاتی خودش است. همانطور که من برای شما گفتم، اگر آمریکا و کشورهای غربی امروز در رابطه با لیبی، مصر و سودان و کشورهای عربی صحبت از آزادی می کنند، این آزادی با آن آزادی که من و

شما در پی اش هستیم متفاوت است. الی ایحال، از این بحث نتایج عملی بسیار مهم و متفاوتی می شود گرفت.

اول اینکه، شما در هر کشمکش سیاسی این سه آترناتیو را می بینید که در برابر هم قرار می گیرند. در نتیجه، هر فرد می بایست موضع خودش را در برابر این سه آترناتیو روشن کند،

نتیجه دوم این است که اکثراً ما راه می افتیم و برای دمکراسی سینه می زنیم، و خودمان را هوادار دمکراسی می دانیم، بدون اینکه اطلاع داشته باشیم که دمکراسی یک حرف کلی است، و بنابراین اشکال مختلفی دارد. ما وقتی شعار می دهیم، ما دمکراسی می خواهیم، در واقع هیچ چیزی جز یک آرزوی گنگ و مبهم را بیان نمی کنیم، مگر اینکه تعیین کنیم نوع دمکراسی که می خواهیم چیست.

واقعیت اینست که دمکراسی خود را در نظام های سیاسی معین و متفاوتی بروز می دهد. اینکه ما بگوییم ما خواستار آزادی و دمکراسی هستیم، بدون اینکه مشخص کنیم آیا این دمکراسی که ما در پی آن هستیم دمکراسی بورژوایی، یا دمکراسی انقلابی است، خصوصیات آن چیست، تحت چه شرایطی امکان تحقق دارد، تنها ناآگاهی خود را در مورد آنچه خواستارش هستیم، نشان می دهیم.

احزاب و جریانات ارتجاعی که خواستار این نیستند که مردم آگاهانه و با چشم باز در مبارزه برای آزادی قدم بگذارند، معمولاً با

این کلی گویی ها سعی می کنند مسئله را ناروشن نگه دارند تا بتوانند از آب گل آلود ماهی بگیرند.

مثلا شما ببینید، در تمام اعلامیه های موسوی و کروبی، آنها از آزادی و دموکراسی به طور کلی صحبت می کنند. در این اعلامیه ها هیچ وقت روشن نمی کنند که جزئیات این دموکراسی چیست. البته برای یک فرد آگاه خیلی روشن است که منظورشان از دموکراسی، دموکراسی به اصطلاح اسلامی، یعنی دیکتاتوری مطلقه فردی است.

حتی در بخش اپوزیسیون هم ما شاهد این هستیم که اکثرا صحبت از دموکراسی می کنند، ولی از این که چه نوع دموکراسی را می خواهند حرفی نمی زنند، و دقیقا همین جا است که وظایف ما، من و شما، آغاز می شود. یعنی توضیح آنچه که توضیح داده نمی شود.

من بارها گفته ام سرنگونی جمهوری اسلامی قدم اولی است که ما در یک راه دراز و طولانی برای رهائی خود باید برداریم. ولی این قدم، بخش واقعا دشوار آن نیست. نه اینکه کار دشواری نیست، ولی جایی که ما ضعف داریم این است که پس از سرنگونی این رژیم می خواهیم چه نظامی را برقرار کنیم؟ آن دموکراسی که در پی آن هستیم چه ضوابطی دارد؟ چه نظام سیاسی ما را به آن دموکراسی که خواهانش هستیم رهنمون می شود؟ اغلب چون این اطلاعات را نداریم، در نتیجه، همیشه به دام اشکالی از دموکراسی و نظام های

سیاسی می افتیم که نه منافع ما، بلکه منافع طبقات دیگ را تأمین می کند. برای همین، یعد از انقلاب و بعد از مدتی تازه متوجه می شویم که هیچ چیز عوض نشده و لذا معمولاً می بینیم که دوباره همان دیکتاتوری های مطلقه بر قرار می گردند.

بنا بر این، مسئله مهم، در خواست دمکراسی نیست. مهم تر از آن این است که بدانیم چه نوع دمکراسی را می خواهیم. از این نظر است که تفکیک اشکال مختلف دمکراسی و تفکیک نظامات سیاسی متفاوتی که در آنها این اشکال مختلف دمکراسی می توانند محقق بشوند، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و ما می بایست در امر آگاهگری مردم به این اشکال و تمایزات نهایت تلاش و کوشش را بکنیم. چرا که در واقع، سرنوشت انقلابات با درجه وقوف توده مردم به اهداف و خواست هایشان، معین می شود.

اگر ما قدم به جامعه ای بگذاریم که در تظاهراتش، در بیانیه ها و اعلامیه هایش، صرفاً خواستار دمکراسی و آزادی است، اگر بخواهیم قضاوت دقیقی نسبت به آن داشته باشیم، باید بگویم که جامعه ای از لحاظ سیاسی بسیار عقب افتاده و ابتدائی است. در مقابل، جامعه ای که در بیانیه ها و شعارهای خودش خواستار دمکراسی ی مثلاً مردمی و یا شورایی باشد، یعنی این تمایزات و تفاوت ها را تشخیص داده باشد و روی نوع دمکراسی که می خواهد دست گذاشته باشد، از نظر یک ناظر بی طرف، این نشان رشد سیاسی آن جامعه است.

در جوامع دیکتاتوری چون امکان فعالیت و تبلیغ آزاد احزاب و آلترناتیوهای مختلف وجود ندارد، بنابر این، همواره خواست ها در سطح کلی و نا روشن باقی می مانند، و همین باعث می شود که انقلابات به کج راهه بروند و بدون اینکه اهداف خود را محقق بکنند، بازپچه دست طبقات غیر مردمی بشوند.

درس سومی که ما از این بحث می گیریم این است که به هیچ وجه دموکراسی در اثر آن چه که می گویند تمرین دموکراسی، به دست نمی آید. دموکراسی یک مسئله فنی نیست، دموکراسی موضوع مبارزه و کشمکش میان طبقات است.

در جامعه ای که از طبقات مختلف تشکیل شده، وقتی جامعه دچار بحران می شود و کشمکش های سیاسی شروع می گردد، هر طبقه ای در پی این بر می آید که آن نوع دموکراسی و نظام سیاسی که منافع اش را تأمین می کند را برقرار سازد. این امر با زور محقق می شود، با وسائل نظامی، به زور اقتصادی، به زور تبلیغات سیاسی، به زور بسیج نیرو.

در این کشمکش طبقه ای پیروز است که بتواند توده های بیشتری را به دنبال خودش بسیج کند و آلترناتیو خودش را مقبول مردم قرار دهد، حالا چه با حقیقت گویی و چه با فریب مردم، یا آنرا بوسائل دیگر به جامعه تحمیل نماید.

شما در انقلاب ۵۷ شاهد بودید که اسلامی ها و جریان خمینی

درست به این دلیلی که توانستند توده مردم را از روی نا آگاهی بفریبند و معتقد به دموکراسی اسلامی یا حکومت عدل الهی بنمایند، موفق شدند. امروز هم هر یک از این آلترناتیوها به درجه ای که بتوانند توده مردم را معتقد بکنند و آنها را سازمان بدهند و از این اعتقاد و سازمان بتوانند یک نیروی سیاسی قدرتمند بوجود بیاورند که بتوانند طبقات دیگر و آلترناتیوهای آنان را کنار بزنند، به همان درجه، می توانند موفق بشوند.

بنا بر این سرنوشت آزادی و دموکراسی، قبل از اینکه نتیجه تمرین باشد، نتیجه مبارزه و زورآزمایی طبقات مختلف است. نتیجه این است که هر کدام از این آلترناتیوها و طبقات چه قدر برای این منظور کار و تلاش کرده اند و در این امر موفق اند. کسانی که صحبت از این میکنند که جامعه ما فاقد دموکراسی است به خاطر اینکه ما تمرین دموکراسی نداشته ایم، دموکراسی را از محتوای تاریخی و طبقاتی اش خالی می کنند و مسئله را تبدیل به یک چیز تکنیکی می نمایند. تبدیل به چیزی می کنند که گویا مثلا دموکراسی مثل ادب است. اگر کسی دمکرات نبود، مثل آدم بی ادبی است که کافی است یک کمی برایش توضیح بدهید چه جور غذا بخورد و چه جور با دیگران سلام علیک و با مردم برخورد بکند. اینها برداشت های غیر تاریخی، سطحی، و کودکانه از مسئله دموکراسی است. با چنین برداشت هائی، خود این افراد، بدون اینکه بدانند، مسئله را از بستر اساسی آن جدا می کنند و به انحراف می کشانند.

اگر بخواهیم از این بحث نتیجه دیگری هم بگیریم این است که اگر به کشورهای عربی نگاه کنیم، می بینیم مسئله ی اصلی که در حال حاضر نیروهای مختلف گرد آن صف آرایی کرده اند، مبارزه بین نظام دیکتاتوری مطلقه و دموکراسی بورژوازی است. در کشورهای مثل بحرین و یمن هنوز مبارزه برای برکناری دیکتاتوری ها به نتیجه نرسیده است. در یمن می دانید که این مبارزه شدت گرفته است و همین هفته چهل نفر کشته شدند. در بحرین هم شدت گرفته است و آن فاجعه ای که در یکی از بیمارستان ها رخ داده است یاد آور جنایاتی است که جمهوری اسلامی در جامعه ما کرده و می کند. در عربستان مقرراتی برای مردم تنظیم شده است که به کمک بعضی خیرات و منکرات، از حرکت آنها از پیش جلوگیری بشود. در سوریه هم در تظاهرات سه نفر کشته شده اند. در حالی که کشورهایی مثل لیبی و یمن به مراکز حاد مبارزه بین دیکتاتوری مطلقه و دموکراسی تبدیل شده اند، در کشورهای دیگر مثل سوریه و عربستان، مبارزه در حال آغاز شدن، شکل گیری و شدت گرفتن است.

در کشورهای مثل تونس و مصر هر چند این مبارزه در گام های اولیه اش توانست دیکتاتور را کنار بزند ولی همچنان در گیر و گرفت روبیدن جامعه از بقایای نظام های دیکتاتوری مطلقه است. این جنبش در قدم های اول قادر شد که حکومت هایی را هم که توسط همان عناصر دور و بر دیکتاتورهای سابق شکل گرفته بود،

کنار بزند و منجر به تشکیل دولت های متشکل از شخصیت های جدید، شخصیت های بورژوازی جدید، گردد.

در مصر دیدیم که واقعه ی خنده داری رخ داد. زیر فشار مردم سازمان امنیت مصر منحل شد و دولتی که طی این جریانات تشکیل شده بود اعلام کرد که سازمان امنیت فاسد قبلی را منحل کرده و سازمان امنیت جدیدی را تشکیل داده است. یعنی درواقع یک کلاه بزرگ سر مردم گذاشته شد. مثل اینکه سازمان امنیت غیر فاسد هم وجود دارد. این اهمیت بحث های ما را روشن می کند، اینکه این سازمان های سرکوبگر یا باید به کلی منحل بشوند یا اگر در بخشهایی ضرورت دارند باید شورایی بشوند، یعنی کنترلشان در دست مردم قرار گیرد. ما اصولاً در جامعه نیازی به سازمان امنیت نداریم برای اینکه اگر یک حکومتی حکومت مردمی باشد لازم نیست که به جاسوسی در میان مردم بپردازد و همان کاری را انجام بدهد که حکومت هایی که دربرابر مردم هستند انجام می دهند. این است که انحلال یک سازمان امنیت و سازمان دادن مجدد آن که مسلماً توسط همان افراد تشکیل می شود یک کلاه بزرگ و خنده داری است که سر مردم گذاشته می شود.

توجه داشته باشید تا زمانی که مردم آگاهی به این مسائل نداشته باشند خیلی راحت سرشان کلاه می رود. ما همه این بحث های راجع به مصر و تونس و لیبی و غیره را که می کنیم واقعاً با این

انتظار نیست که این صحبت های ما به گوش مردم این کشورها برسد و تأثیری بر مبارزه آنها بگذارد. این بحث ها برای این است که ما بتوانیم برای انقلاب خودمان درس اندوزی کنیم و تجربه بگیریم که فردا اگر جمهوری اسلامی سرنگون شد، اگر عقب نشینی کرد، همان کلاه گشادی که سر مردم مصر و تونس می گذارند، سر ما نرود.

شما ببینید در مصر علت اینکه مردم به خانه های خود رفتند و ارتش توانست مثل گذشته سلطه خویش را در جامعه حفظ بکند چه بود؟ نا آگاهی نسبت به این مسئله که معضل اصلی حسنی مبارک نیست، معضل اصلی مسائل اساسی تر در جامعه است. این اتفاقات می تواند برای ما هم رخ بدهد و انقلاب، علی رغم همه فداکاری ها و کشته هایی که داده است، نتواند به نتیجه مثبتی برسد. بردن این آگاهی ها به میان مردم در سرنوشت انقلاب بی نهایت مؤثر است.

شما باز در مصر و تونس دقت بکنید نیروهای انقلابی و رادیکالی هستند که همه این مسائل را می دانند و به خاطر آنها مبارزه می کنند. الآن در مصر و تونس تلاش برای شکل دهی اتحادیه ها و شوراهای کارگری همچنان جریان دارد. آن نیرویی که دولت را مجبور کرد سازمان امنیت را منحل کند همان نیرویی است که مثل من و شما فکر می کند. ولی چرا تلاش هایش به تغییرات اساسی منتهی نمی شود؟ برای اینکه جامعه از آن آنطوری که در مبارزه بر

علیه حسنی مبارک حمایت کرد، نمی کند. چون نا آگاه است. چون به ضرورت این مسئله پی نمی برد.

توده های مردم به خاطر نا آگاهی معمولاً صبر می کنند وقتی که دولت ها و احزاب جدید در عمل نشان دادند که خواسته های آنها را بر آورده نمی کنند، آنوقت دوباره مبارزه بر علیه آنها را شروع می کنند. البته اگر بتوانند دوباره شروع کنند. چون لحظات خاصی که میلیون ها انسان جمع می شوند و دست به مبارزه می زنند لحظه هایی نیست که باسانی، به دلخواه من و شما، بوجود بیایند. گاهی اوقات برای یک چنین لحظه هائی باید سی چهل سال صبر کرد.

بنابراین، اهمیت بحث های ما از یک جهت در این است که ما در مورد صحنه های بعد از سرنگونی داریم صحبت می کنیم، یعنی همان عرصه هایی که جامعه در مورد آن از لحاظ آگاهی ضعیف است و اطلاعات ندارد. همان جایی که پاشنه آشیل اش را تشکیل می دهد و می تواند مورد بهره برداری قرار بگیرد و فریب بخورد و تمام دست آوردهایش را از دست بدهد.

فصل دوازدهم

دمکراسی پارلمانی، دمکراسی شورائی و تفاوت میان آن دو

بحث امروز ادامه بحث های هفته های گذشته در مورد دمکراسی بورژوازی و دمکراسی انقلابی، و در واقع تجزیه و تحلیل جنبش های آزادی خواهی است که چند ماهی است مناطق خاورمیانه و آفریقای شمالی را در بر گرفته و ما با تجزیه و تحلیل این جنبش ها سعی داریم خودمان را برای انقلابی که در داخل ایران در پیش داریم آماده کنیم، از این جنبش ها درس بگیریم، از خطاهای آن پرهیز کنیم و خودمان را مجهز به ابزار لازم برای برداشتن گام هایی بلند و صحیح در مسیر دمکراتیزه کردن جامعه و دستیابی به یک جامعه انسانی بنمائیم.

ما در هر برنامه سعی کردیم گوشه ای از مسئله را باز کنیم. در برنامه امروز من ضمن این که می خواهم کمی در مورد دخالت کشورهای غربی در لیبی صحبت کنم، اگر فرصتی باقی بماند، پاسخ به سئوالی که در روز شنبه یکی از بینندگان مطرح کرد و فرصت

پاسخ گویی به آن پیدا نشد را هم بدهم. این سؤال که تفاوت دمکراسی پارلمانی و دمکراسی شورایی، یا به عبارت دیگری دمکراسی بورژوایی و دمکراسی انقلابی چیست؟ و چه تفاوت هایی با هم دارند.

بگذارید بحث را از اینجا شروع کنم که همانطور که در گذشته هم برای شما گفتم، همه آزادی های مندرج در دمکراسی های بورژوایی، آنچه که شکل تکامل یافته اش را در غرب شاهدیم، آزادی هایی هستند که در اثر مبارزه طولانی مردم و بخصوص طبقه کارگر به دست آمده اند. این تصور که ما فکر می کنیم اگر غربی ها بیایند و از طریق جنگ یا به هر طریق دیگری نظام جمهوری اسلامی را ساقط کنند، و نظام مطلوب خودشان را برپا نمایند، نظامی شبیه آنچه ما در غرب شاهد آنیم، همراه با آزادی های مندرج در آن، در ایران مستقر می شود، خیالی باطل و توهمی بیش نیست. چرا؟ چون همانطور که گفتم، در خود غرب هم همه این آزادی هایی که وجود دارند، برخلاف میل سرمایه داری و نظامات حاکم بر این کشورها، و تحت فشار و مبارزه مردم به دست آمده اند.

این ها یک سلسله فاکت های تاریخی هستند، این ها چیزهایی نیستند که کسی بتواند آنها را رد کند. بعبارت دیگر، در تاریخ بطور کاملا مشخصی ثبت شده است که تمام دستاوردهای دمکراتیکی که در جوامع غربی امروز شاهد آن هستیم و به اشتباه فکر می کنیم که

این دستاوردها جزوی از خود نظام سرمایه داری و از ابتکارات بورژوازی است و توسط بورژوازی به جامعه اهدا شده است، همگی در مبارزه با سرمایه داری بدست آمده اند.

در همه جوامع، چه جوامع غربی و چه جامعه خودمان، حداکثر دست آورد و تلاش بورژوازی مبارزه با دیکتاتوری فردی بوده است. ولی این بورژوازی در پس سرنگونی دیکتاتوری مطلقه فردی هم، در بهترین حالت، تنها راضی به این بوده است که دمکراسی بسیار محدود و دم بریده ای را برقرار کند. فراتر از آن، هر آنچه که به دست آمده است در اثر مبارزه مردم و تلاش آنها بوده که به بورژوازی تحمیل شده است.

به همین دلیل است که ما در غرب همواره شاهد این بوده و هستیم که بین طبقه حاکم از یک طرف، و مردم و طبقه کارگر از طرف دیگر، بر سر این دستاوردها کشمکش سختی وجود داشته است و هنوز هم، اگر مردم در خیابان ها، در کارخانه ها، و در هر جای دیگری از این دستاوردها دفاع نکنند و غفلت بورزند، بسیاری از آنها توسط بورژوازی بازپس گرفته می شود.

امروزه، ما شاهد مبارزه کارگران ایالات مختلف آمریکا برای حفظ حقوق اتحادیه ای خود هستیم. شما از آن اطلاع دارید. این چیزی نیست که کسی بتواند آن را انکار کند.

مضافاً به این، اگر سرمایه داری در کشورهای غربی حاضر به

تحمل بعضی دستاوردهای دمکراتیک، زیر فشار مبارزه کارگران بوده است، ولی همین بورژوازی و همین طبقه حاکم، در کشورهای پیرامونی، حتی به این هم راضی نبوده و همواره مدافع دیکتاتورها بوده است. شما نگاه نکنید، در تاریخ ما، هر زمان که خواسته ایم یک دولت منتخب مردم، بهمان معنای بورژوائی اش را هم، بر سر کار بیاوریم، با توطئه ها، کودتاها و ضدیت های دول استعماری روس و انگلیس و آمریکا و کشورهای غربی مواجه شده ایم. ما این را در انقلاب مشروطه هم دیدیم.

در حکومت رضاخان هم شاهد بودیم که رضاخان را که بتمام معنا یک دیکتاتور بود، خود انگلیس ها سر کار آوردند و بعد هم به خاطر منافع خودشان او را از کار برکنار کردند و پسرش را به سر کار گذاشتند و دیکتاتوری وی هم مورد حمایت کامل سرمایه داری آمریکا و کشورهای غرب بود.

امروزه هم، با ولایت فقیه، این دیکتاتوری مذهبی، به لحاظ اینکه تحت کنترل شان نیست، مخالفت می ورزند، ولی با نفس وجودی چنین دیکتاتوری تناقض و مخالفتی ندارند.

بنابر این، دمکراسی غربی و طبقه سرمایه دار در غرب، در حالی که در داخل همه آزادی های دمکراتیک مندرج در آن را بالاجبار و زیر فشار کارگران پذیرفته و به کراهت قبول کرده است، اما در خارج

از مرزهای خود، به شهادت تاریخ، همواره مدافع دیکتاتوری های مطلقه فردی بوده است.

احتمالاً شما خواهید گفت پس چرا در کشورهای عربی، در طی ماه های اخیر، آقای اوباما و سران کشورهای اروپایی برعلیه دیکتاتورها صحبت می کنند و صحبت از آزادی می کنند؟ اصلاً ممکن است شما این ایده را مطرح کنید که چرا زمان بوش در کشورهای خاورمیانه کمپینی از طرف دولت آمریکا برای برقراری دمکراسی و انتخابات آزاد در کشورهایی که تحت دیکتاتوری مطلقه بودند، آغاز شد و به طور مشخص در مصر، حسنی مبارک زیر فشار آمریکا قرار گرفت که یک انتخابات آزاد راه بیاندازد و باین ترتیب حکومت فردی خودش را دمکراتیزه کند.

خب، طبیعتاً، هر کجا که آمریکا در این کشورها شعار انتخابات و دمکراسی را داده است در واقع نه به خاطر تعهدش به آزادی در این کشورها، بلکه از ترس انقلاب بوده است. یعنی استدلال ایالات متحده در درخواست برگزاری انتخابات در مصر و کشورهای امثال آن این بوده است که اگر این کار را نکنیم ممکن است با طوفان های انقلابی خانمان برانداز مواجه شوید و کنترل اوضاع را بکلی از دست بدهید. کما اینکه این اتفاق در این یکی دو ماه اخیر رخ داد.

ولی در همین کشورها دیدیم همینکه بند های دیکتاتوری مطلقه را یک کمی سست کردند و انتخاباتی به راه انداختند، چون در

این انتخابات اخوان المسلمین در حال پیروز شدن بود، بلافاصله بساط این دمکراسی اهدائی را جمع کردند و آمریکا از سیاست خود دست بر داشت و حسنی مبارک با تأیید خود آمریکا انتخابات را در نیمه راه به هم زد و دوباره دیکتاتوری خودش را برقرار کرد. به قول مفسرین غربی هر جا هم که آمریکا خواسته است یک مقدار بندهای دیکتاتوری مطلقه را سست بکند و جامعه را دمکراتیزه بکند، اولاً در پی کنار زدن دیکتاتورها نبوده

است، بلکه بیشتر سیاستش این بوده که این دیکتاتوری ها را کمی قابل تحمل تر و کمی دمکراتیزه بکند و دوم اینکه هر وقت که در این راه گام برداشته است همین که دیده ثبات و کنترل را دارد از دست می دهد، دست از کار اولیه خودش برداشته و دوباره دیکتاتوری های قبلی را مستقر کرده است.

در مصر نمونه آن را دیدیم. در ایران هم این امر به کرات اتفاق افتاده است. اگر به یاد داشته باشیم، در ۱۵ خرداد ۴۲، قبل از آن، آمریکا در پی همین سیاست بود که اگر شاه دیکتاتوری مطلقه خودش را ادامه بدهد و جامعه را کمی دمکراتیزه و مدرن نکند، ممکن است بعداً با انفجار سیاسی و طوفان انقلابی مواجه بشوند و بخصوص وجود دولت شوروی در مرزهای شمال ممکن است خطراتی جدی برای نفوذ آمریکا در ایران و منطقه به بار بیاورد. از اینرو، شاه را، علیرغم میل وی، وادار کرد به این که کمی بندهای دیکتاتوری را

سست بکند. ولی همین که این بندها سست شد، کنترل از دست دستگاه حاکمه خارج شد و ما شاهد قیام خرداد بودیم که بشدت سرکوب و خفه شد، و بعد، دیکتاتوری مطلقه شاه، حتی سخت تر از گذشته هم، برقرار شد. از این نمونه ها در تاریخ فراوان است.

بنابر این، کشورهای امپریالیست هر بار هم که دم از آزادی و دمکراسی در کشورهای زیر نفوذ خودشان زدند، این دمکراسی خواهی از ترس انقلاب و از دست دادن کنترل بر اوضاع بوده است، و اگر هم گاهی در این راه قدم برداشته اند در نیمه راه منصرف شده، برای حفظ کنترل و ثبات، دوباره به دیکتاتوری های موجود پناه برده اند.

اگر به یاد داشته باشید در شروع جنبش اعتراضی در مصر تا مدت ها آمریکا حاضر به محکوم کردن حسنی مبارک و برکناری او نبود. آنچه را که بر آن تأکید داشت این بود که از او می خواست که تا حدودی به خواست های مردم تن در بدهد و بندهای دیکتاتوری خود را کمی سست کند. یعنی در واقع خواستار حفظ این دیکتاتوری منتها در یک شرایط معتدل تر و قابل تحمل تر بود. ولی همین که جنبش اعتراضی گسترش پیدا کرد و به جایی رسید که دیگر امکان باقی ماندن امثال حسنی مبارک ها در قدرت وجود نداشت، یعنی وقتی که این مهره ها و افراد مورد حمایت امپریالیسم آمریکا و کشورهای اروپایی تبدیل به مهره های سوخته شدند، آنها را رها کرد،

چرا که لازمه این که بتواند با دولت ناشی از انقلاب روابط نزدیکی برقرار کند، این بود که نفوذش را در میان مردم حفظ کند تا بتواند هر چه سریع تر روند دمکراتیزه شدن جامعه را در جایی متوقف نماید. در این نقطه بود که از روی اجبار روابط اش را با این دیکتاتورها قطع کرد و خواستار برکناری آنها شد.

تاریخ نشان داده است که کشورهای امپریالیستی همواره مهره های خودشان را وقتی که این مهره ها سوخته شده اند و دیگر حفظ آنها ممکن نبوده است، با کمال بی رحمی رها کرده اند. چرا که اگر همچنان دست آن ها را رها نمی کردند، خودشان هم با آنها به قعر دره سقوط می

کردند، یا حداقل، اعتبارشان را از دست می دادند.

شما به یاد دارید وقتی که شاه به درخواست و دستور آمریکا از ایران خارج شد، آمریکا او را حتی به کشور خودش هم راه نداد، برای اینکه شاه دیگر یک مهره سوخته بحساب می آمد و آمریکا برای اینکه بتواند با دولت بازرگان روابط خوبی برقرار کند، علی رغم میلش، حاضر به حمایت از شاه نشد و همان طور که گفتم او را با بیرحمی بحال خود رها کرد. این سیاست هایی است که کشورهای امپریالیستی همواره در روابط با دیکتاتورها، دنبال می کنند. تا زمانی که این دیکتاتورها قادر به کنترل اوضاع هستند از آنها حمایت می کنند، گه گاه نیز از ترس انقلاب و از دست دادن کنترل اوضاع، این

دیکتاتورها را برای سست کردن بندهای دیکتاتوری زیر فشار می گذارند. ولی هر بار هم که دست به این کار می زنند، با شروع جنبش های آزادی خواهی و خطر از دست دادن ثبات و کنترل، دوباره به وضع اول باز می گردند. این چیز است که امروز در کشورهای عربی هم جریان دارد.

نکته دیگری که در این رابطه باید گفت این است که وجود این دیکتاتورها خود عامل و بهانه ایست که به آمریکا و کشورهای امپریالیستی امکان می دهد در شرایط خاص پرچم آزادی طلبی را بالا ببرند. یعنی امروزه، همان طور که وجود بن لادن و جریانات ارتجاعی اسلامی به آمریکا امکان این را می دهد که ژست آزادی خواهی بگیرد، در کشورهای عربی هم اگر آمریکا و کشورهای سرمایه داری غربی خودشان را پرچم دار آزادی خواهی جلوه می دهد و مردم این کشورها را می فریبند، این به مدد دیکتاتورهای مطلقه ای است که در این کشورها وجود دارند. دیکتاتورهایی که خودشان مورد حمایت کشورهای سرمایه داری غربی مزبور بوده اند.

از اینروست که ما همواره می بایست مردم را به نیت واقعی کشورهای امپریالیستی در مخالفت مصلحتی و گهگاهی با دیکتاتورها و مدعیات آزادی خواهی آنها واقف بکنیم. برای اینکه توده مردم این آگاهی را ندارند. توده مردم به دلیل شرایطی که در آن زندگی می کنند، فرصت این که این مسائل را تشخیص بدهند، ندارند. در این

کشورها دیکتاتوری های مطلقه فردی را علم می کنند، و بواسطه آن، مردم را در وضعیتی قرار می دهند که برای فرار از دست این دیکتاتوری ها به وعده های پوچ جریاناتی که خود را مدافع مردم جلوه می دهند، دل سپرده، فریب آنها را بخورند و نتیجتاً با قبول دخالت آنها، دست آوردهای انقلابی خودشان را از دست بدهند.

باین ترتیب است که امروز می بینیم قدرتهایی که تا چند ماه پیش، مدافع اصلی دیکتاتورها در کشورهای خاورمیانه بودند، امروزه مخالف آن ها و مدافع آزادی و دمکراسی طلب شده اند.

این، درضمن، نتیجه حيله گری آنهاست که امروزه که این دیکتاتوری ها به مهره های سوخته تبدیل شده، و دیگر بقای آن ها امکان پذیر نمی باشد، سعی دارند با رها کردن این مهره های سوخته، خود را نجات داده، دوست و مدافع مردم قرار بدهند، تا بتوانند اعتبار خود را در میان آنها حفظ نموده، تأثیرات منفی بر روند دمکراتیزه شدن جامعه بگذارند.

اگر من بخواهم نقش قدرت های امپریالیستی در این کشورها، بخصوص در شرایط کنونی در کشورهای عربی را خیلی خلاصه برای شما توضیح بدهم، باید بگویم که این کشورها، علیرغم ادعاهایشان، همواره سعی کرده اند که از پروسه دمکراتیزه شدن این جوامع جلوگیری بکنند. چون به درجه ای که این جوامع دمکراتیزه شده و سرنوشت خودشان را خود بدست بگیرند، به همان درجه اعمال نفوذ

کشورهای سرمایه داری غربی و امپریالیستی بر روی آنها دشوار تر می شود. اگر هم در مواقعی این ها دست به ابتکاراتی برای دمکراتیزه کردن محدود دیکتاتوری های مطلقه فردی زده اند، این ها بیشتر از ترس انقلاب، ترس انفجار و ترس از دست دادن کنترل خود بر اوضاع بوده است. یعنی شگردی برای جلوگیری از پروسه دمکراتیزه شدن جامعه بوده است. این را ما بایست همیشه در نظر داشته باشیم.

من در بحث قبلی هم گفتم، در جنبش آزادی خواهی همیشه احزاب و دسته جات ارتجاعی وجود دارند که خواسته یا ناخواسته در اپوزیسیون قرار می گیرند و از آن جایی که از منابع قدرت دور می افتند، لذا برای جلب حمایت و نیرو گرفتن از مردم، تظاهر به آزادی خواهی می کنند. از اینرو، برای اینکه بتوانیم جنبش دمکراسی را از نفوذ جریانات ارتجاعی مصون بداریم، می بایست مردم را مدام نسبت به ماهیت واقعی این احزاب و نیروهای به ظاهر آزادی خواه آگاه کنیم.

نکته دیگری که من قبلا قول صحبت در مورد آنرا دادم، این است که بینیم چه تفاوتی بین دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پیگیر، یا دمکراسی انقلابی وجود دارد. چه تفاوتی بین دمکراسی پارلمانی و دمکراسی شورایی وجود دارد.

اولین تفاوتی که من در بحث های گذشته در تمایز این دو نوع دمکراسی برای شما گفتم، و در واقع به عنوان مهم ترین تفاوت روی

آن دست گذاشتم، این بود که در دمکراسی شورایی یا دمکراسی انقلابی، نیروی سرکوبگری که بتواند این دمکراسی را سرکوب نماید وجود ندارد. چرا؟ برای اینکه ما وقتی تاریخ را مطالعه می کنیم، می بینیم فقدان دمکراسی مصادف با پیدایش نیروهای مسلح سرکوبگر در تاریخ بوده است.

در تاریخ، انسان آزادی های خود را درست از همان زمانی از دست داده است که نیروهای مسلح جامعه، به شکل یک نیروی جدا از توده مردم، به شکل نیرویی که کنترل آن دیگر در دست مردم نبوده است، سر بر آورده، و در حمایت از قدرت های حاکمه آزادی را از توده مردم سلب کرده است.

بنابراین، اولین گام در بازگرداندن دمکراسی به جامعه، دمکراتیک کردن این نیروها، یعنی قرار دادن کنترل این نیروها در دست خود مردم و در دست خود سربازان است. نه اینکه فرماندهی به دست سربازان بیافتد. طبیعتاً در هر جنگی یک فرمانده لازم است، ولی تصمیم گیری سیاسی می بایست به دست شوراهای سربازان باشد. خب این یک تفاوت اساسی بین آنچه که ما آن را دمکراسی شورایی می نامیم با انواع دیگر دمکراسی است. دمکراسی شورایی دمکراسی است که در آن، همه جا، شوراها تصمیم می گیرند. چه در کارخانه، چه در اداره، چه در محله و چه در شهر و چه در کشور. شوراها ظرف تصمیم گیری و اعمال اراده توده ی مردم اند.

شوراها تجمع همه کسانی اند که در یک کارخانه یا بیمارستان کار، یا در یک محله زندگی می نمایند. یعنی توده مردمی که گرد هم جمع می شوند و مستقیماً، نه از طریق نمایندگان، راجع به مسائل خودشان تصمیم می گیرند. البته شورای کارخانه نمی تواند در مورد کل کشور تصمیم بگیرد. مگر از طریق نمایندگان خود در شورای بالاتر. شورای سربازان در یک گروهان نمی تواند در مورد کل جنگ تصمیم بگیرد ولی می تواند در این مورد که فرمانده را برکنار بکند، مثلاً به خاطر این که برخورد درستی با سربازان ندارد، یا عامل دست نیروهای سرکوبگر است، اقدام نماید، ولی در میدان جنگ طبیعتاً این فرمانده است که فرماندهی می کند و دیگران از او اطاعت می نمایند.

بنابر این اولین تفاوت اساسی یک جامعه واقعاً دمکراتیک با یک جامعه دمکراتیک پارلمانی یا بورژوازی در این است که کنترل نیروهای سرکوبگر، نیروهای مسلح به دست مردم است. یعنی این بخش جامعه که ابزار سرکوب آزادی و از بین دمکراسی بوده است هم دمکراتیزه می شود. به این اعتبار پروسه دمکراتیزه شدن جامعه در یک دمکراسی شورایی فراتر از دمکراسی پارلمانی می رود و عبارت دیگر تمامی جامعه را در بر می گیرد.

تفاوت دومی که بین این دو دمکراسی وجود دارد، این است که شما در دمکراسی پارلمانی که همان شکل نظام سیاسی طبقه

سرمایه دار است، چیزی که در حال حاضر تقریباً در بسیاری از نقاط جهان برقرار است، وقتی نمایندگان خودتان را انتخاب می کنید، این نمایندگان را نمی توانید عزل کنید. آنها برای چهار سال حاکم بر سرنوشت شما هستند. شما قدرت را برای چهار یا پنج سال به دست آن ها می دهید. در نتیجه، آن ها می توانند وعده هایی را که قبل از انتخابات به شما داده اند، همه را زیر پا بگذارند و شما حق عزل آنها را ندارید.

برای همین است که یک معضل اساسی در این دمکراسی ها این است که سیاستمداران می آیند و قول های زیادی به رای دهنده گان می دهند، ولی همین که به قدرت می رسند، آنها را زیر پا می گذارند.

نمونه اش خود اوباما است که کلی امید در دل مردم آمریکا آفرید. اینکه با شرکت ها و کمپانی های بزرگ آمریکایی که از نظر آنها باعث بحران اقتصادی بودند، مقابل به مثل کند، معافیت های مالی آنها را کم کند، و... ولی وقتی که به قدرت رسید نه تنها هیچ یک از این کارها را نکرد، بلکه برجسته ترین نمایندگان کمپانی های بزرگ را در کاخ سفید گرد خود آورد و هیچ یک از وعده هایی را که قبلاً به مردم داده بود، جز موارد بسیار بی اهمیت، عملی نساخت. در حالیکه در دمکراسی شورایی، شما هر لحظه می توانید نمایندگان و رئیس جمهوری را که انتخاب کرده اید خلع کنید.

بنابر این، دمکراسی شورایی از این جهت هم ابزار بهتری برای اعمال اراده مستقیم مردم است. ابزار بهتری است برای اینکه نظارت گهگاهی مردم بر نمایندگان را که فقط در انتخابات آن هم به شکل محدود محقق می‌گردد، به یک نظارت دائمی تبدیل می‌کند. از این جهت هم دمکراسی شورایی یک دمکراسی پیشرفته تر از دمکراسی پارلمانی است.

تفاوت سوم در این است که در دمکراسی پارلمانی قوای سه گانه از هم جدا هستند. ولی در دمکراسی شورایی این قوا یکی می‌باشند. یعنی در حالی که در دمکراسی پارلمانی قوه قضائیه، قوه مقننه، و قوه اجرائیه سه قوه مستقل از یک دیگرند و در امور هم نمی‌توانند دخالت کنند، در دمکراسی شورایی همه این قدرت‌ها در دست نمایندگان واحدی یعنی نمایندگان مردم اند. یعنی شورا هم ارگان قانون‌گزار است، هم ارگان اجرائی، و هم ارگان قضاوت‌کننده. خب، این بر تری اش در چیست؟

در نظام پارلمانی علت این که قوای سه گانه از هم جدا هستند، چیزی که دمکراسی بورژوایی به آن خیلی می‌نازد و آن را یکی از محاسن خودش می‌داند، یکی هم این است که اگر مردم از طریق انتخابات بر پارلمان حاکم شدند، این پیروزی به پیروزی بلاواسطه بر قوه مجریه و قوای مسلح منجر نشود.

توجه داشته باشید قوای مسلح مهمترین بخش دستگاه دولت

در هر جامعه ای است. اگر آن را از چنگ طبقه حاکم در آورند، این طبقه سپر دفاعی اش را از دست می دهد. بنا بر این در غرب، وقتی طبقه سرمایه دار زیر فشار جنبش مردم و جنبش کارگری ناچار به این شد که حق رأی را به مردم بدهد، قوای اجرایی و قضایی را بعنوان قوای جدا از قوه مقننه در دست خود نگهداشت و آنها را از هم منفک نمود تا مانع از آن شود که از دست دادن قوه مقننه به معنی از دست دادن همه ی قدرت باشد.

پارلمان آسیب پذیرترین بخش دولت سرمایه داری بود و امکان داشت به دست مردم بیافتد، یعنی در یک انتخابات مردم بتوانند نمایندگان واقعی خودشان را انتخاب نمایند، چنین چیزی محتمل است و شاید هم گاهی اتفاق افتاده باشد.

باین ترتیب، اگر هم این سنگر از دست بورژوازی خارج شود، فوراً رئیس جمهور یا فرمانده هان ارتش پارلمان را منحل می کنند و قال قضیه را می کنند. این کار دائماً در ترکیه اتفاق افتاده و در هر کشور سرمایه داری دیگر نیز می تواند اتفاق بیافتد. تحت عنوان امنیت ملی و تحت هر عنوانی که تراشیده شود، قوای مسلح کودتا می کند و یکشنبه بساط پارلمان را بر می چیند تا انتخابات جدیدی راه بیاندازد.

بنابراین، تفکیک قوای سه گانه در نظام دمکراتیک سرمایه داری، در واقع، برای مصون داشتن مهمترین ارگان دولتی یعنی

نیروهای مسلح، از دسترسی مردم طراحی شده است. البته این تفکیک قوا برای خود سرمایه داری و بورژوازی، برای این هم بوده است که مبدا دیکتاتوری مطلقه فردی مجدداً به صحنه بازگردد. چون من برای شما گفتم در انقلابات قرون هجده و نوزده، وقتی که سرمایه داری بر علیه کلیسا و شاه قیام کرد، آنچه را که در دستور کار خود داشت این بود که سلطه خودش را بعنوان یک طبقه، جایگزین سلطه یک فرد که شاه بود بکند. به این معنا، این انقلابات، انقلابات دمکراتیکی بودند که سلطه طبقه سرمایه دار را جایگزین قدرت مطلقه یک فرد نمایند. یعنی هر چند سال یکبار انتخابات می کردند، نمایندگان سرمایه داری بدون اینکه تبعیضی در حق آنها بشود، خودشان را کاندید می کردند و بعد خود سرمایه داران و مالکین از میان آنها هر که را می خواستند انتخاب می نمودند. یادتان هست که گفتم در آغاز هر کسی نمی توانست رأی بدهد.

اکنون به جای اینکه شاه راجع به مسائل آن طبقه سرمایه دار تصمیم بگیرد، خود طبقه بود که تصمیم می گرفت. بعلاوه، نمایندگان رژیم جدید، قدرت را بین ارگان ها و بخش های مختلف تقسیم کردند تا مبدا باز دوباره قدرت به دست یک نفر بیفتد و همان آش و همان کاسه بر قرار شود. بنابراین، جدایی قوای سه گانه در دمکراسی پارلمانی برای خاطر مردم و آزادی های آنها نبوده، بلکه بالعکس، تا آن جایی که به مردم مربوط می شود، برای جلوگیری از

پیشروی آنها در امر دمکراتیزه کردن کل جامعه، و ابزاری برای حفظ سلطه دمکراتیک طبقه سرمایه دار بوده است.

فصل سیزدهم

ملاک انقلابی بودن

دوستان و دشمنان انقلاب کیانند

اگر به خاطر داشته باشید من در یکی از برنامه های اولیه خود گفتم که انقلابات از هم درس می گیرند و سه درس مهمی که جامعه جهانی و بخصوص کشورهای عربی از جنبش دو سال قبل ایران گرفتند، یکی این بود که برای اولین بار در صفحه تلویزیون، یوتوپ و بطور کلی رسانه های اجتماعی میلیون ها انسان با چشم خود دیدند که می توان در ابعاد وسیع در خیابان ها بر علیه صفاک ترین و خونخوارترین نظام دیکتاتوری مقاومت کرد و قدرتش را به چالش گرفت. دیگر این که برای اولین بار این جنبش ایران بود که با استفاده از تکنولوژی جدید، فیس بوک، یوتوپ و اینترنت را در خدمت مبارزه اجتماعی قرار داد و درس دیگر که به نظر من بسیار هم مهم بود این بود که، محبوبیتی که رژیم جمهوری اسلامی بخصوص احمدی نژاد توانسته بود با ژست های ضد امپریالیستی خود در میان مردم خاور میانه و عرب، به عنوان یک چهره و شخصیت و

قدرت ضد امپریالیستی، کسب کند، با نمایش صحنه های سرکوبگرانه ی دولت اسلامی بر علیه مردم، بخصوص جوانان، فرو ریخت و نتیجه بلافصل اش این بود که جنبش اسلامی در این کشورها به اصطلاح نفوذ و قدرت و اعتماد به نفس خود را از دست داد .

این ها درس هایی بودند که مردم خاورمیانه و کشورهای عربی، که اغلب از ملل مسلمان اند، از جنبش انقلابی ایران گرفتند. خوب، متقابلا من گفتم که حالا نوبت ما است که از این جنبش ها که تحت تأثیر جنبش ایران اعتماد به نفس و جرأت بروز یافتند، درس بگیریم. در واقع هم، در تمام این یکی دو ماهی که ما داریم بر سر این جنبش ها به بحث می پردازیم، داریم با تجزیه و تحلیل آن چه که در مورد این جنبش ها در جریان است و برای ما هم در آینده تکرار خواهند شد، استنتاجاتی می کنیم که در سایه آنها بتوانیم در آینده گام های درستی برداریم و اشتباهات آنها را تکرار نکنیم .

شما اگر توجه کنید، در تقریبا تمام این جنبش هایی که در کشورهای عربی رخ داده اند، هنوز اتفاق عجیبی نیفتاده است. تنها چیزی که می توانیم روی آن دست بگذاریم این است که در تونس و مصر دیکتاتور ها رفته اند ولی دستگاه دیکتاتوری باقی مانده است. در مصر دولت نظامی، حتی امروزه، بعد از آن همه تظاهرات و تجمعات عظیم و اعجاب انگیز، هر نوع تظاهراتی را ممنوع کرده

است. همین چندی پیش در میدان التحریر که تظاهرات پراکنده و کوچکی بر علیه این دولت نظامی و سلطه ارتش از طرف نیروهای آگاه و مترقی جامعه انجام شد، چندین زن را دستگیر کردند و همین مقامات ارتش آنها را شکنجه دادند، به آنها شوک الکتریکی وارد کردند، دست درازی جنسی کردند، یعنی همه ی آن چه که قبلاً وجود داشت. بنابراین، می بینید که چیزی واقعا عوض نشده. چرا؟ به دلیل این که توده مردم مصر دوستان و دشمنان دمکراسی و آزادی و انقلاب را هنوز تشخیص نداده اند .

وقتی که ارتش قدرت را به دست گرفت مردم فکر کردند که بله دیکتاتور رفت و همه چیز درست شد و همه به خانه های خودشان باز گشتند و میدان مبارزه را ترک کردند، چون نا آگاه بودند. این همان کلاهی است که همه جا نیروهای ارتجاعی و سرکوبگر بر سر مردم می گذارند .

شما هم اکنون نگاه کنید، در لیبی، در واقع رئیس آن شورایی که در رأس اعتراضات مردم قرار گرفته یکی از وزرای مستعفی خود محمد قذافی بوده که بصورت مخالف او در آمده است. خیلی روشن است که این فرد یک فرد ارتجاعی است. برای اینکه شما بتوانید در دستگاه مرد دیوانه و خون آشامی مثل محمد قذافی تا حد وزارت بالا بروید، باید خیلی امتحانات را گذرانده باشید. بارها حقوق مردم را زیر پا گذاشته باشید، در برابر هزاران جنایاتی که این دستگاه می کرده

سکوت کرده یا در آنها دست می داشته اید.

بنا بر این، قرار گرفتن چنین فردی در رأس انقلاب و جنبش مردم، برای ما مسلم می کند که این جنبش سرنوشتی بهتر از جنبش مصر نخواهد داشت، تا جایی که امروزه می بینید مبارزه مردم بر علیه نظام دیکتاتوری، با دخالت کشورهای امپریالیستی فرانسه، انگلیس و آمریکا به جنگ نیروهای ارتجاعی با یکدیگر تبدیل شده است .

واضح است مردم هم در این جنگ و مبارزه شرکت دارند. حتی اگر شوراهایی هم تشکیل شده باشد، که بعید هم نیست تشکیل شده باشد، این شوراها تا وقتی که میان دوست و دشمن تشخیص ندهند، تا وقتی که این مقدار آگاهی و شفافیت را در مورد دمکراسی نداشته باشند که دشمنان دیروز دمکراسی را که امروز در لباس آزادی خواهی در آمده اند به صفوف خودشان راه ندهند، بر سرشان همان خواهد آمد که بر کمیته ها در انقلاب ۵۷ ایران آمد. چون در کمیته هائی هم که در سال ۵۷ تشکیل شدند، در واقع، در ابتدا این توده های مردم بودند که برای دفاع از انقلاب اسلحه به دست گرفتند و مانند همین کمیته های لیبی بر علیه بقایای نظام شاهنشاهی که دست به خرابکاری می زدند، مبارزه می کردند. ولی این کمیته ها بعد از اینکه به تدریج رهبریش در دست جریانات ارتجاعی افتاد کم کم از انسانهای شریف خالی شدند، و سرانجام بطور کامل به ارگانهای

سرکوب حزب الله تبدیل گشتند.

ما حتی شورای شرکت نفت را هم دیدیم که در ابتدا نیروی قدرتمندی بود که کمر رژیم شاه را شکست. ولی بخاطر این که دید روشنی نسبت به خمینی و نظام اسلامی نداشت، سر انجام زیر فشار خمینی تسلیم آن شد و شیرهای نفت را باز کرد. مثل مردم التحریر که پس از برکناری حسنی مبارک به خانه های خود بازگشتند، آنها هم پس از رفتن شاه دست از مقاومت کشیدند و تلاش آن اقلیتی هم که در شورای نفت و شوراهای دیگر همچنان می خواستند به مقاومت ادامه دهند، در اثر عدم پشتیبانی مردم که آگاهی به این مسائل نداشتند، به جایی نرسید. ما حتی در یمن هم شاهد این هستیم. که با پیوستن تعدادی از سران ارتش، یعنی فرماندهان همان دستگاه سرکوبگری که دیکتاتوری مطلقه را سی چهل سال بر سر پا نگه داشته بود، این ها بلافاصله با پیوستن باصلاح به مردم، یکسبه تبدیل به رهبران جنبش می شوند و با مذاکره با دولت موجود، با توافقی که برای خفه کردن مردم می کنند، به آنها خواهند گفت دمکراسی برقرار شده و حالا بروید به خانه هایتان .

این ها درس هایی است که ما باید بگیریم. امروزه بسیاری از شما ممکن است از این که جنبش تان در مقایسه با کشورهای عربی هنوز نتوانسته دیکتاتوری مطلقه در ایران را تکان دهد و به عقب بنشاند، کمی دلسرد شده باشید. ولی علیرغم این که این دلسردی

درست باشد یا نباشد، یک چیز را نباید فراموش کرد. شاید این یک ناتوفیقی میمونی باشد. برای این که هرچه که ما جنبشمان به تعویق بیافتد، هرچند دردناک است، هرچند برای آن هایی که زیر سنگینی این دیکتاتوری شب و روز رنج می برند چنین تعویقی قابل قبول نمی باشد، ولی حداقل این فرصت را به ما می دهد تا بتوانیم با تجزیه و تحلیل جنبش های دیگر درس بگیریم و آن خطاها را مرتکب نشویم. به نظر من دردناک تر از تعویق جنبش، به هدر رفتن زحمات توده هایی است که علیرغم اینکه به میدان آمده اند، مبارزه کرده اند و کشته داده اند، ولی فریب خورده و تلاش هایشان نقش بر آب شده است. در بحرین هم احتمالاً این اتفاق خواهد افتاد .

توجه داشته باشید که همواره احزاب و جریانات ارتجاعی وقتی که نمی توانند جنبش را به زور متوقف کنند، فوراً به رنگ جنبش در آمده، ماسک آزادیخواهی زده، به میان مردم می آیند و سعی می کنند جنبشی را که نتوانسته اند از رو به رو متوقف کنند، از درون منحرف سازند. رفتن فقط دیکتاتور، باقی ماندن ارتش به جای خودش، و تشکیل دولت توسط همان عناصر قدیمی. این ابتدایی ترین ایستگاهی است که اگر لکوموتیو انقلاب در آن متوقف شود معنایی جز اینکه انقلاب ناکام مانده است، ندارد .

انقلاب ۵۷ نمونه روشن چنین انحراف و فریبی بود. ما در واقع در ۵۷ یک دیکتاتوری سلطنتی را کنار زدیم و یک دیکتاتوری سیاه

مذهبی را جایگزین آن کردیم. چرا؟ برای اینکه آگاهی نداشتیم. چون توجه نداشتیم که جریان اسلامی که خودش را در اپوزیسیون شاه قرار داده بود یک جریان ارتجاعی است که ما باید با همان شدتی که با رژیم شاه مبارزه می کردیم، با آنهم هم مبارزه می کردیم و آن را در برابر مردم افشا می نمودیم.

وظیفه هر جنبش انقلابی این است که دائما صفوف خود را از عناصر ارتجاعی که لباس انقلابی گری به تن کرده اند، تصفیه نماید تا اصالت و شادابی و قدرت خودش را حفظ بکند. به درجه ای که این احزاب ارتجاعی بیایند و در جنبش نفوذ کنند، بهمان درجه به ترمزی در برابر مبارزه توده ها تبدیل می شوند. چرا که شعار اولیه و همیشگی این ها این است که بسیار خب امتیازات را گرفتید، حالا به خانه های خودتان برگردید .

درست در حالی که نیروهای ارتجاعی تمام تلاش شان این است که از آمدن توده ها به میدان جلوگیری بکنند و آنها را به خانه های خودشان بفرستند، تلاش ما باید بطور بلاوقفه این باشد که هر نوع مانعی را که بر سر راه به میدان آمدن توده ها، ابتکارات آنها، و قدرت گرفتن شان، گذارده می شود، کنار بزنیم و بخش بزرگ اینکار در همین است که این احزاب را افشا نمائیم .

همان طور که من برای شما گفتم، اگر هدف از انقلاب دمکراتیزه

کردن کامل جامعه باشد، ما در هر قدمی که در این راه بر داریم، اینها وقتی که نتوانستند جلوی اینکار را بگیرند، در آنجا سبز می شوند و می گویند، خب، دمکراسی حاصل شد. حالا بروید به خانه هایتان. دیکتاتور را فراری می دهیم، می گویند تمام شد، دیکتاتور رفت، حالا بروید پی کارتان. دولت باقیمانده از دیکتاتوری را برکنار می کنیم، می گویند جای نگرانی نیست، انتخابات می کنیم و المثنای همان دولت را از درون صندوق انتخابات بیرون می آورند و تحویلیمان می دهند. خلاصه، هر قدمی که در مسیر دمکراتیزه کردن جامعه بردارید، سعی می کنند با زور، و اگر نشد یا فریب و کلاه برداری، شما را در همانجا متوقف کنند .

این ها کلاه هایی است که بر سر ما و مردم کشورهای عربی می گذارند و ما باید از این ها درس بگیریم. این همان توفیق حاصل از ناتوفیقی است که نصیب ما ایرانی ها شده است. انقلاب کار یک شب و دو شب نیست، آن انقلابی که یک هفته و یا دو هفته طول بکشد حتما یک جایی سرش کلاه رفته است، و ما اینرا امروزه با چشمان باز در مورد کشورهای عربی می بینیم، و اگر از آنها درس نگیریم، باز همان ملت نادان و ناآگاهی باقی خواهیم ماند که در تاریخمان بارها انقلاب کرده ایم و باز سرمان کلاه گذاشته اند، از چاله در آمده ایم و به چاه افتاده ایم .

مسئله اساسی انقلاب گرفتن قدرت و دادن آن به دست مردم است. این معنای دمکراسی است. شما اگر قدرت را با زور خودتان هم

بگیرید، ولی وقتی می خواهید آنرا به مردم بدهید، این احزاب حقه باز را شناسید، به جای اینکه آنرا به مردم بدهید، آنرا دو دستی به دشمنان انقلاب، یعنی به همین احزاب تقدیم می کنید .

بنابر این، آنچه را که من امروز می خواستم برای شما بگویم این است که در هر انقلاب، شخص با دو دست مبارزه می کند، با یک دست سعی می کند دشمن اصلی را کنار بزند، دشمنی که مانع پیشروی، دمکراتیزه شدن جامعه و قدرت یابی مردم است، و با دست دیگر، ولی بلاوقفه و با قاطعیت، می بایست دشمنان به ظاهر دوست مردم و انقلاب را افشا و از صفوف آنها خازج کند. برای اینکه معنی ندارد ژنرال ها و وزرایی که تا دیروز در دستگاه دیکتاتوری ها خدمت می کرده اند یک شبه بی آیند و آزادی خواه بشوند .

حالا باز اگر در این کشورها جنبش هایی راه افتاده اند، این جنبش ها در ابتدا جنبش های مردمی و خود انگیخته ای بوده اند که بعدا مورد سوء استفاده احزاب و جریانات ارتجاعی قرار گرفته اند. در حالیکه در جامعه ما جنبش سبز از همان ابتدا با رهبری شخصیت های بشدت ارتجاعی مانند موسوی و کروبی شروع شد. یعنی وقتی بین عناصری از خود قدرت حاکمه جمهوری اسلامی، کسانی که جزو خود این دستگاه بودند و عناصر در قدرت، اختلاف افتاد، اینها به اپوزیسیون پرتاب شدند، و یک شبه به کسوت رهبران جنبش آزادیخواهی در آمدند و دیگر جایی برای اینکه دیگران بیایند و مردم

را فریب دهند نگذاشتند .

البته، نباید فکر کرد که این ها موانع اصلی در برابر جنبش هستند. برای اینکه بقدری عقب افتاده و ارتجاعی اند که هیچ شانسی دراینکه بتوانند در راس جنبش قرار بگیرند ندارند. تا همین جا درواقع کنار رفته اند. اگر مردم به فراخوان این ها به خیابان می آیند و تظاهرات می کنند اکثرا با علم به این است که اینها هیچ ارمغانی از دمکراسی برای جامعه نخواهند داشت.

ما البته بعدا احزاب رنگارنگ و پیچیده تری را خواهیم داشت که یکی یکی می آیند و سعی می کنند مردم را فریب بدهند و پیشروی جامعه در جهت دمکراتیزه کردن آنرا سد بکنند و مردم ما می بایست این هوشیاری را داشته باشند که این ها را بشناسند و کنار بزنند و نگذارند که این ها بیایند و آب را گل آلود کنند و مخل آن حرکتی بشوند که باید بی وقفه به جلو برود .

اگر انقلاب ما چندین و چند ماه هم به عقب بیافتد ولی در عوض بتواند یک گام جلوتر از آنچه که در کشورهای عربی رخ می دهد برود، این پیروزی بزرگ و درسی خواهد بود که بنوبه ی خود، ما به آنها خواهیم داد. همانطور که گفتم، انقلابات به هم درس می دهند و از هم درس می گیرند. منتها شما برای اینکه به دیگران درس بدهید باید قبلا خودتان با چشمان باز درس بگیرید. این در مورد همه جنبش ها صادق است .

جنبش زنان نیز نمونه دیگری است که بد نیست در مورد آن هم کمی صحبت شود. جنبش زنان هم مثل سایر جنبش ها جنبش یک دستی نیست. جریانات ارتجاعی نیز در آن وجود دارند. منجمله جریانات اسلامی که می خواهند با تکه امتیازاتی که از جمهوری اسلامی می گیرند زنان را ساکت کنند و به خانه های خودشان برگردانند و ما می بایست در این جنبش با افشای آنها دائما به زنان این آگاهی را بدهیم که باید تا آزادی کامل جلو بروند .

جنبش ضد مذهبی هم همین داستان را دارد. امروزه بخشی از جنبش ضد مذهبی را، ناسیونالیست ها تشکیل می دهند. اینها از موضع ملی با اسلام مبارزه می کنند، یعنی از یک موضع ارتجاعی. همانطور که اسلامی ها در انقلاب ۵۷ به عنوان یک جریان ارتجاعی بر علیه رژیم ارتجاعی شاه مبارزه می کردند و چون ما دنبال آن مبارزه راه افتادیم، کلاه بزرگی تحت عنوان انقلاب اسلامی سرمان رفت. حالا همین کلاه می تواند تحت شعارهای فریبنده ملی سرمان برود. از اینرو، ما در جنبش مذهبی هم شاهد این هستیم که یک جریان ارتجاعی ملی - ناسیونالیستی سعی می کند جنبش ضد مذهبی را به یک جنبش ضد عرب، نژادی و سرانجام فاشیستی تبدیل نماید، و تمام دست آورد های انقلاب آتی ما را از بین ببرد .

معیار ما در این مبارزه چیست؟ واقعیت است. ما به سادگی و روشنی گفتیم که اگر خواهان یک جامعه دمکراتیک به معنای واقعی

هستیم، لازمه این امر اینست که تمام احزاب جامعه منجمله ارتش دمکراتیزه شود. به چه شکل؟ به شکل شورایی. به شکل این که قدرت در دست توده مردم و سربازان بیافتد. اگر ارتش مصر شورایی شده بود به هیچ وجه سربازان که فرزندان و برادران همین مردم هستند به فرماندهان اجازه نمی دادند که یک مشت ارازل و اوباش را بیاورند و به مردم در میدان التحریر حمله کنند، یا زنان دستگیر شده را شکنجه بدهند .

مثل این است که خامنه ای زیر فشار مردم کنار برود ولی همان فرماندهان جنایتکار سپاه پاسداران و بسیج و غیره باقی بمانند و ما دست به ترکیب آنان نزنیم. اصلا چنین چیزی خنده آور است مسخره است، و انسان حیران می ماند که مردم چقدر باید ناآگاه باشند که به چنین مضحکه هائی تن در می دهند و سر از کار آن در نمی آورند.

آنچه را که من به زبان ساده ولی خیلی روشن برای شما می گویم بهیچوجه قابل رد کردن نیست، برای اینکه حساب دو دوتا چهارتا ست. هیچ کس نمی تواند بیاید این مباحث را رد کند و من خیلی خوشحالم. البته گفتن این چیزها شق القمر نیست. مسئله خیلی ساده است. دمکراتیزه کردن جامعه معنی دارد، اگرما این ها را برای مردم بطور ساده توضیح دهیم ، به راحتی می پذیرند و این آگاهی تبدیل به قدرت عظیمی می شود که در حرکات بعدی هر جا

که این احزاب فریبکار و دو رنگ بخواهند مردم را فریب دهند و نتایج انقلاباتشان را بر باد دهند، مردم جلو آنها می ایستند.

ولی آیا از اینکه امثال من اینجا بنشینند و برای شما این مطالب را بگویند، آیا انقلاب ما پیروزی تضمین می شود؟ و از این نوع فریب کاری ها و به انحراف رفتن ها مصون می ماند؟ نه، برای اینکه از چند هزار نفری که نشسته اند و این بحث ها را گوش می کنند هنوز با اکثریت فاصله زیادی دارند .

بنابر این، اگر من بنشینم و بهترین صحبت ها را هم بکنم، تا وقتی که هر کدام از شما تبدیل به عنصری فعال در ترویج آنها نشوید، نتیجه موثری نخواهد داد. شما هر کدام باید عنصر متحرک و فعالی در ترویج این آگاهگری ها باشید. اشتباه است اگر فکر کنیم که فقط باید به خیابان ها برویم و با رژیم بجنگیم. هرچند این بخش ضروری مبارزه می باشد، اما اگر شما قدرت شکستن ضخیم ترین سدها را هم داشته باشید، تا وقتی که ندانید می خواهید به کجا بروید، این قدرت شما هیچ سود و نتیجه ای برای شما نخواهد داشت. آگاهی در مرکز هر انقلاب قرار دارد و وقتی که جامعه ای به حرکت افتاده تا مبارزه کند، مهمترین چیز این است که بتواند دوستان و دشمنان انقلاب را تشخیص دهد، تا گامهای درستی بجلو بردارد .

تا ما دقیقا ندانیم که جامعه دمکراتیک، بعنوان قدم اول در راه

ایجاد یک جامعه انسانی، تحت چه مطالباتی می تواند محقق بشود، نخواهیم توانست دوستان و دشمنان خود را بشناسیم. ما نمی توانیم یک به یک به دنبال افراد برویم ببینیم انقلابی هستند یا نه. ما اگر مطالبات خودمان را به زمین بزنیم و بگوئیم اینست آنچه که ما می خواهیم، هر کس که بیاید، شیطان هم که باشد، یک فرد مترقی و انقلابی خواهد بود.

اگر مسئله برای خودمان روشن بشود و بتوانیم اعلام بکنیم که ما برای دمکراتیزه کردن جامعه از دمکراتیزه کردن دولت فراتر می رویم، از دمکراتیزه کردن خانواده فراتر می رویم، از دمکراتیزه کردن دانشگاه و کارخانه فراتر می رویم و حتی ارتش، یعنی برج و باروی مستحکمی که در آن حرفش چرا ندارد، را هم دمکراتیزه می کنیم و اعلام نمائیم همه آنهایی که تا اینجا مسئله می آیند دوستان ما هستند، و ورودشان به صف ما استقبال می شود، آن وقت تکلیف ما با دوستان و دشمنان انقلاب خود بخود معلوم خواهد شد. آنوقت دیگر آن ژنرال ارتش که تا دیروز دست به سرکوب مردم می زد، وقتی که با تی پائی از قدرت بیرونش می اندازند و از سر ناچاری به اپوزیسیون می پیوندند، تحت هیچ عنوانی، خودش هم حاضر نیست که قدم در جنبش ما بگذارد. برای اینکه هیچ وقت حاضر نیست که تن به شورایی شدن ارتش بدهد. با این حال اگر بدهد قدمش مبارک. برای این که یک فرد انقلابی شده است. هر فردی که انقلابی فکر و عمل کند، علی رغم سابقه اش، یک فرد انقلابی و جزو صف انقلاب

است. صف انقلاب یعنی چه ؟

من برای شما شرح دادم و گفتم نیروهایی که بطور کامل خواستار دمکراتیزه شدن جامعه تا حد شورایی شدن ارتش هستند، یعنی خواستار این هستند که قدرت از دست دیکتاتورها به دست مردم برود، نه از دست یک دیکتاتور به دیکتاتور دیگر، یا به یک دولت انتخاباتی فوکول کراواتی لیبرال، جزو نیروهای انقلابی و مردمی هستند. نظام شورایی یعنی این. نظام شورایی عالی ترین حد دمکراتیک و عالی ترین شکل برای تحقق دمکراسی است که تاریخ بشر تا کنون به آن رسیده. شما اگر چیز دیگری دارید که ما را قانع بکند، ما بلافاصله پیرو آن می شویم .

من خصوصیات این نظام را فکر کنم در جلسات قبل برای شما توضیح دادم و باز هم توضیح خواهم داد. مردم ما باید بدانند که مطالباتشان برای دمکراسی دقیقا چیست. آن نوعی از دمکراسی که می خواهند چیست و تفاوت و تمایز آن با دمکراسی های بورژوایی، دمکراسی هایی که آقای اواما و بوش دنبال آن هستند، کدام است و چه تمایزی با آن دولت های اسلامی که آقای کروی، محیط و آقای موسوی دنبالش هستند دارد. و فقط دانستن آن کافی نیست. ما باید یک تلاش وقفه ناپذیر برای آگاه کردن کسانی بکنیم که هنوز به این آگاهی دست پیدا نکرده اند. تمام سرنوشت انقلاب بعدی ما بسته به این است که صف بین دمکراسی واقعی و انقلابی با دمکراسی بورژوایی

تا چه حد برای مردم روشن شده باشد.

باید این را هم بدانیم که در حالیکه ما به عنوان نیروهای آگاه و انقلابی، داریم دائما این صف را برای مردم روشن می کنیم، عناصر مغرض یا ناآگاهی هم هستند که دائما خاک به چشم مردم و شفافیت مسائل می پاشند و دانما راه را برای این که امثال کروبوی و موسوی را وارد این جنبش بکنند، آب و جارو می کنند. بنابر این، آنچه که من امروز بسیار بر آن تأکید دارم، فقط روشن شدن مسائل نیست، چون این مسائل روشن شده ای هستند و چیز پیچیده ای نیستند، بلکه تلاش شما برای روشن کردن دیگران است، از طریق تکثیر فایل هایی که روی سایت من هستند که در آنها من دو سالی است در مورد این مسائل صحبت می کنم. این فایل ها را به شکل سی دی تکثیر بکنید، ایمیل کنید برای دیگران، بفرستید، خودتان مطلب بنویسید، بصورت نوشتاری در بیاورید.

هیچ جنبشی بدون تلاش عظیم و آگاه گرانه نمی تواند به نتیجه برسد. وقتی تاریخ را مطالعه می کنیم، این را بطور قطع می بینیم. هر جنبش موفق در پشتش یک دوران عظیم آگاه گری وجود داشته است. شما انقلاب فرانسه را ببینید. فلاسفه روشنگری دویست سال قبل از آن در تعریف دمکراسی بورژوایی می گفتند و می نوشتند و بحث می کردند. شما انقلاب بلشویکی را ببینید، نزدیک به هفتاد سال از اکتابریست ها گرفته تا دمکرات های انقلابی و

فیلسوفان بنامی مثل چرنیشفسکی، بلینسکی و تولستوی می گفتند و می نوشتند. جامعه ای که در نا آگاهی وجود دارد نمی تواند ظرف چهار و یا پنج روز با زدن یک دیکتاتور، خودش را دمکراتیزه بکند. این فکر غیر ممکن است.

سؤال: شما راجع به آقای موسوی و کروبوی صحبت کردید. الان دشمن جمهوری اسلامی اپوزیسیون خارج از کشور نیست. آنها از اپوزیسیون خارج از کشور نمی ترسند. از همین جنبش سبز می ترسند که آقای موسوی و کروبوی در راس آن دارند مبارزه می کنند. مردم به حرف کی به خیابان ها آمدند. الان، دشمن جمهوری اسلامی آقای کروبوی و موسوی هستند. آنها که دشمن آقای کروبوی و موسوی هستند می شوند دشمن من. دشمن دشمن دوست من است.

پاسخ: خب، این همان اشتباهی است که ما دانما می کنیم. بینم خمینی که با شاه مبارزه می کرد. مگر دائم مردم را دعوت نمی کرد که به خیابان ها بیایند؟ آیا او دوست انقلاب بود؟ نه او دشمن انقلاب بود. ما از کجا می فهمیم که او دشمن انقلاب بود؟ وقتی تکیه مان بر این باشد که برنامه اش چیست. اینکه چه چیزی را می خواهدست جایگزین رژیم شاه کند. وقتی آقای موسوی میگوید ما یک حکومت اسلامی مثل زمان خمینی را می خواهیم، نه کمتر از آن، یعنی این دعوت به خیابان آمدن ها، به پیروزی هم برسد، چیزی جز جمهوری اسلامی برای ما به ارمغان نخواهد آورد. همان جمهوری

اسلامی را که ما در حال مبارزه با آن هستیم. این حساب دو دو تا چهارتاست. من نمی فهمم چرا شما اینرا نمی پذیرید.

سؤال- من شما را ارجاع می دهم به صحبت های آقای مشیری و آقای دکتر محیط . به صحبت های این اقایان گوش بدهید بهتر از من شرح می دهند. هر کسی که این ها را گوش دهد متوجه بحث من می شود.

جواب: ما متوجه بحث شما می شویم. این شما هستید که به آنچه که می گوئید توجه ندارید. شما باید موضع خودتان را در مورد بحث من روشن کنید. این بحث ساده را که آقا جان، ملاک اینکه کسی انقلابی است این نیست که مبارزه می کند. اعضای القاعده مگر مبارزه نمی کنند؟ آنها هم بمب می بیندند به خودشان و خود را منفجر می کنند. بالاتر از این که نمی شود. آیا این دلیل می شود که آنها انقلابی هستند؟ ملاک اینکه یک فرد انقلابی است این نیست که مبارزه می کند. اینست که برای چه مبارزه می کند. وقتی آقای موسوی خودش اعلام می کند که برای برقراری جمهوری اسلامی، برای اجرای قانون اساسی مبارزه می کند، در این راه شهید هم بشود یک فرد ارتجاعی است.

سؤال: خب، گفتید قانون اساسی. در قانون اساسی دو تا بند هست: یکی آزادی تظاهرات، و دیگری آزادی مطبوعات. هر کدام از این دو تا اگر اجرا بشود جمهوری اسلامی سر ضرب ساقط می شود.

جواب: من حرف شما را قبول دارم. ولی عزیز من، این آقایان دارند سر من و شما را کلاه می گذارند. اون دو بندی را که می گوئید آنها قسمت آخرش را برای مردم نمی خوانند. نه دکتر محیط و نه موسوی و کروبی. در این بندها نوشته هر کس ازاد به بیان اندیشه اش است، مگر آنکه عقیده اش با اسلام تناقض داشته باشد^۱. تظاهرات هم بهمین شرط مجاز است، یعنی بشرط آنکه با اسلام تناقض نداشته باشد^۲. بنابراین، می بینید که این آقایان همگی یک مشت حقه باز اند. اینها اینقدر صداقت ندارند که وقتی این دو بند را برای شما می خوانند، قسمت آخرش را هم بخوانند. اینها از همین الان دارند سر شما را کلاه می گذارند.

سؤال- من یک سؤال دیگر از شما دارم. در جمهوری اسلامی دیکتاتوری مطلق وجود دارد. توی این تاریکی مطلق دو تا شمع کمرنگ توسط این آقایان روشن شده. وظیفه ما چیه؟

وظیفه ما اینست که این دو شمع زهر آلود را توی ظرف آشغال بی اندازیم و خودمان آتش روشن کنیم، طوفان به پا کنیم. شما قدرت مردم را دست کم نگیرید. پایان

^۱ - اصل ۲۴ - نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد تفصیل آن را قانون معین می کند.

^۲ - اصل ۲۷ - تشکیل اجتماعات و راه پیمایی ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.

آثار دیگر نویسنده

زن و سکس در تاریخ فارسی، چاپ چهارم.

تروریسم اسلامی، اهداف و انگیزه ها، چاپ پنجم.

Ben Laden, the only Real Muslim (ترجمه تروریسم اسلامی به انگلیسی)

تاریخ گفته نشده اسلام، جریان پیدایش و شکل گیری مالکیت خصوصی،

خانواده و دولت در عربستان، در دو جلد.

راهکارهای تاریخ، ما کجا ایستاده ایم و به کدام سو باید برویم؟

بازیگران عصر تمدن، کورش، محمد، چنگیز

برای خرید به شرکت کتاب در لس آنجلس (۷۴۷۷-۴۷۷-۳۱۰) و در تورنتو به سرای

بامداد (۵۹۴۷-۷۸۰-۹۰۵)

و برای سفارش مستقیم با آدرس های زیر در تورنتو و فرانکفورت تماس بگیرید.

۶۶۶۱-۲۳۷-۹۰۵ (تورنتو)

info@siamacsotudeh.com

۵۹۶-۷۳۱۰-۱۷۸-۰۰۴۹ (فرانکفورت)

www.azadieiran2.wordpress.com